

سیمای حقیقی وحدت ستیزان

پیرامون اقدام نوطنه گرانه کشتگر - هلیس رودی

سیمای حقیقی

وحدت ستیزان

www.iran-archive.com

بیرامون اقدام توطئه گرانه کشتگر - هلیل رودی

در نبردهای بزرگ پیشرفت بشری ، هیچ حزب مسئول و جدی انقلابی -
بقول یک آواز مشهور آمریکایی - هرگز " بشا وعده گلزار نمی دهد ."
البته هیچ گلزار سیاسی ایدئولوژیکی بدون خس و خاشاک نیست ،
بخصوص در مبارزه برای عظیمترین پیشرفت کیهنی بشر - بد سوسیالیسم
و کمونیسم .

در هر گلزار ملی همیشه برخی گیاهان هستند که شما مطمئن هستید
رشد خواهند کرد و گل‌های سرخ برق امتشان خواهد شکفت ، اما بجای
شکوفایی چیز مرده می شوند و می میرند ، زندگی و طبیعت اینگونه
است . اما سیاست هم چنین است .

کس مال

دبیرکل کمیته مرکزی حزب کمونیست آمریکا

۲۸ فوریه ۱۹۸۲

سیمای حقیقی وحدت ستیزان
پیرامون اقدام توطئه گرانه کشتگر - هلیل رودی
از انتشارات : سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا ،
هواداران سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
تیرماه ۱۳۶۱

فهرست

۵ مقدمه
۸ فصل اول : انترنا سیونالیسم ودوران کنونی
۱۰ ۱- انترنا سیونالیسم پرولتاری
۱۶ ۲- ناسیونالیسم وناسیونال نیهیلیسم
۲۲ ۳- پلورالیسم ایدئولوژیک
۳۵ ۴- مبارزه درراه وحدت جنبش جهانی کمونیستی
۶۲ ۵- وحدت حزبی کمونیستها

سخنی در آغاز

به پاس خاطره عزیزان همان حمید اخباری و علی حسن زاده ، رفقای که با خون سرخ خود سند وحدت را امضاء کردند و دست در دست یکدیگر سرود خوانان در جبهه جنگ تحمیلی جان شیرین خود را فدا نمودند ، به یاد دو گل سرخ جنبش کمونیستی ایران گیتا علیشاهی و فرزین شریفی که در کنار یکدیگر با فریاد زنده باد حزب توده ایران وزنده باد فدائیان اکثریت به کهکشان ستاره های کار و پیکار پیوستند ، این نوشته را به فرزین ، گیتا ، علی و حمید تقدیم میکنیم . باشد که شعله سوزانی که شهادت این رفقا بر قلب ما افکند مشعل فروزان وحدت را در اولین سالگرد پلنوم تاریخ ساز مرداد فروغی دوچندان بخشد .

نوشته ای که در اختیار دارید ، میگوید تا حد امکان پرده از سیمای حقیقی وحدت ستیزان برکشد . قصد از انتشار این نوشته توضیح فشرده برداشت ما از راهی است که باید توطئه گر کثرتگر - هلیل رودی پیش پای گروهی عناصرا دق ولی کم تجربه سازمان گذاشته اند . انتشار آن به هیچوجه به معنای این نیست که رسالتی مستقل از سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) برای خود قائلیم . توطئه عناصری چون هلیل رودی باعث شده که بارسنگینی بردوش خود احساس کنیم . این نوشته کوششی است در جهت ترسیم دره عمیقی که بین ما هواداران فدائیان اکثریت در آمریکا و هلیل رودی ها وجود دارد و ما آن را با تمام گوشت و پوست خود لمس میکنیم . امید ما این است که زبان این نوشته گویای ایمانمان به حقانیت راه وحدت حزب و سازمان باشد . در این نوشته کوشیده ایم از شیوه های بازی با نقل قولهای نیمه کاره و خرد کاری در بحث احتراز کنیم . قصد ما این بوده است که عمده ترین ارکان " نظرات " وحدت ستیزان را معرفی کرده و ورشکستگی هر یک از آنها را به خواننده نشان دهیم . پرواضح است که در این راه از کم و کاستی ها بدور نبوده ایم . اگر خواننده به ابعاد مشکلات این راه آگاه باشد و سنگینی تهیه ، تنظیم و تایپ چنین نوشته ای را در چارچوب امکانات محدود یک شکل دانشجویی در نظر گیرد ، انتظار داریم بپوش ما را ببیند . خواننده ممکن است در برخی صفحات احساس کند که نوشته از مسیر خود دور میشود . ما کوشیده ایم این نوشته را طوری تنظیم کنیم که جدا از مسئله وحدت ستیزان ، به تنهایی نیز آموزنده و مفید باشد . به این دلیل هر جا لازم بوده است مقالات تئوریک و روندهای تاریخی را به تفصیل توضیح داده ایم . اکنون که به سالگرد پلنوم تاریخ ساز مرداد نزدیک میشویم ، امیدواریم این نوشته نقشی هر چند کوچک ولی درخور ارزش داشته باشد .

سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا هوادار

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

تیرماه ۱۳۶۱

مقدمه

" جهان ما ، جهان تنازع دوزیرگبار مرگبار پدید آمده است "

- رفیق احسان طبری -

درگرگ و میش گذر به جهان فرداها ، جنگجویان سپاه آئینده در نبرد سپه گین و مرگبار آخوین سرزمینهای شب و تاریکی رافتح میکنند . تاریخ در میان خون و آتش و حرمان ، با آخوین فریادهای درد آلوده اش فرزند خود را - انسان طرا ز نوین و اجتماعی را - بدنبال می آورد . این زمین لرزه نیست ، گوشتی تمام کره زمین می لرزد و بنای دیرپای جامعه طبقاتی سدشکاف بر می دارد .

از آن زمان که آفتاب رنگ پریده و پاشیزی عمر جامعه اشتراکی اولیه ، روی تخته سنگهای مدخل غارها جان داد ، تا زمانی که غروب غبار و خفه برده داری ، جهان زا عرصه بال زدن خفاشان ستم طبقاتی ساخت ، و در تمامی طول شبی که تاریکی و سستی دامین خود را بر سر اسرجهان گسترده و شراره های بیشمار قیام دهقانان چون ستاره های سرد و لرزان ، بیگانه بایکدیگر ، در پهنه بی انتهای آسمان ، در پس انبرهای تیره خاکستر شدند ، توده کار و زحمت شبی طولانی و سراسر کابوس را پشت سر نهاد و با اولین نسیم دل انگیز و بیدار کننده ای که با آغاز نیمه دوم قرن نوزدهم وزیدن گرفت ، کم کم بخود آمد ، بیدار شد و روخت و سنگینی را از خود راند . نخستین بیداران شب سنگین ، در دل تاریکی ، مشعل

جان را بدست گرفتند و به پیشواز خورشید شافتند. تیرگی از فراز سرزمین اکتبر رنگ
باخت و در متن آبی و ژرف آن ، نخستین شعاع خورشید چون نیزه‌ای سرخ و سوزان
دل تاریکی را شکافت. گویی آینده به گذشته اعلان جنگ می‌داد. بدین سان عمر نبرد
نهایی و پیروزی نهائی آغاز گشت. عمر کهکشان ستاره‌های سرخ کاروبیکار.

زحمتکشان لباس رزم برتن ، کوله بار تجربه بردوش و سلاح آگاهی در دست ، سپاه
آینده را هر چه نیرومندتر آراستند و عزم رهائی جهان از زیر سلطه شب کردند. سپاه
صلح و سپاه جنگ ، سپاه آزادی و سپاه اسارت ، سپاه پیشرفت و سپاه بوسیدگی پنجه
در پنجه می‌رزمند و هر از گاهی ، انفجاری مهیب سرزمینی را به لرزه درمی‌آورد ، رژیم
مزدور را قطعه قطعه می‌کند و خطه‌ای دیگر را به آغوش زندگی بخش خورشید می‌سپارد.
باز گویی از شعله و دود درهم می‌پیچد و طوفان انقلاب به یاری آتش شتافته و سیاهی
و دود را به دور دستهای نیستی عقب می‌راند. جهان قدم به قدم فتح میشود. طلایه داران
تمدن طراز نوین فردا ، بی مهابا و مستقیم به قلب سپاه ارتجاع یورش می‌برند. دیر
زمان نیست که دوران تدارک و تمرین سپری شده است. مادقیقا " روی فصل مشتـــترک
کهنه و نوایستاده‌ایم ، و با بهتر بگوییم ، آنرا بردوش خود با تمام توان به پیـــش
می‌بریم . عمر ما عروجشان ترین مبارزه میان اعداد تاریخی - اجتماعیت مبارزه حتی
به بیرحمانه ترین و عریان‌ترین شکل خود - جنگ مسلحانه - در جریان است .

اگر چه نبرد سنگینی که آغاز کرده‌ایم ، سخت و دردناک است ، لیکن بانگ‌هایی
به پشت سر - به سرزمینهای فتح شده - و با امید به فردایی می‌رزمیم که برای همیشه و اینبار
واقعا " برای همیشه - توده " فلزات زنگ زده‌ای را که شکل مهیب اسلحه بخود گرفته‌اند ،
لباسهای چرک و زخمی را که غبار جنگ و لخته‌های خون و گوشت در روی آن با هم درآمیخته‌اند ،
و یوغ گرانبار و دیربای ستم طبقاتی را بدوران اندازیم . می‌رزمیم و پیروزمندان دشمن
را به عقب و باز هم عقبتر می‌رانیم . می‌رزمیم زیرا که دیگر چیزی به پیروزی نمانده
است . آخرین قلعه‌های دشمن در حال فتح شدن است . پیروزی در فاصله‌ای نه چندان
دور پیش روی ماست . دیگر نیازی به اندیشه‌های سترگ نیست که به حقانیت راهمان
و امانت فتوحاتمان پی‌بریم . منظره سرزمین پیروزمند خورشید و جبهه‌های برخورد آتش
آنقدر واقعی و ملموس است که آخرین یخهای تردید توده‌های عادی مردم نیز در حال ذوب
شدن است . کافیت مشعلی بدست بگیریم که شعله از خورشید وارثان اکتبر برگرفته
باشد . زمان تردیدها سپری گشته است .

صدافسوس که در این میان کسانی یافت میشوند که درست در لحظه رسیدن به فصل
مشترک فردا به زانو در می‌آیند. چه زبونند آنانکه درست در لحظه رویت خورشید نقاب
شبیه چهره می‌کشند. چه نابرازنده است کردار آنانکه در طول شب همصدای بیداران
سپاه فردا بوده‌اند و اکنون ، در لحظه طلوع فردا ، می‌کوشند مشعل اکتبر را از دست
همرزمان بر بیایند. در میان هلهله و شادی گرگ و میش پیروزی ، نجوای تردید چه شوم
و دل آزار است .

قول معروفی است که از زبان بیل نقل میکنند. می‌گویند روزی بیل در
زایشتاگ سخنرانی می‌کرد. پس از اتمام صحبت نمایندگان رایشتاگ برای او کف زدند.
بیل خطاب به خود گفت: پیر خرفت دوباره چه گفتی که بورژوازی برای تو کف زد؟!

زمانی که اقلیت انشعاب کرده، حزب آمریکایی رنجبران از شادی در پوست نمی‌کنجد و صفحاتی از روزنامه خود را به آنان تخصیص داد. اقلیت هیچگاه از خود نپرسید که چرا رنجبرها و بیکارها آنان را " انقلابی " می‌خوانند. امروز اقلیت در صف فدائیان انقلاب است.

زمانی که مصطفی مدنی و یارانش، بدنبال اخراج از سازمان، نظرات خود را انتشار دادند، اقلیت برای آنان هورا کشید لیکن آنان از خود نپرسیدند که چرا اقلیتی را برای " جناحی " از اکثریت کف می‌زنند. این جریان نیز در طی " کنگره فلاکت " در فلاکت زدگان ادغام شد.

اینبار نیز گردانندگان توطئه از این طنز تلخ تاریخی بی‌نصیب نیستند. در حالیکه حزب و سازمان در زیر ضرب کثیف‌ترین اتهامات و دشنامهای بورژوازی و نوکرا نشان قرار دارند، آقایان از دار و دسته آمریکائی بابک زهرائی نازک تراز گل نمی‌شوند. بقول بیل، این پیر با تجربه جنبش کارگری، آنان را چه می‌شود که اینگونه مورد لطف جاسوسان بورژوازی هستند؟

بابک زهرائی در هفتم دیماه می‌نویسد: " از این تلاطم است که اولین عناصر سیاست مستقل پرولتاریا در مبارزه علیه ماشین رهبری استالینیستی حزب توده، سر بلند میکند. نه اینکه نویسندگان بیانیه ۱۶ آذر چنین وقایعی آگاه هستند. این قانون بندی (گویا منظور قانون بندی است!) است که بر عملیات آنان تا بدینجا حاکم بوده است و از این به بعد نیز حاکم خواهد بود. راه به جلو سهل و آسان نیست و نخواهد بود. هر کسی که به مبارزات کارگران لهستان آشنا باشد شمه‌ای از دشواری راه را در دست دارد. کارگر ۱۰۷ ص ۱۲- " البته در این که عوامل بورژوازی نفوذ داده شده در صفوف حزب متحده کارگری لهستان و پیروان صادق ولی گمراه آنان ضربات خردکننده‌ای از صفوف متحد و وفادار به انترناسیونالیسم نیروهای حزب نوش جان کرده‌اند و راه بجائی نبردند شکی نیست، لیکن مقایسه " جنبش همبستگی " با " تلاطم نویسندگان بیانیه ۱۶ آذر " جای تامل دارد.

چند سطر پاشین تر با بابک زهرائی حرف دل خود را رک و پوست کنده می‌زند: " زمانی که نشریه کارگر اقدام به چاپ کامل بیانیه ۱۶ آذر رهبران و اعضاء فدائیان خلق ایران (اکثریت) نمود، دیگر بر همگان روشن شده بود که در کوزه آب موجود است همانجا. " او راست می‌گوید. ترسکیستها هیچگاه اقدام به تبلیغ و پشتیبانی از نظرات کمونیستهای واقعی نمی‌کنند. لیکن مسئله بر سر این است که چگونه آبی در کوزه دسته لیلی رودی - کشتگراست که جاسوسان بورژوازی اینگونه تشنه لبان بر آن زبان می‌سایند؟ ای گاش که دنباله روان توطئه نیز چون بیل لحظه‌ای درنگ کنند و این سوال را از خود بپرسند. اگر چه صاحبان کوزه سخت در تب و تابند، تا این روزها ماهیست آب‌کذائی را از چشم جوانان پر شور و ساده دلی که بدنبالشان روانند پنهان دارند. لیکن کیست که بتواند بر تراوش آن - هر چند پراکنده و کم رنگ - راه بر بندد، مثلی است که می‌گویند: " از کوزه همان برون تراود که دروست . "

اقتراسیونالیسم و دوران کنونی

"قطره‌ای که به دریا می‌ریزد، دیگر قطره نیست،
دریا است"

— اگوست وس^۲ —

مارکسیسم — لنیننیسم یک آموزش جهانی است و رسالت جهانی انسان از استعمار
همنوع خود را در مقیاسی جهانی بردوش طبقه کارگر که یک نیروی جهانی است قرار داده است .
مارکسیسم — لنیننیسم نه یک مکتب ملی بلکه ایدئولوژی علمی عصری است که هدف خود
را انکشاف قانومندی‌های تحول انقلابی در ابعاد جهانی می‌شناسد . در جامعه بشری
عصر ما ، نیروهای ارتجاع و پیشرفت دارای آن چنان آرایشی نسبت به یکدیگرند که
مبارزه انقلابی برای تحول اجتماعی را عملاً در مجرای بین‌المللی و متکی به
جبهه‌ای از دوستان و دشمنان جهانی سیر پیشرفت اجتماعی به جریان انداخته‌اند .
از آنجا که طبقه کارگر در نظام سرمایه‌داری از مالکیت بروسائل تولید سلب شده
است و عملاً از مواهب ثروت ملی و برخورداری از حق تعیین سرنوشت کشور خویش جدا مانده
و در جامعه‌ای بیگانه با منافع مادی و معنوی خود ، در زیر سیطره اقتصاد ، سیاسی
و فرهنگی دشمن طبقاتی خویش زندگی میکند ، تنها زمانی میتواند بر سرنوشت سیاسی
و فرهنگی خود و ثروت و نعم ملی خویش دست یابد که مبارزه‌ای یکپارچه را در عرصه جهانی
به پیش برد . طبقه کارگر هر کشور برای اینکه صاحب وطن و ارزشهای ملی خویش گسردد ،
باید در اتحاد با طبقه کارگر دیگر کشورها و ملت‌ها بر علیه نظام جهانی سرمایه‌داری
پیکار کند . مبارزه انترناسیونالیستی طبقه کارگر نه اقدامی بر علیه منافع ملی کشور
خود ، بلکه تنها راه نجات آن از زیر سلطه و غارت بورژوازی کشور خویش است . بدین
لحاظ ، از دیدگاه مارکسیسم — لنیننیسم منافع ملی و بین‌المللی طبقه کارگر نه تنها

در تقابل نیستند، بلکه دو رکن مکمل نبرد طبقاتی این طبقه اند.

سرمایه داری جهانی از اهمیت و کارایی اتحاد دو مذهب در این جبهه بین المللی آگاه است و از اینرو از دیرباز کوشیده است با انواع تبلیغات گمراه کننده و زهر آگین خود در سیر جهانی انقلاب و پیشرفت اجتماعی ایجاد اختلال کند. سرمایه داری با اتهام بی وطنی می کوشد توده های زحمتکش خلق را از پیرامون طبقه کارگر و حزب پیشاهنگ آن دور ساخته و حول محورهای تنگ نظرانه و ارتجاعی شونینسم ملی به سوی قطب ارتجاعی کشور خویش جلب نماید. کارگران آگاه و انقلابیون کمونیست هیچگاه تسلیم این فشار نمی شوند و راه مقابله با آن رانه عقب نشینی، بلکه صرف پیگیرانه انرژی در راه تبلیغ و ترویج بازهم بیشتر آرمان والای انترناسیونالیسم می دانند.

البته ضعفهای تاریخی و تجربی لایه هایی از طبقه کارگر، نارسایی های مقطعی ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی حزب پیشاهنگ آن، وضعها و ناپیگیری های برخی از روشمندان متشکل در صفوف جنبش کمونیستی به همراه با رنگین فرهنگی برخی تنگ نظری های ملی در میان توده های خلق، درجه پیچیدگی و پیشرفتگی توان ارتجاع خودی در فشار ایدئولوژیک برجسته کارگری و مشکلات و مسائل مرحله ای که در عرصه جنبش جهانی کمونیستی پدید می آید و زمینه تاثیر گذاری تبلیغات مسموم ناسیونال شونینستی سرمایه داری جهانی را در میان صفوف جنبش کمونیستی هر کشور تقویت میکنند. از آنجا که انترناسیونالیسم مفهومی مجرد از شرایط تاریخی و جهانی نیست، در طول یکصد و سی سال گذشته، محتوای انترناسیونالیسم از ساده به پیچیده تکامل یافته و با دربر گرفتن عرصه های نوینی از زندگی و مبارزه توده های جهان، اهمیتی روز بروز بیشتر کسب کرده است. بدین لحاظ، عقب نشینی در مقابل فشار ایدئولوژیک سرمایه داری جهانی تنها به معنای کنار گذاشتن مفهوم انترناسیونالیسم نیست بلکه هر گامی که در جهت تضعیف یا تعطیل یکی از عرصه های تبلور انترناسیونالیسم برداشته شود، هر قدر می که از سیر تکاملی و فراگیرنده روز افزون انترناسیونالیسم عقب بمانیم، و هر گونه تحریفی که حتی در یکی از جنبه های مضمون گسترده انترناسیونالیسم در مقطع تاریخی حال حاضر انجام پذیرد، مفهومی جز سرفروغ آوردن در مقابل فشار ایدئولوژیک دشمن طبقاتی ندارد. امروزه تبلیغ مستقیم و بی پرده ناسیونالیسم در صفوف جنبش کمونیستی دیگر خریداری ندارد. از این جهت است که ستیز با انترناسیونالیسم در عصر ما به اشکال گوناگون و با رنگ و لعابهای متفاوت و خیره کننده ای به پیش برده میشود. لجن پراکنی های مائوئیستی نسبت به سوسیالیسم واقعا "موجود، سمپاشی های ناسیونال نیهیلیستی ترسکیستی، تبلیغات پلی سائریستی (قطب گرایانه) سوسیال رفرمیستها و" کمونیسم اروپائی"، تئوری بافی های مجرد "چپ نو" در جهت پلورالیسم (کثرت گرائی) ایدئولوژیک در جنبش کارگری و بالاخره، کوتاه فکری خرابکارانه و سکتاریستی آنا رشیستها، همه و همه عناصر و عوامل رنگارنگ جبهه وسیع ضد انترناسیونالیستی هستند.

سربز سرمایه به خارج از مرزهای ملی، رشد سرمایه داری به مرحله انحصارات امپریالیستی، تقسیم و تجدید تقسیم جهان میان انحصارات مالی، پدید آمدن انحصارات چندملیتی، گذار به مرحله سرمایه داری انحصاری دولتی، رشد سیرانتگراسیون (ادغام)

سرمایه ، انقلاب علمی و فنی و گسترش دامنه پیمانهای نظامی منطقه ای و جهانی و بالاخره تکامل وسائل ارتباط جمعی و حمل و نقل سریع ، طبقه کارگر را هر روز بیشتر و بیشتر در مقابل دشمنی یکپارچه و جهانی قرار میدهد . پدید آمدن اولین دولت سوسیالیستی ، پیروزی های عظیم نیروهای سوسیالیسم در طی جنگ دوم جهانی ، پیدایش اردوگاه سوسیالیسم ، رشد ابعاد جهانی بحران های سرمایه داری ، برخورداری بحران عمومی سرمایه داری از مضمونی جهانی ، پیدایش اسلحه هسته ای و گرما هسته ای و ضرورت مبارزه بغاطر صلح و تشنج زدائی در ابعاد جهانی ، منجر به پیدایش زمیندهای بسیار گسترده و نوینی برای تیلور مضمون انترناسیونالیستی مبارزه طبقه کارگر گشته است . مبارزه بین المللی بر علیه اردوی فدا انقلاب جهانی ، نیاز به پیشبرد پروسه وحدت در جنبش جهانی کمونیستی ، استحکام و یکپارچگی گردانهای کشوری پیشاهنگ طبقه کارگر ، ورشد همگونی و خلاقیت ایدئولوژی طبقه کارگر در ابعاد جهانی را بد شکل سازی و افزایش به نمایش گذاشته است .

طراز نامه ، علی کودتای پلورالیستی گشتگر هلیل رودی ، سوی مواضع ادعائی این گروه ، نشان میدهد که اقدام آنان مبنی بر ایجاد شکاف در یکی از گردانهای پیشاهنگ طبقه کارگر ایران ، بوجود آوردن اختلال در پروسه وحدت و یکپارچگی مجموعه جنبش کمونیستی ایران ، مشوب کردن حد و مرزهای ایدئولوژیک خط مشی جنبش جهانی کمونیستی در اذهان گروهی از نیروهای نادق و مبارز پیشاهنگ طبقه کارگر ایران در یکی از حساس ترین مقاطع زمانی زندگی جنبش فدا مبریالیستی و مردمی خلقهای ایران بدون شک در خدمت جبهه وسیع فدا انترناسیونالیستی است .

لنین در بهار سال ۱۹۱۴ بر ضرورت طرد هر نوع ناسیونالیسم چه در شکل خشون و قهرآمیز آن و چه در شکل " پرداخته ترین ناسیونالیسم که برابری ملل را همسراه با ... ایجاد شکاف در آرمان کارگران ، سازمانهای کارگران و جنبش طبقه کارگر بر اساس ملیت موعظه میکنند (۴) " تاکید میکرد .

۱- انترناسیونالیسم پرولتری

جنبش جهانی کمونیستی معاصر بدنبال پیروزی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر شکل گرفت . همبستگی کمونیستی بر انترناسیونالیسم پرولتری استوار است که رابطه میان احزاب کمونیست ، مضمون پیوند آنها و ماهیت وحدت آنان را معین میکنند . انترناسیونالیسم منعکس کننده سیر عینی بین المللی شدن زندگی اقتصادی ، اجتماعی ، و فرهنگی جهان ماست . در عین حال ، انترناسیونالیسم یک ایدئولوژی است که اساس خود را بر این اصل میگذارد که : " سرمایه یک نیروی بین المللی است . برای غلبه بر آن ، یک اتحاد بین المللی کارگران ، یک برادری کارگری بین المللی لازم است . (۵) " مضمون انترناسیونالیسم ، همبستگی ، همکاری ، پشتیبانی متقابل و مبارزه مشخص بوسیله کارگران و زحمتکشان بر علیه دشمن مشترک است .

انترناسیونالیسم نه تنها پرچم همبستگی ، بلکه سلاحی جهت مبارزه در راه سوسیالیسم است . مارکس میگوید جنبش طبقه کارگر در درکی عمیق از این نقش طبقه خود کسب

کند. او از برنامه " گونا "ی سوسیال دمکراسی آلمان بخاطر عدم تاکید بر " عملکردهای بین المللی طبقه کارگر آلمان " انتقاد کرد. انگلس بر اضا فیه کردن پاراگرافی به این برنامه مبنی بر اینکه حزب از طبیعت بین المللی خود آگاه است و قصد دارد کلیه وظائف منبعث از آنرا تقبل کند تاکید داشت. انترناسیونالیسم واقعی ضروری میدارد که نه تنها به فکر ملت خود باشیم، بلکه " منافع و آزادی و برابری مجموعه ملل را در صدر " (لنین) منافع ملی بر سمیت بشناسیم و همبستگی با دیگر ملل را نه در حرف بلکه در عمل بکار بندیم. لنین انترناسیونالیسم سترون و افلاطونی که عمل واقعی را نفی کند و تنها به یک " تابلوی نمایشی " و " گشت و گذار در کوچه باغهای عبارت پردازیهای انترناسیونالیستی " ختم شود را به ریشخند می گرفت.

انترناسیونالیسم همبای جنبش طبقه کارگر رشد کرد. واقعیت های زندگی برای طبقه کارگر روشن ساخت که زحمتکشان دیگر ملیتها به او نزدیکتر از استثمارگران ملیت خودی هستند. با گسترش مبارزه طبقاتی و تعمیق و پیچیدگی آن، انترناسیونالیسم به محتوای غنی ترقی دست یافت و نمودهای گوناگون تری بخود گرفت. انترناسیونالیسم درابتدا به مفهوم پشتیبانی از اعصاب کارگران دیگر کشورها و مبارزه با اعصاب شکنی بود زیرا که سرمایه داری با استفاده از کارگران مهاجر قدم در هم شکستن اعصاب را داشت. سپس مسئله اعتراض به آزارواذیت انقلابیون و رهبران مترقی در دیگر کشورها نیز در دستور کار قرار گرفت. در عصر امپریالیسم، انترناسیونالیسم تا کید اصلی خود را بر همبستگی در مبارزه بزملیه میلیتاریسم و جنگهای امپریالیستی آغاز قرن بیستم قرارداد. زمانی که اولین انقلاب سوسیالیستی توانست در طبقه های به هم پیوسته زنجیر سلطه امپریالیستی شکاف اندازد، اصل نویینی در انترناسیونالیسم مطرح شد و آن حمایت از روسیه شوروی بود. پشتیبانی عظیم کارگران جهان از جمهوری جـسـوان شوروی باعث شد که نظام نوین فرصت یابد خود را تثبیت کند.

یکی از پیامدهای اصلی انقلاب اکثیر، گسترش جنبش رها شیبش ملی بود. بخش اعظم توده های جهانی که بوسیله امپریالیسم در پشت حصارهای تاریخی نگه داشته شده بودند و به وحشیانه ترین شکل مورد ستیم و استثمار قرار می گرفتند، قدم به میدان مبارزه گذاشتند. اگرچه مبارزه آنان مضمونی کارگری نداشت لیکن سمت و سوی عمده آن متوجه امپریالیسم بود و در نتیجه با جنبش طبقه کارگر پیوند خورد. بدنیال رشد خیره کننده جنبش رها شیبش ملی، شعرا قدیمی " کارگران همه کشورها متحد شوید! " به سطح " کارگران و خلقهای سراسر جهان متحد شوید! " ارتقاء یافت.

با شکل گیری نظام جهانی سوسیالیستی پس از جنگ دوم جهانی، محتوای انترناسیونالیسم پرولتری با زهم تکامل یافت. انترناسیونالیسم سوسیالیستی، به عنوان تبلور رابطه متقابل پرولتاریای پیروزمند کشورهای سوسیالیستی، به اساس سیاسی و ایدئولوژیک روابط میان دولتهای خانواده جهانی سوسیالیستی بدل گشت.

تکامل معاصر بروسه انقلابی جهان با پیوستن نیروهای جدید، خلقهای جدید و اقشار اجتماعی جدیدی به عرصه انقلاب جهانی همراه میشود که پیش از این بر اساس قانونمندی نبرد انقلابی در گذشته، در مبارزه سیاسی داخل نبودند. در عین حال، کشورهای سوسیالیستی مداوماً نقش حساس تر و بزرگتری در مسائل جهانی بردوش میگیرند. از این

جهت ، کنفرانس احزاب کارگری و کمونیستی جهان در سال ۱۹۶۹ شاعری بدین مضمون را پیش روی ما گذاشت : "خلفهای کشورهای سوسیالیستی ، کارگران ، نیروهای دموکراتیک درون کشورهای سرمایه داری ، خلفهای تازه از بندرسته و آنان که تحت ستم هستند ، در مبارزه ای مشترک بر علیه امپریالیسم ، برای صلح ، رفاه ملی ، پیشرفت اجتماعی ، دموکراسی و سوسیالیسم متحد شوید !"

شکی نیست که مفهوم انترناسیونالیسم پرولتری در مسیر تاریخی باز هم غنی تر میشود لیکن ماهیت خود را حفظ خواهد کرد ، یعنی تاکید بر نقش تاریخی طبقه کارگر به عنوان طبقه ای که قادر است هم در مقیاس ملی و هم در مقیاس بین المللی همه نیروهای مخالف استعمار و ستم را متحد سازد .

گسترش اصول انترناسیونالیسم پرولتری به عرصه روابط میان دولت های سوسیالیستی ، یک قانونمندی نوین و در عین حال بی نهایت مهم است . این قانونمندی متکی به تحولات بنیادین و جدید تاریخی زیباست ؛ پیدایش اقتصاد موزون نظام جهانی سوسیالیستی (مالکیت اجتماعی ، بر وسایل تولید) ، وجود روبنای سیاسی اجتماعی موزون در این جوامع (حاکمیت خلق تحت رهبری طبقه کارگر) ، وجود ایدئولوژی علمی موزونی که راهنمای عمل احزاب کمونیست و فاداریه مارکسیسم - لنینیسم در رهبری سیاسی این جوامع است ، منافع مشترک کشورهای سوسیالیستی در دفاع از دستاوردهای انقلابی و ارزشهای ملی حقیقی خود در مقابل توطئه های امپریالیسم و بالاخره آرمان کبیر و مشترک آنان یعنی ساختمان جامعه کمونیستی .

همه عوامل عینی زیر در استقرار چنین رهوس نوینی در عرصه انترناسیونالیسم پرولتری موثرند ؛ " ۱- ضرورت تقویت وحدت میان کشورهای سوسیالیستی و همبستگی موثر ، همیاری و کمک متقابل میان این کشورها در همه سطوح و عرصه های مبارزه طبقاتی (اقتصادی ، سیاسی و ایدئولوژیک) . ۲- کوشش خستگی ناپذیر هر کشور در راه ساختمان سوسیالیسم و کمونیسم که وظیفه مشترک انترناسیونالیستی یکایک آنها در قبسال زحماتگان جهان است . ۳- دفاع مشترک از دستاوردهای سوسیالیسم در هر یک از کشورهای سوسیالیستی در برابر توطئه های ارتجاع داخلی و خارجی . ۴- مبارزه مشترک بر علیه امپریالیسم جهانی ، در راه پیشرفت اجتماعی ، صلح ، امنیت و سوسیالیسم .

لنین می نویسد : " ما که جبهه عظیمی از نیروهای امپریالیستی را در مقابل داریم ، ما که بر علیه امپریالیسم می رزمیم ، چنان همبستگی را نمی بینیم که وحدت فشرده نظامی را ضروری میدانیم و هر کوششی که این وحدت را خدشه دار سازد از نظر ما مطلقاً " غیر مجاز است و به عنوان خیانت نسبت به مبارزه بر علیه امپریالیسم بین المللی محسوب میشود . (۶)"

با توجه به همه اهمیت که زمینه های عینی رشد و گسترش انترناسیونالیسم پرولتری حاضران است ، عوامل رشد و تقویت همبستگی بین المللی کمونیستها به آن محدود نمیشود . عامل ذهنی ، یعنی مارکسیسم - لنینیسم ، نقش حیاتی در تقویت و رشد و گسترش انترناسیونالیسم بازی میکند . ضرورت وفاداری همه گردانهای پیشاهنگ طبقه کارگر به اصول جهانشمول و خدشه ناپذیر مارکسیسم - لنینیسم در همه عرصه های ساختمان سوسیالیسم ، انقلاب سوسیالیستی و انقلابات رها شبیخ ملی یک اصل بنیادین است .

وفاداری به خط مشی جنبش جهانی کمونیستی که حاصل تطبیق خلاق مارکسیسم - لنینیسم بر شرایط عمراست و در اعلامیه های کنفرانسهای جهانی احزاب کارگری و کمونیست در سالهای ۱۹۵۷، ۶۰ و ۶۹ تبلور یافته است یکی از مهمترین وظایف انترناسیونالیستی گردانهای پیشاهنگ طبقه کارگر است. شرایط متحول معاصر ما از اساس بر ما برخوردی دکاماتیکی با مارکسیسم - لنینیسم در تفاداست. باری رساندن به تکامل و رشد خلاقیت دستاوردهای تئوریک و عملی جنبش جهانی کمونیستی وظیفه تک تک گردانهای پیشاهنگ طبقه کارگر است لیکن باید اکیداً توجه داشت که این وظیفه تنها و تنها میتواند از طریق منش جمعی و کار مشترک و کلکتیو و اتکا به خرد جمعی کمونیستهای هر کشور و جنبش جهانی کمونیستی در کل، انجام پذیرد. کسانی که " مبارزه ایدئولوژیک" را با اقدام در جهت برهم زدن وحدت هر یک از گردانهای پیشاهنگ طبقه کارگر، انشعاب و سکتاریسم، اقدامات پلیسی و انتشار اسناد درون حزبی، ایجاد اغتشاش فکری در میان صفوف پیشاهنگ طبقه کارگر، " انتقادات" خود مرکز بینانه و فرا کمونیستی نسبت به خط مشی جنبش جهانی کمونیستی و ... منطبق میدانند، دانسته و ندانسته در خدمت آنتی کمونیسم جهانی هستند.

باید اکیداً توجه داشت که تدقیق و تصحیح دستاوردهای تئوریک جنبش جهانی کمونیستی یک عمل متین و جمعی و متکی به یک سلسله اصول عملی است. همانطور که تنظیم و تکامل خط مشی و برنامه طبقه کارگر در هر کشور به کار هر گروهک روشنفکر بی ریشه و جدا از پراتیک مبارزاتی طبقه کارگر و نه حامل فعالیت گسته و خود بخودی توده های حزبی و حوزه های کارگری، بلکه حامل فعالیت منظم و برنامه پیشروترین عناصر رهبری حزب در رابطه با پراتیک پیشروترین بخش طبقه کارگر، یعنی پرولتاریای صنعتی هر کشور، و متکی به خرد جمعی طبقه کارگر است که تبلور عینی و مشخص خود را در اسانترتالیسم دمکراتیک حزبی منطقی میکند، تکامل خط مشی جنبش جهانی کمونیستی نیز نه کار محافل بی مسئولیت روشنفکرانه و آکادمیک محبوس در محیط های دانشگاهی جهان سرمایه داری و نه حاصل پراتیک طبقه کارگر یک کشور و آنهم کشوری که در مرحله دمکراتیک جنبش انقلابی بسر میبرد میباشد. طبقاً " پرچم خلاقیت و بارآوری تئوریک جنبش جهانی کمونیستی در دست آن احزابی است که غنیترین تجربه را در پراتیک مبارزه طبقاتی توده راه خود دارند، یعنی احزابی که نماینده پرولتاریای پیروز مند کشورهای سوسیالیستی بوده و در راس آنها حزب کمونیست اتحاد شوروی قرار دارد. این یک واقعیت قاطع و ندمند علمی است که تنها فریاد روشنفکران خسرده بورژوا و خود محور بین رابه آسمان میبرد زیرا که پیشروترین بخش پرولتاریای جهانی، طبقه کارگر کشورهای سوسیالیستی بوده و احزاب پیشاهنگ پرولتاریای پیروز مندان این کشورها دارای چنان امکانات عظیم آکادمیک، تحقیقاتی و اطلاعاتی میباشند که منطفاً " چنین وظیفه ای بردوش آنان قرار میگیرد. مکانیسم عملکرد خرد جمعی جنبش جهانی کمونیستی تبلور خود را در تقویت وحدت درونی یکایک گردانهای پیشاهنگ طبقه کارگر، تقویت مباحثات ایدئولوژیک و سیاسی دقیقانه میان آنان و کار مشترک جمعی در طی کنفرانسهای دو جانبه و چند جانبه پیدا میکند که در نهایت در کنفرانسهای جهانی جمع بندی میشود

لیکن پرواضح است که سهم و نقش پشاهنگان پرولتاریای پیروزمند کشورهای سوسیالیستی و در این آنان پرولتاریای اتحاد شوروی، در این پیروسه متین جمعی وجهانی غیر قابل انکار است. ترقه بازی های "ایدئولوژیک" انشعابگران، به شهادت خوشبازانه ترین تلقی ممکن از آن، تنها نمایانگر نادانی، ناپختگی درمنش پرولتری و خودمحور بینی های تنگ نظرانه خرد بورژوازی است. آنان اگر تنها به یکی دو سال قبل خود فکر نکنند در می یابند که عمل آنان شبیه عمل مسافری است که هنوز از گرد راه نرسیده ادعای مالکیت منزلگاه میکند. آنان باید بدانند که حتی اگر هیچکدام قدم به عرصه سیاست نگذاشته بودند، جنبش کمونیستی ایران و جهان وجود داشت و در مسیر ایدئولوژیک - سیاسی درستی به زندگی پیروزمندانه و رشدیابنده خود ادامه میداد. زمانی که از تکامل و گسترش دامنه های انترناسیونالیسم پرولتری سخن می گوئیم، آنگاه که پس از انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر از نقش روز افزون محوری و مرکزی انترناسیونالیسم سوسیالیستی در عرصه انترناسیونالیسم پرولتری صحبت می کنیم، باید توجه داشته باشیم که این نقش تنها به زمینه های عینی انترناسیونالیسم محدود نمی شود بلکه خود را مشخصاً در زمینه ذهنی آن نیز نشان میدهد. عدم درک این حقیقت تنها حاصل نگرشی مکانیستی و یکجانبه به مسئله عوامل عینی و ذهنی در تکامل مضمون انترناسیونالیسم پرولتری است.

قانونمندی دیگری که بر سیر تکاملی انترناسیونالیسم پرولتری حاکم است، پشتیبانی روبه رشد طبقه کارگر و جنبش کمونیستی کشورهای سرمایه داری از اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی و همینطور پشتیبانی متقابل اتحاد شوروی و کشورهای اردوگاه سوسیالیستی از طبقه کارگر و جنبش انقلابی جهانی است. و بالاخره، انترناسیونالیسم پرولتری رفته رفته زمینه عملی عمیق تر و گسترده تری در عرصه پشتیبانی از اردوگاه سوسیالیستی و طبقه کارگر جهانی از جنبشهای رها ئی بخش ملی و خلقهای کسبه برای حفظ استقلال و آزادی خود مبارزه میکنند کسب مینمایند. اتحاد میان جنبش بین المللی طبقه کارگر و فرزند برومندان، اردوگاه سوسیالیستی، با جنبشهای رها ئی بخش ملی یکی از قانونمندیهای کلیدی رشد و گسترش دامنه عمل انترناسیونالیسم پرولتری در عرصه است. جنبش عظیم رها ئی بخشی که هم اکنون سراسر جهان را فرا گرفته است بدنال پیروزی انقلاب اکتبر شعله ور گردید و پیروزمندانه نظام استعماری کهن را درهم کوبید و همانطور که لنین پیش بینی کرده بود، روز بروز سمت و سوی دقیق تر و روشن تر ضدا مپریالیستی و ضد سرمایه داری بخود می گیرد.

اهمیت عظیم پیوند انترناسیونالیستی میان جنبشهای رها ئی بخش ملی با جنبش بین المللی طبقه کارگر و اردوگاه جهانی سوسیالیستی در این نکته حیاتی نهفته است که از سویی، موجودیت جنبشهای رها ئی بخش ملی تابعی از پیروزی و رشد اردوگاه سوسیالیستی بوده زیرا که اردوگاه جهانی سوسیالیسم، در عرصه مبارزه میان دو نظام جهانی سرمایه داری و سوسیالیستی نقش مرکزی را در سیر پیشرفت اجتماعی از آن خود ساخته، بعنوان نوک پیکان مبارزه جهانی ضدا مپریالیستی و ستون فقرات آن عمل کرده و جنبشهای رها ئی بخش ملی تنها در زیر چتر تاریخی حمایت سیاسی، اقتصادی و در صورت لزوم نظامی، اردوگاه جهانی سوسیالیسم قادر به ادامه زندگی هستند و در یک کلام، زندگی جنبشهای

رها شبیخ ملی مشروط به موجودیت اردوگاه سوسیالیستی است. از سوی دیگر، پدید آمدن امکان خروج جنبشهای رها شبیخ ملی و خلقهای ازبند رسته از چارچوب اقتصاد سرمایه داری جهانی و اتخاذ سمت گیری سوسیالیستی، نیروی عظیمی که در این جهانهای هم اکنون در مجرای جنبش رها شبیخ ملی عمل میکنند توانسته است با اتخاذ یک چنین سمت گیری، توانمندی پیوستن به اردوی جهانی سوسیالیسم را پیدا کند. قانونمندیهای سمت گیری سوسیالیستی در واقع چون پلی عمل میکنند که سرنوشت نیمی از خلقهای جهان را (خلقهای که هنوز در مراحل رشد مکرراتیک بسر میبرند) با نیمه دیگر آن (زحمتگزاران کشورهای سرمایه داری پیشرفته و خلقهای کشورهای سوسیالیستی) به صورتی مشخص و عملی پیوند میزند.

تئوری مارکسیستی - لنینیستی جنبشهای رها شبیخ ملی سرمایه عنوان عامی از جنبش انقلابی جهان عمل میکند. اولین سنگ بنای این تئوری در بخش فعالیتها مربوط به خلقهای خاور در کمینترن نهاده شد. لنین نقش بسزائی در تعیین روش اولیه تئوری بعهده داشت. صحت و کارائی اصول بنیادین این تئوری در پراکتیک شصت ساله به اثبات رسیده و دستاوردهای بزرگی چون فروپاشی قطعی و کامل نظام استعماری کهن را به تاریخ بشریت عرضه داشته است. تحقیق شناخت اوزار مبارزه مستمر با استعمار نو و انکشاف قانونمندیهای سمت گیری سوسیالیستی خلقها و رویش آن به راه رشد سوسیالیستی از پیچیده ترین مسائل این جنبه از انترناسیونالیسم پرولتری است. دستاوردهای علمی که هم اکنون به صورت تئوری سمت گیری سوسیالیستی پیش روی ماست حاصل بیش از دوده فعالیت مشترک و جمعی تحقیقاتی و آکادمیک جنبش جهانی کمونیستی بوده و متکی به بیش از ۶۰ سال تجربه عملی خلقها در مبارزه با امپریالیسم و ارتجاع داخلی متحدان میباشد. در این که این تئوری تا نقطه تکامل قطعی خود راه قابل توجهی را پیش رود اردشکی نیست لیکن باید توجه داشت که ریشه های این نظریه در چه ابعاد جهانی و تاریخی قرار دارد. از این گذشته، این تئوری خود حلقه ای ازنجیبیست به هم پیوسته مبانی نظری انترناسیونالیسم پرولتری سرمایه و نتیجه "در یک چنین چارچوب و ابعادی قابل تدقیق و تکامل است. وقوف به این واقعیت برای ما روشن میسازد که " جناح بافی" در جنبش کمونیستی جهانی حول این یا آن قفاوت بر سر مسائل بسیار مشخص تئوری سمت گیری سوسیالیستی و سوت و هورا کشیدن برای یک " جناح " و هو کردن " جناح " دیگر تا چه اندازه بدور از متانت کمونیستی و درک مفهوم فعالیت مداوم و مشخص خرد جمعی در راه حل و فصل معضلات نظری تحولات انقلابی جهان است. عام ترین بیان قانونمندیهای تکامل و گسترش زمینه های انترناسیونالیسم در سرمایه در ضرورت وحدت هر چه بیشتر همه جویانات دخیل در سیر انقلابی جهان خلاصه میشود. در این مسیر، طبقه کارگر جهانی نقش پرچمدار وحدت را بر عهده داشته و بنیادی ترین تجلی نبرد بین المللی نیروهای انقلابی جهان با همه نیروهای ضد انقلابی جهان به سرکردگی امپریالیسم امریکا، در مبارزه میان دو سیستم جهانی سوسیالیسم و سرمایه داری قابل تشخیص است.

نمیدانم خاندان چه شکل است زیرا هیچکس باه
خارج از آن نبودم "

- برنارد شو -

در عین حال که مارکسیسم - لنینیسم و جنبش طبقه کارگر ماهیتاً " بین المللی " بوده و چارچوبه نگرش پرولتاریا به مسئله تحول انقلابی جهان، انترناسیونالیستی است، تئوری لنینی، رشدنا موزون سرمایه داری به کمونیستهای جهان می آوزد کسه تنها استراتژی صحیح و انقلابی مبارزه بر علیه امپریالیسم، شکستن یک به یک حلقه های زنجیر سلطه امپریالیستی از ضعیف ترین نقطه آن است. این قانون منتهی بیانگراساس علمی و اسلوب شناسانه مبارزه ملی و میهن پرستانه کمونیستهاست. مبارزه پرولتاریای هر کشور بر علیه سرمایه داری کشور خود حلقه ای از زنجیر مبارزه بین المللی طبقه کارگر بر علیه نظام سرمایه داری انحصاری جهانی است. به عبارت دیگر، تجلی مشخص مبارزه عمومی طبقه کارگر برای سرنگونی قطعی و نهائی سلطه سرمایه، مبارزه پرولتاریای هر کشور در راه سرنگونی حاکمیت سرمایه در کشور خود و گام گذاشتن بی راه رشد سوسیالیستی است. نتیجتاً، میهن دوستی طبقه کارگر از پایه باناسیونالیسم بورژوازی متضاد و در تضاد است. در حالی که میهن دوستی طبقه کارگر تجلی مشخص مبارزه انترناسیونالیستی آن برای تحول انقلابی در همه جاهانی است، ناسیونالیسم بورژوازی انعکاس منافع استثمارگرانه طبقه سرمایه دار در برکابگیری مجموعاً نیروی کار کشور خویش در شیوه تولید سرمایه داری و مبارزه آن برای حفظ و حراست سرمایه خود در مقابل رقبای سرمایه دارش در دیگر کشورها و دفاع از بازار فروش کالای تولیدی خود می باشد. از این جهت است که ادامه حطت استثمارگرانه طبقه سرمایه دار خود را به صورت سرریز سرمایه به خارج از مرزهای ملی و استثمار زحمتکشان و غارت منابع ملی دیگر کشورها نشان میدهد. تبلور ایدئولوژیک این حطت تجاوزگرانه به صورت ایدئولوژی شوینیسم نمود پیدا میکند. شوینیسم ادامه قانونمند ناسیونالیسم بورژوازی است در حالی که انترناسیونالیسم ادامه منطقی میهن دوستی پرولتاریاست.

در طی همین شصت و پنج سالی که از زندگی دوران ما می گذرد، نقشه سیاسی جهان به حدی تغییر یافته کسه کمتر نشانی از گذشته در خود دارد. بیش از یک و نیم میلیارد نفر از ساکنین کره زمین از بیوغ استثمار رونیمه استثمار رکنن رها گشته و بیش از هفتاد دولت جدید تاسیس گشته است. در سالیهای پس از جنگ جهانی اول، بیش از دوسوم بشریت روزگار خود را زیر بیوغ استثمار سبری می کردند در حالی که امروز تنها یک درصد مردم جهان هنوز در زیر بیوغ استثمار رکنن زندگی میکنند. فروپاشی نظام استعماری جهان تنها سه پایان دادن به یک شکل خاص از تجاوز سرمایه انحصاری نسبت به حق حاکمیت ملی خلقها محدود نبوده بلکه در عمق محتوای روابط اقتصادی - اجتماعی جهان معاصر سرمایه صورت رویگردانی روز افزون خلقها از سرمایه داری و رشد پروسه های ضد سرمایه داری در میان توده های میلیاردری جهان تاثیر می گذارد.

مبارزات رها شببش خلقها بر علیه امپریالیسم واستعمار هر روز بیچیده تر ، گسترده تر و شدیدتر میگردد . امپریالیستها دیوانه وار میکوشند در جلوی این سیل خروشان به نوعی سد ازند و از قدرت گرفتن دولتهای ملی وتحولات بنیادی اقتصادی - اجتماعی در جوامع از بندرسته جلوگیری به عمل آورند . امپریالیستها در موارد متعددی به کاربرد مستقیم تجاوز نظامی توسل جسته اند لیکن در سالهای اخیر ، عمده کوشش آنها در مجرای فعالیتهای توطئه گرانه و خرابکارانه بویژه بر علیه دولتهائی که دست به اقدامات عمیق اجتماعی زده اند متمرکز شده است . زندگی جدیدی که همراه با دولتهای مستقل در حال شکل گرفتن است راه رشد و تکامل خود را از میان نبرد بر علیه توطئه های بیشمار امپریالیستی و ارتجاع داخلی وابسته بدان به پیش میبرد . همواره این کوششهای ارتجاعی برای آنست که خلقهای از بندرسته بار دیگر به دامان روابط سرمایه داری و جهان سرمایه داری بازگردند ، لیکن خلقها گرایش روز افزونی را به نفی سرمایه داری و اتخاذ سمت گیری سوسیالیستی از خود نشان میدهند و آرمانهای نهائی خود را که پیروزی کامل انقلاب رها شببش ملی ، از میان برداشتن عقب ماندگیهای دیرین سال و بهبود شرایط زندگیست تنها از یک چنین مسیری تحقق پذیر می یابند .

اهدائی که پیش روی خلقهای از بندرسته قرار دارند ، بیچیده و مشکل اند . خلقها باید استقلال تازه بدست آمده را تحکیم کنند ، اقتصاد ملی مستقلی را بپدید آورند و بر عقب ماندگی خود چیره گردند . امپریالیسم به نوبه خود میکوشد حرکت بسوی استقلال و پیشرفت اجتماعی را کند ساخته و مستعمرات قدیم را ، اگر چه در اشکال نینمی ، در درون نظام استثمار سرمایه داری حفظ نماید . این اقدامات امپریالیسم خطر بزرگی برای آیندگان و سرنوشت خلقهای از بندرسته روز بروز بیشتر می فهمند . استعمار نوهم در نهایت چیزی جز اذیت و آزار است . همان استعمار است در مرحله فروپاشی نظام مستعمراتی امپریالیسم ، یعنی در زمانی که سیستم شناخته شده روابط استثمار گرانه و مستمگرا نه نیروهای امپریالیستی با کوشش های از نظر اقتصادی عقب افتاده ، دچار شکستهای فاحش و مرگباری شده است . از نظر اسلوب شناسانه ، نواستعماریکی از مولفه های " استراتژی سازگاری " امپریالیستی در شرایط نوین مبارزه میان دو نظام جهانی است . نواستعمار در محتوا همان استعمار کهن است که میکوشد خود را بر شرایط نوین وجود دولتهای مستقل در عرصه جهانی منطبق ساخته و استثمار اقتصادی را حفظ کند . اگر بخواهیم نواستعمار را تعریف کنیم ، می توانیم بگوئیم : نواستعمار یک نظام اذیت و آزار و شیوه های باز و اقتصادی ، سیاسی وایدئولوژیک است که از نام بقدرتهای امپریالیستی و انحصارات سرمایه داری در جهت حفظ و گسترش تسلطشان در کشورهای که استقلال دولتی خود را بیچنگ آورده اند مورد استفاده قرار میگیرد . بیرواقع است که توطئه های امپریالیسم تنها به عرصه های اقتصادی و سیاسی ختم نمیشود و فشار ایدئولوژیک بر خلقهای از بندرسته و تحت ستم و طبقه کارگر جوان این کشورها یکی از صدها عرصه اصلی فعالیت خرابکارانه آن است . فشار ایدئولوژیک امپریالیسم را میتوان در دو زمینه طبقه بندی کرد . تبلیغات ناسیونالیستی و کمسوپلیتیستی (جهان میهنی) .

نکته بسیار مهمی که باید در نظر داشت این است که تبلیغ ناسیونالیسم و کمسو پلیتیسم دو سیاست ماهیتا " متضاد " نبوده بلکه دو وجه یک سیاست واحدند . این سیاستها بسیار اشتباه است اگر تصور شود که تبلیغات ناسیونالیستی و کمسوپلیتیستی امپریالیسم نافی و ناقض یکدیگرند و یا منبذ از دو جریان متضاد در امپریالیسم جهانی میباشند .

ناسیونالیسم و کمسوپلیتیسم دو مجرای تجلی ایدئولوژیک شوئیسم قارت گرانسه
 امپریالیسم اند که همیشه در رابطه تنگاتنگ با یکدیگر و بصورت مکمل هم عمل میکنند.
 سرمایه داری انحصاری جهانی از یکسویا نهادم مجموعه ارزشهای مترقی ملی خلقهای
 تحت ستم میگوید شده ها را از محور میهن دوستی انقلابی دور سازد و حفظ دمکراتیک پیگیر
 و انقلابی را در میان آنان متزوی کند و از این طریق، جنبش رها کننده ملی را از محتوا
 نهد نماید. از سوی دیگر با تبلیغ ناسیونالیسم از جمعی هدف میسج کرده های مردم حول طبقات ارتجاعی جامعه را
 دنبال میکند. طبقات ارتجاعی ماکم و مخوم سرمایه داری وابسته، نطفه طلایی این دورچه سیاست امپریالیسم اند.
 از یکسوی، این اقتدار و طبقات اجتماعی با اندر بر فرهنگ امپریالیستی و رواج ارزشهای رندگی غری، ترویج فرهنگ
 ارتجاعی و تنگاتنگ را در کشور خودی به پیش می برند و در وجه اعتمادی و سیاسی نیز استقلال ملی را نابود ساخته
 و در نتیجه سیاستی ضد ملی را پیاده میکنند. این سیاست زمینه داخلی و معینی تبلیغات کمسوپلیتیستی امپریا-
 لیسم است. از سوی دیگر، تبلیغات شعروا شایستی و ارتجاعی و مددگرفتن از سرانهای شوم ستمگران تاریخ گذشته
 خلقها، وسیله ای برای جلب شده های نا آگاه است. مثلا "برگزاری جشنهای تنگین دو هزار و
 پانصدساله و جشنهای منقط شیراز، دو نمونه مشخص از یکا رگرفتن هر دو سیاست تبلیغاتی
 امپریالیسم اند از لحاظ بین المللی. ناسیونالیسم در خدمت دور کردن خلقها از دوستان
 جهانی خود، یعنی اردگاه سوسیالیسم و دیگر کشورهای صدام امپریالیستی و کمسوپلیتیسم
 در خدمت ادغام خلقها در نظام جهانی سرمایه داری و نهادم ارزشهای ملی و مترقی و
 انقلابی آنهاست.

فشار ایدئولوژیک برجسته انقلابی خلق و جنبش کمونیستی تنها محدود به عملکرد
 امپریالیستها نیست. رفیق بوریس لیبسون مینویسد: "از آنجا که محدوده عمل مستقیم
 هر حزب کمونیست، کشور خودی است، زمینه لازم برای درکی غیردینالکتیکی از رابطه
 میان آرمانهای ملی و انترناسیونالیستی میتواند بوجود آید. خوداگاهی مللی در
 کشورهایی که اهداف رها کننده ملی در دستور کار سیاسیادبه سرعت در حال رشد است، اما این
 روند مثبت در عین حال میتواند شرایط لازم برای ناسیونالیسم را خلق کند. این
 حقیقت که هر دو بورژوازی بخش غالب یا قابل توجهی از جمعیت را تشکیل میدهد، در عین
 حال زمینه لازم برای بینش ناسیونالیستی را نیز فراهم می آورد." از جانت دیگری:
 "ناسیونال نیهیلیسم، که یک خصوصیت ویژه چپ نماهاست، بطور مشخص بوسیله
 تروشکیستها تجلی می یابد".^۹

جالب است توجه کنیم که اکثر قریب به اتفاق گرایشات چپ نمایانه و اپورتونیستی
 حامل هر دو خصوصیت اند. مثلا "ماژوشیستهای بیگاری از یک نظر قدامت پندانه اند" برای
 هر دو شیستی و ناسیونالیستی ماژوشیستند و از جانب دیگر، بدون در نظر گرفتن ویژگیهای
 ملی و فرهنگی جامعه ایران از طریق ستیز با اسلام و روحانیت مترقی میکوشند "دمکراسی
 نوین" ماژورانه هر شکل ممکن در حلقوم خلقهای ایران فرو کنند. تروشکیستهای
 تا یک زهرائی در عین اینکه تروخا سیونال نیهیلیستی انقلاب جهانی تروشکی را در ایران
 موعظه میکنند، به شکل ظاهر قریبانه ای تست بصعیرگونی از امت ترین جریانات ناسیونالیستی
 درون حکومت میزنند و بخش اعظم روزنامه خود را به لجن پراکنش به سوسیالیسم
 واقعا "موجود تخمینی داده و تحت لوای "امتالیتیسم" بدترین دشمنان ما را انتشار
 جنبش جهانی کمونیستی میکنند. آثار شیستهای گروه اشرف دهقانی نیز از این غافلسه

عقب نمانده اند و در عین اینکه از موضعی ناسیونالیستی به مبارزه با " رویزیونیسم خروشلی" برخاسته اند، با تمام توان می‌کوشند بدون در نظر گرفتن ویژگیهای ملی جامعه ایران، مثنی نظریات قد علمي " دیره" رایه زور مسلسل در ایران پیاده کنند. دیگر گروه‌ها چون اقلیت و راه کارگرم از این قاعده مستثنی نیستند. " تئوری های آنها در قبال جنبش‌ها شیبش ملی از یکسویا ندیدن نقش اردوگاه سوسیالیسم و محتوای دوران ما، به دامان ناسیونالیسم و آنتی کمونیم درمی‌غلظند و از جانب دیگر، هریک با سرهم کردن تزی و با اقتباس آن از شرایط متفاوت جهان، می‌کوشند آنرا بزور پیاده انقلاب ایران تحمیل کنند. راه کارگرم در سال تمام کوشید به هر شکل ممکن تئوری کاست و فاشیسم رایه جامعه ایران تحمیل کند. اقلیت با اقتباس از " انقلاب دمکراتیک نوده ای" از کشورهای اروپای شرقی عملاً قادر نشده است و راه های انقلاب ایران را تشخیص دهد و هنوز که هنوز است اساساً از درک پیروزیهای انقلاب بهمین عاجز است و از آن تحت نام " قیام مسلحانه ۲۲ بهمن" یاد میکنند زیرا که اصولاً هیچ دستاوردی را بدون رهبری طبقه کارگر ممکن نمیداند. از همه مضحک تر وضع مائوئیستهای دوآتشی " اتحادیه کمونیستها" و "طوفان" و غیره است که بدلیل اینکه مائو در کتابش امکان رویش نظام نیمه فئودال نیمه مستعمره به سرمایه داری وابسته را ندیده، با واقعیت وجود روابط سرمایه داری در ایران لجاجت کرده اند. اینها همه نمونه های اختلاط و امتزاج انحراف ناسیونال نیهیلیستی و ناسیونالیستی است که در نهایت همه حاملین آنرا به کمپ فدا انقلاب رانده است.

ناسیونال نیهیلیسم در جوامع در حال رشد به معنای عدم درک قانونمندی انقلاب، ندیدن ویژگیهای ملی، تحمیل نظریات دکماتیک و بیگانه با ویژگیهای ملی به انقلاب، برخورد نومیخانه و نیهیلیستی به امکان کسب استقلال ملی و توانمندی نیروهای ملی غیر پرولتری، و ناتوانی از تشخیص عوامل مترقی و انقلابی در فرهنگ ملی و کار ریزد آن برای تثبیت و تحکیم و گسترش انقلاب‌ها شیبش ملی است. زدن اتهام ناسیونال نیهیلیستی به کمونیستهای ایرانی از این زاویه که بخاطر نزدیکی با اتحاد شوروی و اردوی جهانی سوسیالیسم، منافع ملی و وظایف میهن پرستانه خود را به فراموشی سپرده اند تنها به معنی تحریف مفهوم ناسیونال نیهیلیسم در جوامع در حال رشد است. تجلی میهن دوستی واقعی در کشورهای در حال رشد به مفهوم درک عمیق و مشخص دینا میزم مبارزه طبقاتی در این جوامع، ایمان و اطمینان عمیق به توانمندیهای همه نیروهای میهن دوست خلق در مبارزه برای استقلال ملی و پیشرفت اجتماعی، ایثار فداکارانه در راه کسب استقلال ملی و مبارزه بر علیه امپریالیسم، انکشاف و توضیح همه توطئه ها و تجاوزات امپریالیسم در قبال انقلاب‌ها شیبش ملی، درک علمی و واقعی مضمون انقلاب و دستاوردهای آن، استفاده پیگیرانه از همه عوامل مترقی ملی در راه پیش برد اهداف انقلاب و مبارزه خستگی ناپذیر در راه اتحاد خلق و تشکیل جبهه متحد خلق است. پرسیدنی است که کدام نیروی حزب توده ایران قادر بوده است دقیق ترین تحلیل را از دینا میزم مبارزه طبقاتی در ایران و شناختن نیروهای سیاسی نماینده افسار و طبقات خلسق، درک توانمندیها و ماهیت روحانیت مترقی و فدا امپریالیست و بیویژه خط فدا امپریالیستی و مردمی امام خمینی، انکشاف علمی و دقیق نیروهای پیشبرنده و بازدارنده انقلاب و شناخت پتانسیل های اسلام مترقی و فدا امپریالیست و خواهان عدالت اجتماعی در ایران

کنگ به شکوفایی علم و فرهنگ و ادب ملی ایران، و تسهیل همه توطئه‌های بزرگ امپریالیسم و ارتجاع داخلی و منطقه‌ای و زمینه به آن را ارائه دهنده‌ست. توطئه بزرگ امپریالیسم انقلاب را برای خلقهای ایران افشا کنند؟ کدام نیرو در توانم به جمهوری اسلامی ایرانی رای مثبت داد و کدام نیرو مضمون مترقی و انقلابی قانون اساسی را درک کرد؟ اگر بدنبال مفاهیم تحریف شده از ناسیونالیسم نیهیلیسم و میهن دوستی کشیده نشویم، بسیاری حقایق در نظر ما روشن میشود.

ناسیونالیسم در کشورهای در حال رشد به معنای دوری از وظایف انترناسیونالیستی، تسلیم به گرایشات فداگمنانستی و تزواجویانه اقشار طبقات ملی، تسلیم طلبی درقبال گرایشات ملی خلقهای مختلف کشور و کشیده شدن بدنبال گرایشات جدایی طلبانه، همراهی با اقشار و طبقات ملی در اقدامات برتری جویانه ملی و به رسمیت نشناختن حقوق دیگر ملل در تعیین سرنوشت خویش و یا سکوت درقبال این گرایشات، عدم تبلیغ سمیت گیری سوسیالیستی و دستاوردهای اردوگاه سوسیالیسم، و حتی در مواردی پنهان داشتن ماهیت سیاسی ایدئولوژیک خود در نزد توده‌های خلق، رشد گرایشات جبهه‌ای در تقابل با ضرورت وجودی استقلال سیاسی و تشکیلاتی حزب پیشاهنگ پرولتاریا و صف مستقل طبقه کارگر و گرایشات پوپولیستی تجلی میکنند. باز هم پرسیدنی است که کدام نیروها در گذشته دچار انحراف ماژوئیستی و شوروی ستیزی، عدم تبلیغ ضرورت اتکا به دوستان جهانی بویژه اردوگاه سوسیالیسم، درگیری در قضیه کردستان، ترکمن صحرا، خویستان... عدم تبلیغ حق خلق برادر و همسایه ما افغانستان در تعیین سرنوشت خویش و سکوت در مقابل سیاست غلط جمهوری اسلامی نسبت به آن، ایجاد اغتشاش در اذهان توده‌ها نسبت به ثنوری سمت گیری سوسیالیستی و نقش اردوگاه سوسیالیسم و مفهوم دوران ما، و بالاخره تحریف مفهوم لنینی حزب طراز نوین طبقه کارگر و تبلیغ "پیشاهنگ مسلح خلق" بوده‌اند؟ در همه این موارد، مواضع و نظر حزب توده ایران چه بوده است و چه جریانی جز حزب توده ایران پیگیرانه سیاستی انترناسیونالیستی را به پیش برده است؟ آیا این حزب توده ایران نبوده است که با درک مفهوم علمی راه تاملین در رهبری طبقه کارگر در انقلاب دمکراتیک از راه تشکیل جبهه متحد خلق و ارتقاء موقعیت کمونیستها در انقلاب رها تیغش ملی گوشیده است و آیا گروه کشتگر - طلیل رودی نیست که با دامن زدن به منفی ترین تبلیغات بر علیه حزب توده ایران و سازمان، زدن اتهام ناسیونالیسم نیهیلیسم، انتشار اسناد درون سازمانی و ایجاد قائله کنگره و تبلیغ همه اصطلاح خناسل ضد دمکراتیک و دیکتاتور منشا نه رهبری و زندگی درون تشکیلاتی گردانهای پیشاهنگ طبقه کارگر (به زبان بابک زهرانی "استالینیم") و تبلیغ لیبرالیسم و "آزادی انتقاد"، بدترین غربت را به پرستیز جنبش کمونیستی ایران و نهایتاً امر تاملین رهبری طبقه کارگر در جنبش رها تیغش ملی میهن بنا وارد آورده است؟ اگر فریفته شعارهای زیبا و سخنان بر آب و تاب نشویم و انگیزه‌ها را نه در گفتار بلکه در کردار دشمنان جستجویم، بسیاری مسائل واضح میشود.

یک تفاوت علمی باید متذکر به اسلوب تعاریف علمی باشد، با درک علمی تعاریف و تبلیغات ناسیونالیسم و ناسیونالیسم نیهیلیسم در جنبش کارگری ایران و کاربرد اسلوب علمی و دیباچیانه در تعاریف و تبلیغات کمونیستی ایران بگیریم، انحرافات در جنبش کارگری خود بخود وجود نمی‌آیند بلکه نامکمل ایدئولوژیک گفتار و اقشار و طبقات غیر-

پرولتری هستند. برای مثبت دادن یک انحراف عمیق و بیرونی خاصی باید قادر باشیم سرچشمه آن را روشن سازیم. رفیق کاس هال ، دبیر کل حزب کمونیست آمریکا و شخصیت برجسته جنبش جهانی کمونیستی در کنگره ۲۵ حزب کمونیست اتحاد شوروی گفت : " اپورتونیزم آنجا ظاهر میشود که فشار قوی ایدئولوژیک از جانب دشمن اعمال میگردد ".

فشار قوی ایدئولوژیک امپریالیسم به صورت تبلیغات کسموپلیتیستی همراه و هماهنگ با تبلیغات چپ نمایانه ناسیونال نیپیلیستی ، در گروه کشتگر - هلیل رودی - به صورت فروخوردگی ، سرخوردگی ، بی اعتمادی ، برخورد نیپیلیستی و نومیدانه به توانمندی های اقشار و طبقات غیر پرولتری خلق و مخدوش شدن تئوری انقلاب رها نیبخش ملی و سمت گیری سوسیالیستی ، و تاکید غیر واقعی و غیر علمی و اراده گرایانه بر ضرورت رهبری طبقه کارگر پرورز کرده و حاملین انحراف را به سوی عدم درک عمیق تئوری جنبش های رها نیبخش ملی و توانمندی دمکراتهای انقلابی غیر پرولتری میراند . اگر اعتقاد گروه کشتگر - هلیل رودی به ضرورت تامین رهبری طبقه کارگر در جنبش دارای امالت پرولتری و نه انعکاس ناسیونال نیپیلیستی فشار ایدئولوژیک دشمنان طبقه کارگر بود ، این گروه نهایت کوشش خود را در حفظ و ارتقاء پرستیژ حزب و سازمان بکار میبرد ، معتقد نمی شد که خرده بورژوازی به انتهای راه خود رسیده است ، و در عین کوتاهی نسبت به درک خطر راست در حاکمیت ، در افشای نقش ماهیتا " خائسانه رهبری مجاهدین متزلزل نبود ، خود را ملزم به برخورد های دیپلماتیک به راست از یک طرف و رهبری مجاهدین از سوی دیگر نمیدید و درک حزب توده ایران از تئوری جنبش های رها نیبخش ملی را راست نمی خواند . برخورد توأما " متزلزل این گروه به راست و رهبری مجاهدین بیانگر برخورد نومیدانه و نیپیلیستی آن به خط امام است که می کوشد به فکر آئینده خود پس از نابودی حاکمیت خط امام باشد زیرا در نهایت نقش مجاهدین ، خط امام و راست را مجموعاً " مساوی شکست انقلاب می بیند . این گروه به این دلیل درک حزب توده ایران از تئوری جنبش رها نیبخش ملی را " راست " میخواند که معتقد است حزب توده ایران بیش از اندازه به توانمندی خط امام بها میدهد . کاملاً " طبیعی است که این جریان عمق تفاوت میان خط امام با راست و رهبری مجاهدین را در سرنوشت خط امام بها میدهد . کاملاً " طبیعی است که این جریان عمق تفاوت میان خط امام با راست و رهبری مجاهدین را در سرنوشت انقلاب درک نکند . این یک برخورد نومیدانه و نیپیلیستی به امر تامین استقلال کامل ملی و توانمندی های اقشار و طبقات غیر پرولتری خلق در بازی کردن نقش در آن را می رساند و تیلور زانو زدن اپورتونیزمی این گروه در مقابل فشار ایدئولوژی کسموپلیتیستی امپریالیسم و ناسیونال نیپیلیستی چپ نمایان است .

تبلیغات شوپنیستی و نشوفاشیستی امپریالیسم ، لجن پراکنی های مائوئیست ها ، ترسکپیست ها و دیگر گروه های خود فروخته و ضد انقلابی به همراه آنتی کمونیسم انزوا طلبانه و خود محور بیگانه خرده بورژوازی ، در ذهن گروه کشتگر - هلیل رودی انعکاس ایدئولوژیک خود را به صورت بی اعتمادی به اردوگاه سوسیالیسم ، مخالفت با خط مشی جنبش جهانی کمونیستی و ستیز با کمونیست های راستین میهن نشان میدهد . وحشت گروه کشتگر - هلیل رودی از " حل شدن " (نامی که خودشان بروحیت گذاشته اند) در حزب طبقه کارگر ایران ، دلهره از قرار گرفتن در کنار کمونیست های ایران که دهها سال است

پرچم انترناسیونالیسم رادرجنیش بردوش دارند. زدن اتهام ناسیونال نیپیلیسم به حزب توده ایران، ترس از اینکه میادایکی شدن با توده‌های با همت شرددیگر نیروهای خلق اتهام " وابستگی به نیروهای خارجی" رابه آنان بزنند، تردید و اضطراب در پذیرش خط مشی جنبش جهانی و قبول اعلامیه ۱۹۶۹، همه تباروفشارایدئولوژی ناسیونالیستی و آنتی کمونیستی در ذهن این گروه است. چرا این گروه پس از انتشار مقاله " مرزبندی" اعلام کرد که انتشار این مقاله کار اولین کنگره سازمان رابه پایان رساند؟ چرا این گروه از پذیرش روشن وقاطع اعلامیه ۱۹۶۹ طفره رفته است؟ چرا بهرامون اعلامیه ۱۹۶۹ خیلی بحثها دارند و پذیرش همه جانبه آن را نادرست می‌دانند؟ مگر این واقعیت ندارد که این گروه با اعلام بیانه‌های احزاب کارگری و کمونیست جهان در ۶۹ - ۶۰ - ۱۹۵۲ به عنوان اساس نظری خط مشی سازمان و درک آن از محتوای دوران و شرایط جهان و خط مشی جهانی مخالفت داشت و بعداً " هم تنها " جوهر انقلابی" آنرا قبول می‌کند؟ چرا این گروه میخواست پذیرش این بیانه‌ها به کنگره ارجاع داده شود؟ چرا این گروه بعد از ۶ سال که از تاسیس کمیته‌نظر و محدودایدئولوژیک نظریه جنبش کارگری جهان بصورت مارکسیسم - لنینیسم مدون شده است، هنوز مطالب این است که " حدود مرزهای ایدئولوژیک " خود را با حزب توده ایران روشن کند؟ مقایسه کردن حزب توده ایران با حزب سوسیال دمکرات آلمان از کجا نشأت می‌گیرد؟ وجود تزلزلات ناسیونالیستی و فدا انترناسیونالیستی در کنار تزلزلات ناسیونال نیپیلیستی به خوبی روشن می‌کند که موجودیت این گروه حاصل فشار ایدئولوژیک دشمنان طبقه کارگر برجانبش کمونیستی است. ردهای رابطه دیالکتیکی کمونیسم و شوینیسم سلطه جویانه امپریالیسم از یک طرف، و ناسیونالیسم و ناسیونال نیپیلیسم ناشی از گرایشات آنا رشیستی و ماور اچپ و انزوا طلبانه راست خرده بورژوازی از طرف دیگر به خوبی در ترکیب ناهنجار درک این گروه از تئوری جنبشهای رها شیخشی ملی و مسئله وحدت جنبش کمونیستی ایران قابل تشخیص است. از اینجاست که نه علاقه آن به تأمین رهبری طبقه کارگر و نه ادعای آن برای پاکیزگی ایدئولوژیک پیشاهنگ این طبقه، سرچشمه اصلی پرولتاری دارد و چیزی جز اپورتونیسم حاصل از فشار ایدئولوژیک دشمنان طبقه کارگر نیست و دقیقاً " به خاطر همین عدم امالت پرولتاری ما هیت این جریان است که عملکردهای آن نیز مخالف همه موازین زندگی حزبی و کمونیستی بوده و ماکیاولیستی ترین و غیر قابل توجه ترین شیوه‌های پیشبرد این اهداف را برگزیده و با توسل به تهمت، فسلرا - کسیونیسیم، انشعاب، اشتتاش فکری، اعمال پلیسی، و ضرب زدن به پرستیژ جنبش کمونیستی ایران در جنبش رها شیخشی خلق، عمل می‌کند. مدش غیر کمونیستی و فدا انترناسیونالیستی این جریان برخاسته از مضمون اپورتونیستی پیدایش و زندگی آن است.

بررسی اتهام ناسیونال نیپیلیسم این گروه به حزب توده ایران خود بسیار آموزنده است. همانطور که قبلاً نیز تذکر داده شده است، اگر جریان‌های حزب توده ایران را ناسیونال نیپیلیست میدانند، باید بتوانند سرچشمه بروز این انحراف در حزب توده ایران را معین کنند. اگر ناسیونال نیپیلیسم حزب توده ایران با ناسیونالیسم، ضعف انجام وظایف و اعتقادات انترناسیونالیستی و عدم همبستگی آن با جنبش جهانی کمونیستی همراه بوده، پرواضح است که سرچشمه این انحراف همان فشار ایدئولوژیک

امپریالیسم و نیروهای خرده بورژوازی درون خلق میباید. لیکن اتهامی که این گروه تحت عنوان ناسیونال نیهیلیسم برحزب توده ایران میزند، به ادعای خود این گروه، تجلی خود را بصورت دنباله روی مغرط حزب از اتحاد شوروی و جنبش جهانی وضع پیوند مستحکم با ویژگیهای ملی خلق نشان میدهد. به عبارت دیگر، ناسیونال نیهیلیسم حزب توده ایران حاصل افراط در انترناسیونالیست بودن آن است!! یعنی پیوندهای انترناسیونالیستی حزب با اتحاد شوروی باعث سست شدن پیوندهای میهن پرستانه آن با خلق گشته است!! مطمئناً " فشار ایدئولوژیک امپریالیسم و دیگر طبقات اجتماعی باعث رشد خصوصیات انترناسیونالیستی یک حزب نمیشود زیرا این فشارها مضمونی طبقاتی دارند و مجردا طبقات نیستند. انترناسیونالیسم یک ویژگی پرولتری است و طبیعتاً عملگر دشمن ایدئولوژیک دیگر طبقات باعث رشد هیچ خصوصیت پرولتری در حزب نمیشود. بلکه مشغما " مضمون ضد پرولتری دارد. پس این فشار از کجا وارد شده است؟ متأسفانه این معما فقط و فقط یک جواب دارد آن " توسعه طلبی و هژمونیکسم مسکو" است. بهر حال تکرار کشف ترین اتهامات ندادن انقلاب، گیر کردن در یک چنین معماهایی را بدنیال دارد و این مشکل زندگان اتهام ناسیونال نیهیلیسم برحزب توده ایران است که روشن سازند آیا جواب این معما را میپذیرند؟ یا قبول میکنند که درک درستی از اسلوب پرولتری ایپورتونیکسم ندارند و از روی بی اطلاعی یک چنین اتهامی زده اند و ملعبه دست میزنند. آنتی کمونیست و شوروی ستیز و ضد توده ای شده اند؟ و یا بالاخره مفهوم ناسیونال نیهیلیسم را زیرکانه تحریف کرده بودند؟

۳- پلورالیسم ایدئولوژیک

" وحدت ایدئولوژیک کمونیستها بصورت مشخصی در پلاتفرم ایدئولوژیک سیاسی جنبش کمونیستی امروزین که مشترکاً " در کنفرانسهای ۶۹-۶۸-۱۹۵۷ در مسکو تنظیم گشته است متجلی میباید... نمیتوان چنین وضعی را طبیعی دانست که در آن رهبران یک حزب بخصوص، حق تفسیر مارکسیسم - لنینیسم را منحصر به خود میدانند... برای بدست آوردن وحدت ایدئولوژیک احزاب کمونیست، لازم است انجام تحقیقات عمیق پیرامون پروسه ها و برنامه های سرمایه داری مدرن و همچنین مسائل اصلی جنبش انقلابی جهان ادامه یافته و استراتژی و تاکتیک جنبش کمونیستی خلافاً نه به شکلی علمی، بر اساس مارکسیسم لنینیسم و منطبق با اوضاع نوین جهانی و شرایط مشخص کشورهای مختلف تکامل یابد. امروزه جنبش کمونیستی از بهترین امکانات برای روبرو شدن با این مسائل برخوردار است. جنبش کمونیستی گنجینه ای از تجارب احزاب برادر در راه تکامل تئوری مارکسیسم - لنینیسم را در خود انباشته است، ماحب کادرهای متخصص در سطوح عالی و موسسات متعدد تحقیقاتی در کشورهای سوسیالیستی و برخی کشورهای سرمایه داری است و همچنین، ژورنالهای تئوریک منتشر میکند. کمونیستها از امکانات گسترده ای برای کار جمعی حول مسائل تئوری جنبش کمونیستی، مبادله عقاید و هماهنگ کردن نظرات در طی کنفرانسهای تئوریک سمینارها، بحثها و تماسهای شخصی برخوردارند. پیشنهاد هیئت نمایندگی حزب کمونیست اتحاد شوروی در مورد برقراری منظم کنفرانسهای تئوریک و سمینارهایی از احزاب

کمونیست ، در کنفرانس ۱۹۶۹ مورد موافقت قرار گرفت . این امر نیز واضح است که مسأله اساسی و حیاتی جنبش کمونیستی باید بوسیله اجزای کمونیست ، بصورت جمعی و در طی نشستهای مشترک مورد مطالعه قرار گیرند . همانطور که در کنفرانس ۱۹۶۹ تأکید شد ، تجزیه و تحلیل جمعی واقعیت مشخص ، به امر تحکیم وحدت جنبش جهانی کمونیستی کمک میکند ."

همانطور که قبلاً مورد اشاره قرار گرفت و در این نقل قول از رفیق زاگلادین نیز بروشنی میتوان تشخیص داد ، مارکسیسم - لنینیسم ما هیتا " با دکماتیسم بیگانه است و چنانچه خصومت خلاق و تکامل یابنده آن مورد توجه قرار نگیرد ، آنچه باقی میماند مثنی احکام مجرد و مرده است که مداولاً قابلیت تطبیق پذیری خود را بر واقعیت مثنی زمانی و مکانی از دست خواهد داد . لیکن آنچه مهم است ، این حقیقت می باشد که وظیفه تکامل و تعمیق آن بردوش مردمی جنبش جهانی کمونیستی است و بیست ، این درس بزرگ تاریخ را که بارها و بارها صحت آن با ثبات رسیده است و در جنبش کارگری میهنمان نیز چندین باره بوته آزمایش گذاشته شده است ، باید همیشه مدنظر داشت و به خاطر سپرد که تکامل مارکسیسم - لنینیسم نه از طریق " مبارزه ایدئولوژیک" گروهکهای روشنفکری بر علیه جنبش کمونیستی ، بلکه تنها از طریق فعالیت خلاق علمی کمونیستهای آگاه و با تجربه در درون صفوف جنبش جهانی کمونیستی و متکی بر براتیک زنده و جوشان پرولتاریای آگاه انجام می پذیرد . این بار اول نیست که گروهی روشنفکر از جنبش کمونیستی میهنمان انشعبانگ شده و زیر پرچم " مبارزه ایدئولوژیک" با آن به مبارزه برخاسته اند و این بار اول نیست که تاریخ با همه عظمت خود به آنان فهمانده است که سرنوشتی جز نابودی یا غلطیدن به دامان دشمنان سوگند خورده طبقه کارگر در انتظارشان نیست و نخواهد بود . تاریخ نزدیک به هفتاد سال هم جنبش کمونیستی میهنمان و ده سال زندگی حزب توده ایران ثابت کرده است که بارها و بارها جنبش به خطا رفته ، اشتباه کرده است و سپس درک ثورریک خود را تکامل داده و آینده ای روشن تر را پیش روی خود تصویر نموده است . لیکن به شهادت تاریخ آنچه تصحیح و تکامل انجام شده بوسیله کمونیستها و در درون صفوف پیشاهنگ طبقه کارگر انجام پذیرفته و همه آن دستاوردی که داعیه تصحیح خط مثنی جنبش کمونیستی ایران را از طریق انشعبانگ و مبارزه بر علیه آن داشتند ، به اشکال مختلف رهسپار زباله دان تاریخ شده اند . این واقعیت نه از روی اتفاق و نه بدلیل اعجاز جنبش کمونیستی ایران ، بلکه مشخصاً متکی به همسازان قانونمندی گذشته ناپذیری است که رفیق زاگلادین به وضوح تمام در نقل قول بسالاً توضیح داده است . تجربه مضحک " راه کارگر" بسیار آموزنده است . آنچه امروز آن " ظهور" بزرگ و تاریخی به سال قبل در اذهان باقی مانده است را میتوان در یک پسرده نمایشنامه کمدی به نام " داستان کچلی که میخواست فرمانروای سرزمین چل گیوان گردد" خلاصه کرد .

در میان این گروهکهای روشنفکری که پرچم مبارزه " ایدئولوژیک" با جنبش کمونیستی برداشته اند ، بسیار بسیار افراد ، حتی در سطوح بالائی این دستجات بوده اند که بدون هیچ پیرایه ای واقعا " قصد تصحیح خط مثنی جنبش را نداشته اند ، لیکن بوسیله اشتباه به این نتیجه رسیده اند که محیط جنبش کمونیستی و تشکیلات پیشاهنگ پرولتاریا

فضای خفه و سنگین است. این فرضیه، آنان را به اتخاذ " تاکتیک‌های توطئه‌گرانه‌ای چون کودتا بر علیه کمیته مرکزی و شوراندن تشکیلات بر علیه رهبری و ... میکشاند که همیشه در زیر عناوین فریبنده‌ای چون " مبارزه ایدئولوژیک علنی" و " شرکتست دادن توده‌ها در امر مبارزه ایدئولوژیک" و ... نمود می‌یابد. اگرچه مضمون اولیه این اقدامات چیزی جز فرار از منش فردی و سکتاریسم خرده‌بورژوازی از زیر نظام سانترالیسم دمکراتیک پیشاهنگ پرولتاریا نیست، لیکن در عصر مبارزه میان دو نظام جهانی، هیچ پروژه اجتماعی نمیتواند در دراز مدت خود را از میدان مغناطیسی نیرومندان دو قطب تاریخی - جهانی بدور نگه‌دارد و در نهایت محمل پیشبرد منافع تاریخی یکی از دو نظام موجود خواهد شد. هر فرضیه‌ای که برجش کمونیستی وارد شود، حتی اگر بدست مادی ترین و سالم ترین خرده‌بورژواهای گمراه انجام گردد، مستقیم و غیر مستقیم، ———— بهره‌برداری امپریالیسم است. از این جهت است که امپریالیسم جهانی در مبارزه ایدئولوژیک خود بر علیه سوسیالیسم میکوشد خوراک لازم برای فراهم آوردن زمین‌ه رشد و نمو این گرایشات خرده‌بورژوازی را تولید کند.

هم اکنون نزدیک به شصت و پنج سال است که سرمایه‌داری جهان در بوق‌های تبلیغاتی خود از " دنیای پشت پرده‌های آهنین بلوک کمونیستی" سخن می‌گوید. رفیق گاس هال در طی سخنرانی خود در ۲۰ اوت ۱۹۷۷ گفت: " برای بیش از ۶۰ سال، خط اصلی حمله سندیگای دروغ بزرگ این بوده است که احزاب کمونیست جزئی از یک توطئه جهانی با دیسپلین آهنین، یکپارچه و چون سنگ خارا هستند که بوسیله مسکور رهبری شده و از آن پول می‌گیرند." پرواضح است که کسی این دروغ بزرگ را در این شکل مستقیم و بی‌پرده نیاورنمیکند، لیکن پرسیدنی است که چرا گروه کشتگر هلیل رودی اینهمه از این که حل برخی جزئیات خط مشی جنبش کمونیستی به بعد از وحدت موکول شود وحشت دارند؟! آیا امکان مباحثه و تبادل نظر ایدئولوژیک پس از وحدت را منتفی می‌دانند؟ اگر نمیدانند، چرا اینهمه بر رتق و فتق هر مسئله جزئی قبل از وحدت، آنهم به شکل " مبارزه ایدئو- لوژیک علنی" و حتی به قیمت انشعاب و انتشار اسنادا منیتی پافشاری دارند؟ مگر رهبری سازمان قمدداشت اینان را به کدام چاه تاریکی ببرد که اینطور سراسیمه از درون سازمان پایه فرار گذاشتند؟ اگر معتقدند که پس از وحدت نیز، زندگی فکری و بحث و تبادل نظر ایدئولوژیک و تصحیح و تکامل خط مشی جنبش ادامه خواهد یافت و ذهن کسی در پشت پرده‌های آهنین به بند کشیده نمیشود، دیگر چه دلیلی برای اینهمه سروصدای کنگره و " مبارزه ایدئولوژیک علنی" وجود دارد؟ و اگر چنین امکان‌اتی را نمی‌بینند، چطور حتی با حل و فصل همه مسائل جزئی حاضرند به وحدت با " ماشین رهبری استالینیستی حزب توده (کلمات بایک زهرایی)" رضایت دهند؟!

لایند پاسخ می‌دهند که مشکل آنان حل و فصل مسائل جزئی نبوده و مسئله تشکیلاتی جنبشهای رها شیبش ملی در میان است و پافشاری آنان متوجه حل و فصل این معضل اساسی و اصلی میباشد. رفیق گاس هال به روشنی به این مسئله نیز اشاره میکند. او در ادامه نقل قول بالا از این توطئه امپریالیسم نیز پرده بر میدارد و مضمون کسانی که دانسته یا نادانسته تسلیم تبلیغات پهلورالیستی امپریالیسم می‌گردند را باز میکند. کسّل نقل قول رفیق گاس هال را می‌آوریم: " برای بیش از ۶۰ سال، خط اصلی حمله سندیگای

دروغ بزرگ این بوده است که احزاب کمونیست جزئی از یک توطئه جهانی مایه‌می‌پلین آهنین ، یک پارچه و چون سنگ‌خارا هستند که بوسیله سکوره‌ری شده و از آن پس‌سول می‌گیرند . این خط تبلیغ به دلیل تحولات جهانی اکثر اعتبار خود را از دست داده است . آنها هنوز از آن استفاده می‌کنند ولی خط جدید حمله این است که بخاطر نیروی گریسز از مرکز ناسیونالیسم ، جنبش جهانی کمونیستی تکه پاره شده است ، که در واقع بسه به مثله گاه افتاده است . هدف از این دروغ‌پردازی آنست که کارگران را متقاعد کنند که مارکسیسم - لنینیسم و سوسیالیسم یک خیال در حال رنگ باختن است و سرمایه‌داری فرار است یا برجا بماند . این البته همانقدر دروغ است که قه‌توطئه یکپارچه جهانی گروه گشتگر - هلیل رودی اساس توجیه اقدامات خود را بر این حکم می‌گذارد که مه‌باید ابتدا خط و مرزهای ایدئولوژیک خود را با حزب توده ایران روشن سازیم و سپس در جهت وحدت اقدام کنیم . این اسلوب رو برو شدن با وحدت در دو حالت اصولی است . اولاً اگر تعیین مبانی وحدت ایدئولوژیک کمونیستها وظیفه جداگانه هر حزب و گروهی باشد (چنانکه در فاصله سالهای پس از رشد اپورتونیسم در انترناسیونال دوم تا تشکیل کمینترن وضع بدین متوال بود) آنگاه هر حزب باید خود را اساساً اصول و برداشتهای ایدئولوژیک خود را تعریف میکرد . طبعاً " باید اختلافات اساسی که در چنین مواردی بروز میکند ابتدا مشخص شده و حل شوند و آنگاه در جهت وحدت حرکت شود . این بروسه را لنین در فاصله سالهای اول قرن بیستم در جنبش سوسیال دمکرات روسیه به پیش برد و تشکیل حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه میوه این شیوه وحدت است . یک چنین حالتی از بعداً تشکیل کمینترن و در تمام طول سالهایی که انترناسیونال سوم وجود داشت و سپس در طی سالهای موجودیت دفتر اطلاعاتی احزاب کمونیست (کمینفرم) تا سالهای ۱۹۵۶ منتفی بوده و پس از آن نیز همانطور که به روشنی در نقل قول رفیق زاگلابین شرح شده است ، این وظیفه برعهده کنفرانسها و نشستهای جهانی و خرد جمعی جنبش جهانی کمونیستی گذاشته شده است . هم اکنون بیش از شصت سال است که دیگر هیچ حزب و سازمان کمونیستی ، خود را " اقدام به تنظیم اصول ایدئولوژیک خود نمیکند . تنها نمونه‌های اقدام به این کار را میتوان در مورد تشکیل انترناسیونال چهارم ترتسکیستها ، اقدام انشعاب‌گرانه حزب کمونیست چین (اشاره به سند پیشنهادی خط مشی جهانی جنبش کمونیستی منتشره از طرف حزب کمونیست چین) و اخیراً " هم ژانترناسیونال دومین " حزب کمونیست ایتالیا بخاطر آورد . حاصل این اقدامات هم نظامهای سیستماتیک اپورتونیستی و در نهایت ضد کمونیستی چون ترتسکیسم ، ماژوشیسم و کمونیسم اروپایی بوده است .

مورد دومی که ضرورت مرز بندی و تعیین خط و مرزهای ایدئولوژیک ما بین دو جریان خواهان وحدت را الزامی میکند ، شرایطی است که در آن لااقل یک طرف وحدت در درون جنبش کمونیستی نباشد (نمونه وحدت حزب سوسیال دمکرات آلمان با حزب کمونیست) . در یک چنین شرایطی احزاب کمونیست زمانی میتوانند دست به وحدت زنند که احزاب سوسیال دمکرات مواضع ایدئولوژیک خود را دقیقاً مشخص کرده و در نهایت حاضر شوند پس از حل کلیه موارد اختلاف و چیره شدن بر تمام مرز بندیهای ایدئولوژیک این احزاب رفرمیستی با خط مشی جنبش جهانی کمونیستی ، حول این خط مشی جهانی به وحدت ایدئولوژیک دست یابند . هیچک از موارد مذکور در باره وحدت حزب و سازمان صادق نیست ، حزب

و سازمان بیش از هشت سال بعد از شکل گرفتن جنبش جهانی کمونیستی امروزین و پدیدایش احزاب طراز نوین طبقه کارگر در عین اینکه هر دو تمام و کمال میانی ایدئولوژیک وحدت جنبش جهانی کمونیستی، یعنی مارکسیسم - لنینیسم و انطباق خلاق آن بر شرایط عصر حاضر را که در اعلامیه های ۶۹-۶۸-۱۹۵۷ منعکس است پذیرفته اند، در جهت وحدت گام بر میدارند. نتیجتاً "مرزبندی ایدئولوژیک و گوش در جهت" روشن کردن خط و مرزهای ایدئولوژیک میان حزب و سازمان نه تنها عملی بیهوده و بی معنی است، بلکه در عمل مخالف درک جنبش جهانی کمونیستی از شیوه تنظیم میانی ایدئولوژیک وحدت کمونیستها میباشد. تنها توسل به مگاتپ رویزیونیستی منجم میتواند منجر به نتیجه ای مخالف با حقایق بالا گردد.

زاویه برخورد ترسکیستی، اساس حرکت خود را بر نفی کامل دستاوردهای جنبش جهانی کمونیستی و انترناسیونال سوم قرار میدهد. مائوئیستها سالوانه از انترنا - سیونال سوم دفاع میکنند لیکن معتقدند پس از سالهای شصت، رویزیونیسم مدرن بر جنبش جهانی کمونیستی غالب شده و در نتیجه خط مشی جهانی جنبش کمونیستی نمیتواند مبنای وحدت ایدئولوژیک قرار گیرد. جریانات "چپ نو" مستقیماً "تیلیفات امپریالیسم" را تکرار میکنند و انواع و اقسام جناح بندی در درون جنبش جهانی کمونیستی تشخیص میدهند که یک نمونه آن مباحثه به اصطلاح جنجالی مجله "بررسی چپ نو" است.

هریک از انحرافهای ریشه دار درون جنبش کارگری بیانگر مقاومت اپورتونیسم در مقابل یک مرحله نوین رشد و اعتلای آن است. سالهای اولیه قرن بیستم، سالهای آغاز عصر انقلابات پرولتری بود. در این مقطع زمانی، دوران تدارک و تحکیم گردانهای کشوری پیشاهنگ پرولتاریا به پایان میرسید و هر یک از این گردانها وارد میدان کارزار انقلاب پرولتری شده و سرنگونی حکومت سرمایه داری در دستور کار قرار می گرفت. سوسیال فرمیسم و سوسیال ژوینیسم احزاب انترناسیونال دوم بیانگر مقاومت اپورتونیسم در مقابل این گذارتاریخی بود. با پیروزی اولین انقلاب پرولتری و تشکیل دولتست جمهوری جوان شوروی، اپورتونیسم نوک حمله خود را متوجه سنگ اندازی در راه ساختمان سوسیالیسم کرد. ترسکیسم حاصل مقاومت اپورتونیسم در مقابل تشبیت دستاوردهای ساختمان سوسیالیسم در اولین جامعه تحت رهبری پرولتاریا در جهان است. با پایسان گرفتن جنگ جهانی دوم، تشکیل نظام جهانی سوسیالیستی و ساختمان سلاحهای هسته ای و گرما هسته ای، جهان وارد دوره جدیدی شد که در آن قانونمندیهای همزیستی مسالمت آمیز و مبارزه میان دو نظام جهانی و ضرورت حفظ صلح و تشنج زدایی برای تشبیت سوسیالیسم در دیگر کشورهای رها شده. آزریریوغ سرمایه داری و حفظ و گسترش دامنه قلمرو نظام جهانی سوسیالیسم اهمیت حیاتی یافت. اینبار ما ژوئیسم با شعار اجتناب ناپذیر بودن جنگ جهانی و زدن اتهام رویزیونیسم به خط مشی جهانی همزیستی مسالمت آمیز و صلح به میدان آمد.

برسیدنی است که آیا امروز هم در یک چنین نقطه عطفی بسر می بریم؟ پاسخ ایمن سوال از زبان رفیق گاس هال در نطق ۲۰ اوت ۱۹۷۷ شنیدنی است: "فرا ایند جهانی انقلاب و گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم به یک نقطه عطف کیفی جدید رسیده است. هم اکنون سوسیالیسم بر در چند کشور دیگر، از جمله چند کشور صنعتی عمده می گوید. سوسیالیسم

در چندین کشور به اصطلاح جهان سوم به ادامه راه پیروزی‌های جنبش‌ها شیبش ملی‌پندل شده است... ساختمان سوسیالیسم نیز وارد مرحله‌های نوینی میشود و بدینوسیله در اقتصاد شوروی به مرحله جدیدی در گذار به جامعه کمونیستی میرسد. و گذار به سوسیالیسم به نقطه‌ای رسیده است که کشورهای بینی که راه سوسیالیسم را برگزینند شاخص‌های گذار به فراسوی پنجاه درصد جهان سوق میدهند. این یک مرحله کیفیتاً "جدیدسوی از توازن نیروهای جهانی را مشخص خواهد کرد."

در شرایط نوین توازن قوا، مقاومت امپریالیسم از موضع برتر به پایان میرسد و سرمایه‌داری در شرایط ضعف و فروپاشی مجبور به اتخاذ تاکتیکهای نوین میگردد. در شرایطی که سرمایه‌داری نه تنها از نظر تاریخی، بلکه بطور مشخص و عینی هم موقعیت برتر را از دست میدهد، دیگر امیدنا بودی سوسیالیسم برای سرمایه‌داری بیشتر به یک سراب می‌ماند. سرمایه‌داری بدلیل قرار گرفتن در موضع ضعف قادر نیست در مقابل کل جبهه انقلاب جهانی قد علم کند. موازی با این تحول در اوضاع جهانی، تاکتیک یکپارچه نمایان‌دن جنبش کمونیستی و کوبیدن آن تحت عنوان "توطئه" دیگر ارزش خود را از دست میدهد. از این پس سرمایه‌داری وجود نظام سوسیالیستی را با لامبار می‌پذیرد (غیر از برخی جناحهای ماوراء راسخ) و می‌کوشد با استفاده از تاذاهای موجود در اردوی انقلاب جهانی مفادامه حیات برای خود دست و پا کند. مضمون عمده تبلیغات ضد کمونیستی در دوران ما را این حقیقت تعیین میکند. از جانب دیگر، همین حقیقت تعیین کننده مضمون عمده اپورتونیسیم در این مقطع زمانی است. رفیق بورویس لیسون می نویسد: "جدیدترین توطئه نظریه پردازان بورژوازی رفته رفته بیش از پیش قابل تشخیص میشود. در عین تعطیل شدن اشکال سنتی مبارزه با مارکسیسم، این توطئه کوششی است در جهت پلورالیزه کردن آن از طریق طرح این مطلب که به همان تعداد کشورها، یا اقل قاره‌ها و مناطق، "مارکسیسم" وجود دارد. نظریه پردازان بورژوازی مدعی اند که تئوری پلورالیستی مارکسیسم - از هم پائیدن آن - یک "مشارکت تعیین کننده در آینده اندیشه سوسیالیستی" است... قدرت مارکسیسم در انعکاس کافی واقعیت است، در این نکته که حقیقت است و حقیقت نمیتواند منکثر (پلورال) باشد!"

پلورالیسم به اشکال مختلف ایدئولوژیک (مخدوش کردن حدودهای خط مشی جهانی)، سیاسی (مخدوش کردن دیکتاتوری پرولتاریا)، اقتصادی (تجدید نظر در اصول عام ساختمان سوسیالیسم) و تشکیلاتی (مخدوش کردن ساختار ایسم دمکراتیک و معیارهای لئینی حزب)، وجه مشخصه و مخرج مشترک عمده ترین تجلیات اپورتونیسیم در سالهایی است که از سر می‌گذرانیم. به این طریق انحرافات موجود، یعنی پلی‌مانتر بسم (قراردادن کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی در مقابل اتحاد شوروی) و کمونیسم اروپایی (قراردادن طبقه کارگر کشورهای سرمایه داری پیشرفته در مقابل اتحاد شوروی و بقیه کشورهای سوسیالیستی)، به روشنی با رسالت گروه کشتگر- هلسل رودی (زدن اتهام ناسیونال سیهیلیسم به حزب توده ایران و از این طریق تبلیغ ضرورت تسلیم شدن جنبش کمونیستی ایران به فشارهای ناسیونالیستی و در نهایت در تقابل تسلیم قراردادن جنبش‌ها شیبش و جنبش جهانی کمونیستی) در یک ردیف قرار میگیرند.

اگر اپورتونیسیم در اروپا نام "کمونیسم اروپایی" بر خود می‌گذارد و مستقیماً

روشن بر علیه خط مشی جنبش جهانی تبلیغ میکند، در ایران یک چنین امکانی فراهم نیست و موردی هم برای تحریف قوانین عام ساختمان سوسیالیسم و دیکتاتوری پرولتاریا و تبلیغ "تزو" سوسیالیسم دمکراتیک و "انترناسیونالیسم نوین" وجود ندارد. اپورتونیزم و رویزیونیسم در ایران بجای استفاده از نام "کمونیسم ایرانی" ترجیح میدهد با مارک ناسیونال نیهیلیسم، حزب توده ایران را "کمونیسم غیر ایرانی" معرفی کند، بجای طرح مقوله "سوسیالیسم دمکراتیک" ترجیح میدهد زندگی در میان پیشاهنگ طبقه کارگر ایران را "غیردمکراتیک" بنا مدو بجای پیشنهاد "انترناسیونالیسم نوین" بهتر میدانند که فعلاً "خط و مرز" های خود را با مبانی وحدت ایدئولوژیک کمونیستهای جهان و خط مشی جهانی روشن کند. این بسیار مسخره است که به دنبال "کمونیسم اروپایی" در ایران بگردیم. پیدایش چنین موجود ناقص الخلقه‌ای در خاک ایران از عجایب است. "کمونیسم اروپایی" یعنی انطباق انحراف پلورالیستی بر شرایط کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری و دمکراسی بورژوازی. آنچه نصیب ما شده است، انطباق پلورالیسم بر شرایط کشورهای جهان سوم و بویژه ایران است! همانطور که قبلاً اشاره شد، مخالفت گروه کشتگر - هلیل رودی با پروسه وحدت حزب و سازمان و پافشاری بر "روشن کردن" خط و مرزهای ایدئولوژیک میان حزب و سازمان بایدهمتگی بر یک نظام رویزیونیستی منسجم انجام گردد و حقیقت هم جز این نیست. همه شواهد حاکی از آن است که جنبش کارگری کشور ما هم از موج جدید پلورالیسم بی نصیب نمانده است. قائلهای که اخیراً برپا شده است تجلی نوع ایرانی پلورالیسم است. انحراف گروه کشتگر - هلیل رودی در عین حال که ماژوئیسم، تروتسکیسم یا فرمیسم ناب نیست، ملغمه‌ای از همه این انحرافات را در خود دارد. این خلعت همه مکاتب رویزیونیستی است که فشرده‌ای از همه اشکال اپورتونیزم ماقبل خود را در خود دارند. ماژوئیسم نیز به هنگام پیدایش رگه‌های واضحی از ترتسکیسم و سوسیال شوینیزم را در خود حمل میکند. گروه کشتگر - هلیل رودی شعار تشکیل حزب را از ماژوئیستها قرض کرده، فراکسیونیزم و لیبرالیسم تشکیلاتی را از ترتسکیستها هدیه گرفته و بر خورده‌های دیپلماتیک به چپ و راست را در مکتب اپورتونیزم راست آموخته است ولی در عین حال از ترکیب همه آنها نظام جدیدی پدید آورده که نزدیک ترین قرابت را با پلی سائتریزم و کمونیسم اروپایی حاصل کرده است. چنانچه تمام طول زندگی فراکسیون کشتگر - هلیل رودی را بررسی کنیم، به موردی جز اشاعه پلورالیسم و بلبشو برخوردار نخواهیم کرد. زندگی این گروه با شعار "برداشتهای مختلف" از خط مشی جهانی و ضرورت ارجاع مسئله نصیب آن به کنگزه و برافراشتن پرچم اکلکتیسم ایدئولوژیک شروع شد، سپس با طرح مسئله "تئوری - های مختلف" جنبش رهاشیبخش ملی ادامه یافت و به کشف "جناحهای مختلف" در حزب کمونیست اتحاد شوروی و جنبش جهانی حول این مسائل رسید، سپس خواستار وجود فراکسیونهای مختلف "در درون سازمان شد و بالاخره همه اینها منجر به موعظه "سازمانهای مختلف" در جنبش کمونیستی هر کشور و اشاره به السالوادور و هندوستان و... گشت. این فشرده‌ای از کارنامه تبلیغاتی این گروه در تمامی طول حیاتش است. تمام طول زندگی آن با تبلیغ کثرت‌گرایی، هرج و مرج و بلبشو، اکلکتیسم، سردرگمی و دریک کلام، پلورالیسم عجین است.

این گروه پس از پافشاری بر ارجاع مسئله تمویب خط مشی جهانی به کنگره، بلاخره حرف خود را پس گرفت و از آن به بعد فقط از " جوهر انقلابی " خط مشی جهانی دفاع میکند. بر اساس درک آنان، هر سازمان و جریان " درک خودش " و " برداشته خودش " را از مارکسیسم - لنینیسم و مصوبات اجلاسهای ۱۹۵۷-۶۰-۶۹ دارد و از اینسرو باید در پیرویه وحدت سازمان و حزب، ابتدا خط و مرزهای مختلف را میان این " درکها " و " برداشتها " کشید و آنگاه که " درکها " و " برداشتها " یکی شد، می توانیم قدم بعدی را در راه وحدت برداریم. این درست است که عمل هر حزبی متکی بر انعکاس تئوری مارکسیسم - لنینیسم و انطباق خلق آن بر شرایط عصر ما (که همان خط مشی جهانی جنبش کمونیستی است) در ذهنیت اجتماعی (خرد جمعی) آن حزب میباشد. زیرا این حکم یک نتیجه علمی حاصل از تئوری انعکاس ماتریالیسم دیالکتیک است. در همین حال باز هم درست است که انعکاس هر پیرویه و پدیده، همان بازسازی ساده و مکانیکی آن در ذهن نیست بلکه دیالکتیک خاص خود را دارد. و بلاخره این هم درست است که ما ثوابتها و ترسکیستها هم خود را مارکسیست - لنینیست میدانند و " درک خودشان " را هم بجز تراز همه معرفی میکنند. اما این درست نیست که هیچ ملایکی هم برای تشخیص " درک " غلط وجود ندارد و جنبش کمونیستی عرصه موش و گربه بازی بین " برداشتهای مختلف " از تئوری علمی است.

مقدم بر همه لازم است توضیح داده شود که نمونه مورد مطالعه ما نه برداشته مذهبی (انعکاس خیالی بردازانه) و نه برداشت هنری (انعکاس زیبایی شناسانه)، بلکه برداشت علمی (انعکاس منطقی) از خط مشی جهانی است. آفرینش جهان ممکن است در قالب برداشت مذهبی، مسیحیت به صورت خشک شدن دریاها و پیدایش زمین، و در برداشت مذهبی هندوان به صورت ظهور " ویشنو " و " ویش گاو " تصویر گردد. یا چهره یک مدل نقاشی ممکن است در قالب برداشت هنری مکتب مینیاتور به شکلی و مکتب کوبیسم به شکل دیگر تصویر گردد. ولی برداشت علمی از قانون شتاب ثقل نهمه دانشمندان فیزیک و در سطح همه کرات آسمان یکی است. در همین حال قانون شتاب ثقل بوسیله تئوری نسبیت تکامل یافته است ولی نکات مهمی که باید مورد توجه قرار گیرد یکی اینست که این قانون نه بوسیله جادوگران، بلکه فیزیک دانان و آنهم نه دانش - آموزان دبیرستان، بلکه متخصصین و صاحب نظران تکامل می یابد. ثانیا، فرضیه تئوری شتاب ثقل به معنای بدورانداختن درک قبلی نبوده و درک قبلی بخش قابسمل توجهی از حقیقت مطلق را در خود داشته است و فرضیه جدید فرضیه قبلی نبوده بلکه ادامه آن است.

مارکسیسم - لنینیسم به وجود حقیقت مطلق باور دارد زیرا اصل و برشینی (به معنی فلسفی واژه) می گذارد و نه ادراک انسان از آن (تصویر آن در ذهن) و در همین حال وجود حقیقت نسبی (ادراک انسان از حقیقت مطلق) را نفی نمیکند. مارکسیسم - لنینیسم با برقرار کردن یک رابطه علمی (دیالکتیکی) ما بین مقولات حقیقت مطلق و حقیقت نسبی، با درک رله تیویستی (نسبی) مرز بندی دارد. رله تیویسم وجود حقیقت مطلق را انکار کرده و نتیجتاً " با مطلق کردن ادراک انسان (حقیقت نسبی) به دامان سوبژکتیویسم (اصالت ذهن) در می غلطد. از دیدگاه مارکسیسم - لنینیسم، فعالیت

ذهنی کلکتیو (خرد جمعی) جنبش کمونیستی در پروسه تاریخی منجر به انعکاس هر چه بیشتر حقیقت مطلق در شعور اجتماع علمی جنبش کمونیستی میگردد و از اینرو سست که راه نزدیک شدن به حقیقت مطلق و شناخت و طرد اپورتونیسم از مفروضات جنبش کمونیستی را پذیرش خط مشی جهانی و کوشش جمعیتی در راه تکامل آن میدانند . به همین دلیل و با تکیه به یک چنین اسلوبی است که حزب و سازمان راه پذیرش درک جهانی جنبش کمونیستی از انطباق مارکسیسم - لنینیسم بر شرایط دوران را که در اعلامیه های ۱۹۵۶-۶-۱۹۵۷ منعکس است و وحدت ایدئولوژیک حول درک خط مشی جهانی از مارکسیسم - لنینیسم را برگزیده اند . اگر چه خط مشی جهانی ، خود یک حقیقت نسبی است ولی بر مبنای اسلوب علمی میتوان معتقد بود که این خط مشی ، درست ترین انعکاس محتوای دوران مادر شعور اجتماعی بشریت قرن بیستم است . حزب و سازمان هم به غلط تکامل پذیری این خط مشی معتقدند لیکن راه تکامل آنرا از طریق حضور در جنبش جهانی کمونیستی و فعالیت جمعی در راه تکامل آن میدانند . بعلاوه قبلاً توضیح داده شد که پرچم این تکامل درست پرولتاریای پیروزمند کشورهای سوسیالیستی و در رأس آن ، حزب کمونیست اتحاد شوروی است زیرا مناسب ترین شرایط برای اقدام به این کار برای این بخش از جنبش کمونیستی جهان فراهم آمده است . رجوع دوباره به نقل قول رفیق زاگلا دین این مسئله را روشن میکند . برای حزب و سازمان ، خط مشی جهانی است که مفعول فعل تکامل قرار میگیرد و درست ترین درک آن هم همان درک پیشرفته ترین بخش پرولتاریای جهانی از آن است که محتات این درک در پراکتیک گسترده انترناسیونالیسم سوسیالیستی و در رأس آن حزب لنین به اثبات رسیده است .

گروه کشتگر - هلیل رودی با پرچم ناسیونال نیهیلیسم با یک چنین برخوردی به مخالفت بر میخیزد و یک مجموعه مشوش از " درکها " و " برداشتها " مختلف از خط مشی جهانی را که تبلور سازمانی آن هم در " سازمانهای مختلف " و " اعزاب مختلف " در جنبش کمونیستی هر کشور متجلی میشود را اساس تنظیم تئوری و وحدت اصولی خود قرار میدهد . این تئوری وحدت ، متکی بر بیه فراموشی سپردن نقش خط مشی جهانی بعنوان ملاک تفاوت در مورد درک هر حزب از انطباق مارکسیسم - لنینیسم بر شرایط دوران مطلق کردن " برداشتها " و " درکها " ی نسبی از محتوای دوران است . از لحاظ متدولوژیک ، گروه کشتگر - هلیل رودی مفعول فعل تکامل را حقیقت های نسبی پراکنده و اندیویدوالیستی درک هر حزب و سازمان بخصوصی میدانند و هدف " مسأزه ایدئولوژیک " را هم تدوین مبانی وحدت ایدئولوژیک کمونیستهای هر کشور به شکل جداگانه تشخیص میدهد . از اینجا است که تئوری " وحدت اصولی " این گروه یک تئوری پلورالیستی و ضد انترناسیونالیستی از آب درمی آید که به اسلوب رله نیویستی ذهن گرایانه متکی میباشد . از آنجا که هر حقیقت نسبی جنبه ای از حقیقت مطلق و جنبه ای متضاد با حقیقت مطلق را در خود دارد ، و از آنجا که ترکیب و امتزاج این حقیقت های نسبی به شیوه ای علمی و پیونذ هر چه بیشتر آن با پراکتیک تاریخی - اجتماعی جنبش جهانی کمونیستی موجب تقویت جنبه حقیقت مطلق و تضعیف جنبه متضاد با حقیقت مطلق در آنها میگردد ، گروه کشتگر - هلیل رودی با مطرح کردن تئوری " وحدت اصولی " به این دلیل

با تئوری وحدت حزب و سازمان با پرچم " انحلال طلبی " مبارزه میکنند که در آن انحلال
 جنبه های متفاد با حقیقت مطلق و برداشتهای غیرپرولتاری را به وضوح می بیند. اعتراض
 این گروه به این که پیرو وحدت خبلی سریع به پیش می رود و طرح این مسئله که
 وحدت پیروهای " طولانی " و " مشکل " و " پیچیده " است بیانگر آخرین تلاشهای
 مذبحخانه اپورتونیزم برای فرار از زیر تیغ حقیقت جوانانه پرولتاریای عصر است .
 سوپروکتیویسم گروه کشتگر - هلیل رودی به همینجا ختم نمی شود. آنها نه تنها
 در امر " توضیح " واقعیت موجود جنبش کمونیستی به دامان اسلوب رله تیولیمستی در -
 غلطیده اند، بلکه در امر " تغییر " همین واقعیت (تکامل و تصحیح تئوری جنبشهای
 رهاشیش ملی و برنامه طبقه کارگر) نیز در محدوده سوپروکتیویسم باقی می مانند . . .
 اسلوب آنان برای مبارزه ایدئولوژیک ، با اسلوب مارکسیستی - لنینیستی تکامل
 و تصحیح تئوری های علمی بیگانه است . آنان برای تکامل تئوری های علوم اجتماعی
 به شیوه استنتاج آکسیوماتیک (اصول بدیهی) ذهنی تکیه دارند. آنان ابتدا یک
 حکم را به " اصول بدیهی " تبدیل میکنند، سپس به آن " ایمان " می آورند، و بعد
 با اثبات آن به جنگ تئوری موجود می روند. شیوه استنتاج آکسیوماتیک در زمینه
 علوم ریاضی و منطق سمبولیک بسیار مورد استفاده دارد. مثلاً " با این فرض که از یک
 نقطه خارج از یک خط تنها میتوان یک خط موازی خط اول رسم کرد (یک آکسیوم)، مجموعه
 نظام هندسه اقلیدسی ساخته میشود. با فرض متضاد با فرض اول میتوان هندسه های
 دیگری مثل هندسه ریمان و ... را بوجود آورد. این مسخره است که عده ای بر سر صحت
 و عدم صحت هندسه اقلیدسی و ریمان با هم بحث و جدل کنند زیرا مسئله به اصول متضاد
 بر میگردد. اما در جهان واقعی خارج از ذهن ما ، واقعیت مشخص است و از این رو بر اثبات
 تعیین میکنند که کدام فرضیه علمی صحیح است و کدام غلط است . در علوم طبیعی
 و اجتماعی مواردی از کاربرد آکسیومهای نسبی وجود دارد لیکن این آکسیومهای نسبی
 در ماهیت خود چیزی جز تئوریها و قوانین علمی اثبات شده در پراکتیک تاریخی - اجتماعی
 نیستند . مثلاً " تئوری لنینی دولت در تحلیل سیاسی از انقلاب ایران به صورت یک
 اصل بکار می رود لیکن این یک اصل ذهنی و فرض شده نیست بلکه یک قانونمندی علمی
 و اثبات شده است که متکی به تئوری مبارزه طبقاتی و ماتریالیسم تاریخی است .
 همانطور که قبلاً توضیح داده شد، تئوری جنبشهای رهاشیش ملی متکی بسسه
 شصت سال فعالیت علمی و عملی جنبش جهانی کمونیستی است . گروه کشتگر - هلیل رودی
 این تئوری را صحیح نمیداند و مدعی است که درکی که در طی سالهای پس از کنگره های
 بیستم و بیست و دوم حزب کمونیست اتحاد شوروی شکل گرفت و طی مدت درازی در جنبش
 کمونیستی حاکم بود و تجلی مشخص آن در بیانیه ۱۹۶۹ مطرح شده است و حزب توده ایران
 حامل آن بوده است یک تئوری رفرمیستی است و هم اکنون پس از دهها سال متفکرینسی
 چون رفقا زارادوف و پونوماریف به غلط بودن آن پی برده اند. در این میان یک خط
 انقلابی هم وجود داشته است که از همان ابتدا بر رهبری طبقه کارگر تأکید میکرد و اگر
 چه دچار انحرافات ماژوشیستی و آنارشستی بوده ولی حامل درک انقلابی است . این
 نماینده به زبان ساده تر به این معنی است که " اولاً " خط انقلابی در جهان بیگانه
 با خرد جمعی جنبش جهانی کمونیستی و درک صحیحی از محتوای دوران ما شکل گرفته و فرزند
 اکلکتیسم ایدئولوژیک و پراکتیک آنارشستی است . ثانیاً " خرد جمعی جنبش جهانی نسبی

کمونیستی و تجلی آن که خط مشی جهانی است ، در تمام این دوران در خواب و خیالات
اپورتونیستی و فرمیستی غوطه ور بوده و اخیراً " عده‌ای شخصیت‌های برجسته و انقلابی
و احزاب مادی و پپیرو پیدا شده‌اند که دسته دسته به " مذهب " روشنفکرانی چگون
کشتگر- هلیل رودی می‌گردند و بخاطر گذشته گناه آلوده خود طلب مغفرت میکنند! پس
توده‌ای هاهم بشتابند و با انتقاد همه جانبه به گذشته خود طلب مغفرت کنند که تا
دیر نشده است کلاهی از این نمد را از آن خود سازند!! این خلاصه تمام " میسازره
ایدئولوژیک " این گروه بر سر تئوری جنبش‌های رها شیخ ملی و برنامه طبقه کارگر
با حزب و سازمان است ، کافیسیت نقل قول رفیق گاس‌ها ل راباخ‌آوریم که گفت : " هدف
از این دروغ‌پردازی آنست که کارگران را متقاعد کنند که مارکسیسم - لنینیسم و سوسیال-
لیسم یک خیال در حال رنگ باختن است . "

از این گذشته ، مسئله بر سر اینست که املاً " نظریات " این گروه از کجا آمده
است و بر کدام پراتیک تاریخی و کدام ایدئولوژی استوار است ؟ واقعیت این است که
همه ما تا یکی دو سال پیش اساساً " درک درستی از ایدئولوژی طبقه کارگر نداشتیم
و پراتیک سازمان هم بر یک سلسله تئوری‌های شدیداً " آغشته به آنارشیسم و ماژوئیسم
استوار بوده است . پس گروه کشتگر- هلیل رودی از هیچ پشتوانه پراتیک علمی
مستقیمی برای تصحیح و تکامل تئوری جنبش‌های رها شیخ ملی و برنامه طبقه کارگر
ایران برخوردار نیست . در عین حال پشتوانه پراتیک علمی حزب توده ایران و جنبش
جهانی کمونیستی هم در مورد جنبش‌های رها شیخ ملی از جانب این گروه با مارک
اپورتونیسم و فرمیسیم رده می‌شود . پس آیا جز این است که " تئوری رهبری طبقه کارگر "
این گروه تنها بر پایه استنتاج آکسیوما تیک سوبژکتیو استوار است و تازه همین " اصل
بدیهی " هم ساخته و پرداخته خودشان نبوده و از ماژوئیستها قرض کرده‌اند ؟ خود گروه
کشتگر- هلیل رودی به خوبی به این حقیقت آگاه است و درست به همین دلیل و برای
پوشاندن این نقطه ضعف بزرگ است که به انواع و اقسام حیل به سازمان‌های ماورای
وسکناریست آمریکا لاتین استناد میکند و از مجموع آنها یک موجود بی سر و ته میسازد و
اسم آنرا جنبش کمونیستی میگذارد . جالب است که از نظر این گروه ، هر کس از در دروازه
رد شود وارد جنبش کمونیستی میشود ولی تنها آنکس که از سوراخ ته سوزن بگذرد شایسته
نام حزب طراز نوین طبقه کارگر است و به همین دلیل است که جنبش کمونیستی از دید
این گروه بی شباهت به اتاق انتظار درمانگاه‌های عمومی نیست که همه جور بی‌روس
و میکرب و بیماری در آن پیدا میشود و مشکل کسی توفیق ملاقات یا دکتر را پیدا میکنند .
یک چنین محیط آلوده‌ی سیاسی ، بهترین فضا برای نشوونما قارچ پلورالیسم است .

اسلوب علمی برخوردار به مسئله تکامل تئوری جنبش‌های رها شیخ ملی به ما حکم
میکند که این تئوری را به عنوان درست‌ترین تعمیم علمی راه خلق‌ها در دست یافتن به
آرمان‌های دمکراتیک ، و سپس سوسیالیستی به رسمیت شناخته و به شکلی متین و سالم
در فعالیت جمعی و جهانی جنبش کمونیستی برای ارتقاء و باز هم بیشتر آن شرکت جوئیم .
لیکن باید توجه داشته باشیم که این پروسه نه به معنی نفی تئوری‌های دیروز تحت
نام " اپورتونیسم " و " فرمیسیم " و نه به معنی رسیدن به فرمول‌های ماژوئیستی
و آنارشیستی است . کسی که این تئوری را نفی کند ، باید توضیح بدهد که دست‌یا بی

گروهی از خلقها به اهداف خود زیر پرچم همین تئوری چگونه انجام شده است؟ محنت این تئوری در پراتیک تاریخی - جهانی به اثبات رسیده است و امروز در راه تدقیق و با آوری بیشتر گام برمیدارند اینک به یکباره دورزه ، به تمام گذشته خوددهن کجی کند و خود رایه آفوش شعارهای ما ثوئستی بسپارد . گوش در جهت تکامل این تئوری باید متکی به پراتیک باشد و اتکا به پراتیک به معنی اتکا به همین تئوری است زیرا این تئوری ، علمی ترین جمع بست شصت سال پراتیک جهانی است .

رفیق بوریس لیبسون مینویسد: "بدست نهایی که خصیصه همه اپورتونیستهاست عمدتا " منتج از این عادت آنانست که " همه آنچه را که بوسیله تکامل گذشته اندیشه انقلابی و جنبش انقلابی بدست آمده است (لنین) ۱۵" را فراموش میکنند. عدهای قرض میکنند که یک قانون چیزی است مربوط به گذشته ، چیزی است منسوخ و بر خورد مسدود اینست که جاده پشت سرمان را بکلی شخم بزنیم ... انسان گمان میکند که عده زیادی از این قماش هستند که بدون اینکه احاطه خلاقانه به مارکسیسم - لنینیسم را داشته باشند برای مد روز بودن به هر قیمتی سرودست می شکنند و فکر میکنند تنها لازم است خودشان را " منجد " بنمایانند. یعنی مفتی که وقتی کلمه " امروزی " هم به آن اضافه گردد تبدیل به مد مضمون میشود... مارکسیسم خلاق بخود اجازه نمیدهد که مبهوت نتایج گذشته گردد و درگیر کنگاش مدام برای درک پدیده های جدید است. لیکن مارکسیسم خلاق معتقد به تداوم در تکامل اندیشه انقلابیست و بدون انکار آنچه بدست آمده است و با تکیه به آن چشم به آینده دارد. اصول تئوریک با تغییر دیدگاهها عوض نمیشوند زیرا که در غیر این صورت خود تئوری از میان میرود و به وسیلهای برای توجیه هرگونه سیاست عملی بدل میگردد... برخلاف سیاست عملی، تئوری دارای صفت جهانیست و به مجرد اینکه به چارچوب ملی محدود گردد، دیگر نمیتواند به عنوان تئوری شناخته شود."

واضح است که رُودخروشان و دیرینه سال انسانها همچنان در بستر تاریخ جاریست و جاری خواهد بود و می رود که مسیر سنگلاخ و پر پیچ و خم و کوهستانی خود را پشت سر گذارد و به پهن دشت تمدن سرازیر شود لیکن در این میان ، بیگانگی با پراتیک تاریخی جهان ، مرز بندی با آن چنان تئوری که ریشه در سوسیالیسم واقعا " موجود داشته باشد ، توسل به شیوه استنتاج آکسیوماتیک ، نفی مکانیستی دستاوردهای تئوریک جنبش جهانی کمونیستی ، تئوری سازی ذهنی و غوطه خوردن در سوبژکتیویسم ، تسلیم شدن به پلورالیسم و خود محور بینی های تنگ نظرانه ، ویژگی همه روشنفکران " چپو " است و گروه کشتگر - هلیل رودی هم از این قاعده مستثنی نیست . این گروه میکوشد با پذیرش و استفاده از یک سلسله مضامین مارکسیستی - لنینیستی ، از آنها وسیلهای برای ایجاد اغتشاش در درون جنبش کمونیستی ایران و معامله با جنبش جهانی کمونیستی بسازد . روشنفکرانی که برخی چیزها را در مان انقلاب می آموزند و سپس با توسل به همین آموخته ها راه ضدیت با جنبش کمونیستی را پیش میگیرند ، افرادی که یک چند در خدمت انقلاب هستند و سپس خود را بالاتر از جنبش کمونیستی می پندارند و ادعیه مالکیت آن را میکنند ، به شهسادات تاریخ به راه دشمنان انقلاب در می غلطند . گویی تاریخ با طنز خاص خود از همان ابتدا فال سرنوشت روشنفکرانی چون کشتگر و هلیل رودی و گروهشان را در این رباعی خیسام که انگار از زبان حال اینده گرفته شده ، گرفته است :

یک چند زاستادی خود شادشدیم
از خاک در آمدیم و بر باد شدیم

یک چند به کودکی به استاد شدیم
پایان سخن شنو که ما را چه رسید

۲- مبارزه در راه وحدت جنبش جهانی کمونیستی

" روش برخوردیه گذشته تاریخی مستقیما " با مسئله وحدت جنبش جهانی کمونیستی در ارتباط است. هر حزبی تاریخ خاص خودش را داره و در عین حال تاریخ مشترک مجموعه جنبش هم وجود داره و هر حزبی میتواند به تجربه خودش و تجربه جمعیتی کل جنبش رجوع کند. به این دلیل است که ارزیابی گذشته خود حزب و تجربه جنبش جهانی کمونیستی بر روابط ما بین احزاب کمونیست و تکامل آینده هر یک از آنان تاثیر مستقیم داره."

همینطور که در نقل قول بالا از رفیق بوربیس لیبسون آمده است، تاریخ جنبش کمونیستی ایران بدون ارتباط با تاریخ مجموعه جنبش جهانی کمونیستی و مسئله وحدت در درون جنبش کمونیستی ایران جدا از مسئله وحدت در جنبش جهانی کمونیستی قابل بررسی نیست زیرا جنبش کمونیستی ایران جز " لاینفک از این جنبش جهانی است و نتیجتا " چنانچه بررسی و تحلیل جنبش کمونیستی ایران به چارچوب ملی محدود گردد، به معنی تجزیه و تحلیل جز " بدون ارتباط با کل و منفک کردن آن از کل است. " طبقا " یک چنین شیوه برخوردیه جنبش کمونیستی ایران از اسلوب برخورد علمی و مارکسیستی - لنینیستی بدور است. از اینروست که قبل از برخورد به مسئله وحدت در جنبش کمونیستی ایران لازم میدانیم بررسی هر چند فشرده و کوتاهی از تاریخچه مبارزه در راه وحدت جنبش جهانی کمونیستی بحمل آوریم. بدون شک این بررسی میتواند در برخورد بعدی ما به امر وحدت جنبش کمونیستی ایران کمک ارزشمندی نماید.

مهمترین مسئله ای که در بررسی سیر تاریخی مبارزه در راه وحدت جنبش جهانی کمونیستی باید مورد توجه دقیق قرار گیرد، رابطه میان مضمون و شکل وحدت در جنبش جهانی کمونیستی و سیر تحولی هر یک از این دوست. عموما " زاویه برخورد اپورتونیستی به مسئله تاریخ جنبش جهانی کمونیستی از مخدوش کردن حقیقت مضمون و شکل وحدت در جنبش جهانی کمونیستی و رابطه ما بین این دو مقوله در پروسه تاریخ ۶۰ ساله گذشته این جنبش سرچشمه می گیرد. مضمون مبارزه در راه وحدت جنبش جهانی کمونیستی در طول هشتاد سال گذشته، رشد و تقویت مداوم و ممتد همگونی سیاسی - ایدئولوژیک در این جنبش بوده است و در آینده نیز چنین خواهد بود. از سوی دیگر، شکل وحدت بین المللی کمونیستها در این مسیر دچار تحولات عمیقی گشته و در مجموع به سوی استقلال هر چه بیشتر تکامل یافته است. آیا این دو پروسه به ظاهر متضاد، نا قی یکدیگرند؟ کدام یک از این دو میتواند اساس ققوات در مورد درجه تعمیق همبستگی بین المللی کمونیستها قرار گیرد؟

در آغاز قرن بیستم، جنبش امروزین کمونیستی در حزب بلشویک و چند شکل جوان کمونیستی با سمت گیری بلشویکی در اروپا خلاصه می گشت. هم اکنون در اکثر قریب به اتفاق کشورهای جهان احزاب کمونیست با تجربه ای وجود دارند که در مجموعه جهانی

خود در حدود دهها میلیون عضو ادزیر میگیرند. امروزه در نیمی از جهان این احزاب به قدرت حاکمه سیاسی بدل شده اند و محتوای اساسی تحولات سیاسی اجتماعی و اقتصادی جهان ما را مبارزه و رقابت میان دو نظام جهانی تعیین میکند. ایدئولوژی مارکسیسم-لنینیسم نه تنها در مقایسه با آغاز قرن بیستم از غنای بی‌مانندی برخوردار است بلکه به عنوان ایدئولوژی پیشا‌هنگ در مجموعه جنبه جهانی صلح و پیشرفت اجتماعی تثبیت گشته و بدین جهت یکی از سهمگین ترین نبردهای تاریخ بشریت در عرصه مبارزه ایدئولوژیک میان سوسیالیسم و سرمایه‌داری درگرفته است. هم اکنون نیمی از جمعیت بشری مستقیم یا غیرمستقیم بوسیله این ایدئولوژی و خط مشی جهانی پیشا‌هنگی و نمایندگی میشوند. همه این حقایق از سویی بیانگر رشد و بلوغ جنبش جهانی کمونیستی و از سویی دیگر، نما بانگرش و تعمیق هماهنگی و وحدت ایدئولوژیک - سیاسی این جنبش است که تجلی عالی خود را در انترناسیونالیسم سوسیالیستی و خط مشی جنبش جهانی کمونیستی نشان میدهد. این حقیقت بیان کننده تحقق مضمون مبارزه خستگی ناپذیر کمونیستها در طول قرن اخیر برای وحدت هر چه بیشتر جنبش جهانی کمونیستی است.

از سویی دیگر، شکل وحدت و همبستگی میان احزاب کارگری و کمونیستی در جهان تابعی از خصوصیات مقطعی و زمانی شرایط جهانی و شرایط جنبش کارگری و کمونیستی در بدست جهان نیست. درجه تمرکز شکل وحدت در این جنبش تابعی از ضروریات تاریخی است. درجه بختگی و تجربه و قدرت گردانندهای کثوری جنبش جهانی کمونیستی تعیین کننده این ضروریات تاریخی و زمانی است. هر اندازه که تجربه و بختگی این گردانندها رشد کند، به همان اندازه ضرورت رهبری متمرکز و واحد در این جنبش کاهش می‌یابد و استقلال احزاب رشد میکند. هر اندازه که این گردانندها تکامل یابند، اشکال مبارزه هر یک از آنها در عرصه ملی پیچیده تر و گسترده تر میگردد و در نتیجه هماهنگی با کاهش ضرورت رهبری متمرکز و واحد است. تمرکز رهبری تشکیلاتی در جنبش جهانی غیر عملی تر و ناممکن تر میگردد. به همان میزان که قدرت و تعیین کنندگی هر یک از این گردانندها در عرصه ملی افزایش می‌یابد، میزان پیوند این گردانندها با طبقه کارگری و به طریق اولی، خلق تعمیق می‌یابد و در نتیجه این احزاب بیشتر و بیشتر خصوصیت پیشا‌هنگی کل خلق و نمایندگی عملی آن را حایز می‌گردند و به همین نسبت نیز رابطه میان احزاب در سطح جهانی بیشتر و بیشتر شکل رابطه میان ملل را بخود می‌گیرد و اصل مارکسیستی - لنینیستی حق ملل در تعیین سرنوشت خویش به شکل روزافزونی در اصل انترناسیونالیستی استقلال احزاب برادر تجلی می‌یابد. به عبارت دیگر، اصل حق تعیین ملل در سرنوشت خویش و اصل استقلال احزاب کارگری و کمونیستی دوروی یک سکه و نیلور عینیتی و ذهنی یک اصل واحد مارکسیستی - لنینیستی اند. از اینروست که اساس رابطه انترناسیونالیستی میان احزاب برادر بر استقلال ملکی بوده و تنها ضروریات مقطعی جنبش جهانی کمونیستی میتوانند بصورت مقطعی چارچوبه عمل این اصل را تعریف کنند. نتیجتاً "مضمون و شکل سیر مبارزه در راه وحدت جنبش جهانی کمونیستی، یعنی گسترش هماهنگی و وحدت ایدئولوژیک - سیاسی میان احزاب برادر از سویی و رشد استقلال آن از سویی دیگر، نه تنها تالی و ناقض یکدیگر نیستند بلکه هر دو ناشی از یک

حقیقت واحدند و آن رشد و نیرومندی روزافزون مجموعه جنبش جهانی کمونیستی در طول قرن بیستم می باشند. از اینرو، این مضمون و شکل در واقع هریک تقویت کننده دیگری و ضامن گسترش متقابل یکدیگر بوده و در رابطه‌ای دیالکتیکی با یکدیگر به سر می‌برند. اپورتونیزم به هر دو این عرصه‌ها یورش می‌برد و در عین کوک کردن مضامین "نظری" و "تئوریک" فد مارکسیستی - لنینیستی، اصل استقلال احزاب برادر در امور داخلی و ملی خود را نیز زیر پا می‌گذارد. مثلاً کمونیسم اروپایی در عین اینکه تئوری عام انقلابات سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم را مخدوش و نفی میکند، در عین حال مستقیماً در امور داخلی و سیاستهای کشوری احزاب کمونیست جهان و بویژه احزاب کمونیست کشورهای سوسیالیستی مداخله میکند. طبعاً "یک چنین سیاستی نیز دوروی یک سکه است و از هر دو جهت نمایانگر اپورتونیزم و تسلیم به فشار آنتی کمونیسم جهانی است. گروه کشتگر - لیل رودی نیز از یک سو با علم کردن سازمانهای ریز و درشت چپ در مقابل احزاب برادر کشورهای مختلف (هندوستان - ترکیه - السالوادور ...)، از ایران برای این گروهها جواز عضویت در جنبش کمونیستی آن کشورها را صادر میکند و از سوی دیگر در امر تئوری جنبشهای رها شیبش ملی که امری جهانی است و تنها متکی به خرد جمعی جنبش جهانی کمونیستی قابل تکامل می باشد نسخه می‌پیچد و از این رود مضامین وحدت ایدئولوژیک - سیاسی جنبش جهانی کمونیستی ایجاد اختلال میکند. مادر بخش بعدی به صورت مشخص به این موارد خواهیم پرداخت و در اینجا تنها قصد داریم نشان دهیم که پلورالیسم صرف نظر از قالب اروپایی یا ایرانی آن، به منزله یک نظام اپورتونیزمی در هر دو عرصه شکل و مضمون رابطه انترناسیونالیستی میان احزاب برادر است به تعریف میزند. در اینجا سخن خود را با بررسی مشخصی تحول و تکامل وحدت و استقلال احزاب برادر در جنبش جهانی کمونیستی در طول قرن بیستم ادامه میدهیم.

سراغاً ز قرن بیستم مقارن بود با تلاطم های عظیم انقلابی که سراسر جهان سرمایه داری و حتی فرا تراژان، مستعمرات آسیا و آمریکای لاتین را در بر میگرفت. بر متن این تلاطم انقلابی، ضرورت در دستور کار قرار گرفتن سرنگونی حاکمیت سرمایه داری در جهان پیش روی جنبش سوسیال دمکراتیک قرار میگرفت. عصرنا بودی امپریالیسم و انقلابات پرولتری آغاز میشد و پاسخ دادن به این ضرورت، مرز میان سوسیال رفرمیستها با مارکسیسم انقلابی را روشن می ساخت. در یک چنین مقطع زمانی، اکثریت قریب به اتفاق احزاب سوسیالیست و سوسیال دمکرات انترناسیونال دوم دچار اپورتونیزم شدند. مارکسیسم - لنینیسم که در آغاز قرن بیستم خود را در بیلشویسم متبلور میکرد در مقابل با اپورتونیزم حاکم بر انترناسیونال دوم شکل گرفت. مقارن با سقوط انترناسیونال دوم به منجانب سوسیال شوینیسم و در آستانه جنگهای دهه دوم قرن بیستم، مثلاً به وجود آمدن انترناسیونالی انقلابی که پاسخگوی این تلاطم انقلابی عصر نوین باشد در دستور کار قرار گرفت.

در همان ابتدای جنگ، لنین ضرورت تشکیل انترناسیونالی که بتواند مبارزه پرولتاریا را بر علیه بورژوازی و در در راه کسب قدرت سیاسی سازمان دهد مطرح کرد. و در اکتبر ۱۹۱۴ نوشت: " سرنگون بادا پورتونیزم و زنده باد انترناسیونال سوم، منسزه از ... اپورتونیزم!"^{۱۸} لیکن بیش از پنج سال طول کشید تا این خواسته تحقق یابد.

راه تحقق این انترناسیونال از طریق شکل گرفتن جریان‌های انقلابی در احزاب سوسیالیستی که بوسیله اپورتونیزم نابودگشته بودند و ارتباط نزدیکی این جریان‌ها با یکدیگر هموار میشد. تشکیل انترناسیونال جدید بدنال پیروزی انقلاب اکتبر و پدید آمدن وضعیت انقلابی در اروپا ممکن گشت. در مارس ۱۹۱۹، کنفرانس متشکل از ۱۹ سازمان با رای قطعی ۱۶ سازمان برای مشورتی به نمایندگی از ۲۱ کشور اروپا، آمریکا و آسیا خود را کنگره مؤسس سومین انترناسیونال کمونیستی (کمینترن) اعلام نمود. هدف آن، سازمان دادن نیروهای انقلابی در سراسر جهان جهت حمله‌ای مستقیم بر علیه نظام سرمایه‌داری تعیین گشت. لیکن نیروهایی که می‌توانستند از توان متشکل کردن توده‌ها برخوردار باشند، هنوز ماحب تشکیلاتی ضعیف بودند و این منجر به پدید آمدن اشکافی میان امکانات عینی تحول انقلابی و شرایط عمر زده‌نی در آن موقعیت گشت.

احزایی که انترناسیونال سوم را تشکیل میدادند، بجز حزب بلشویک، از ضعف تجربه سیاسی، استحکام تشکیلاتی و پیوند با توده‌ها رنج می‌بردند. در عین حال جناح چپ سوسیالیست‌ها که از سوسیال دموکراسی انشعاب کرده بودند، برخی گروه‌های انقلابی آن‌را کوسندیکالیست و برخی سازمان‌های تازه تشکیل شده که خود را مارکسیست اعلام کرده بودند نیز تحت تاثیر پیروزی‌های حزب بلشویک در انقلاب اکتبر و وضعیت انقلابی در جهان سرمایه‌داری به انترناسیونال سوم می‌پیوستند. این جریان‌ها تازه وارد بیش از آنکه به مضمون و معنی حزب طرازیونین و انترناسیونال سوم آگاه باشند، متاثر از تب و تاب انقلابی و فوران جنبش توده‌ای به کمونیست‌ها می‌پیوستند. این‌ها پیمادهای مختلفی چون "چپ روی"، راست روی، آنارشیسم و درک‌های مغشوش از جنبش انقلابی طبقه کارگر را برای جنبش جوان کمونیستی به شکل در انترناسیونال سوم بیار می‌آورد. نمونه حزب کمونیست ایران و چپ روی‌های آن در جنبش گیلان و اعلام حکومت سوسیالیستی در ایـرـان شصت سال پیش، گویای جو حاکم بر میزان تجربه و بیختگی سیاسی - ایدئولوژیک بخش اعظم احزاب کمونیست آن سال‌هاست. در همین مقطع زمانی، ایران نیز دستخوش فوران انقلابی جنبش جنگل، جنبش شیخ محمد خیا بانی، جنبش گلنل پسیان و... بود. حزب کمونیست ایران، خود حاصل همین دوره جنبش‌های انقلابی از انقلاب مشروطیت تا روی کار آمدن رضاخان میرپنج بود.

در یک چنین شرایطی، وفادار ماندن به مضمون روابط میان احزاب در جنبش جهانی، یعنی ضرورت حفظ خلوص ایدئولوژیک سیاسی و دفاع از وحدت ایدئولوژیک - سیاسی کمونیست‌ها در جهان، به بیان دیگر، موقعیت زمانی جنبش جهانی کمونیستی لزوم رهبری متمرکزی که در دست پرتجربه‌ترین گاد‌های کمونیست جهان باشد و رهبری میبایست از احزاب کمونیست‌ها "از داشتن چنین گاد‌هایی محروم بودند و نتیجتاً یک چنین رهبری متمرکزی نمیتوانست تجربه جهانی و تجربه احزاب دیگر را در خدمت جنبش طبقه کارگر این کشورها قرار دهد. در این دوره با رهنمودهای اوژمنند و رهبری سوارده‌میتانی که کمینترن به احزاب کمونیست جوانی چون حزب کمونیست ایران، هند، چین و... میداد روبرو هستیم. از جانب دیگر، چون پدید آمدن فوران جنبش توده‌ای و وضعیت انقلابی ابعادی جهانی بخود گرفته بود و مسئله بدست گرفتن قدرت سیاسی در ابعادی جهانی، فراتر از اینکه در دستور کار عصر تاریخی قرار گیرد، در دستور کار روز نیز قرار داشت، مسئله انقلاب و بدست گرفتن قدرت سیاسی بعدی جهانی به خود می‌گرفت و برای

پاسخ دادن به این موقعیت جهانی در شرایط ضعف بیش از حد عنصر ذهنی در سطح جهان، ضرورت پدید آمدن یک سازمان انقلابی جهانی برای رهبری این یورش مستقیم جهانی به مواضع قدرت سیاسی سرمایه‌داری و حکومت‌های ارتجاعی بوجود آمده بود. اساساً ماه مصوبه دومین کنگره کمینترن در اوت ۱۹۲۰ مینویسد: "انترناسیونال کمونیستی این هدف را برای خود تعیین میکند: که به هر وسیله ممکن، حتی با دست بردن به سلاح، در راه سرنگونی بورژوازی بین‌المللی برزمد... انترناسیونال کمونیستی در واقع باید به عنوان یک حزب کمونیست واحد جهانی تلقی گردد که احزاب کمونیستی که در کشورهای مختلف عمل میکنند، بخشهای مختلف آنند"^{۱۹} در عین حال انترناسیونال کمونیستی یک اتحاد آزادانه از این احزاب بود و کلیه احزاب عضو، آزادانه به آن پیوسته بودند و مختار بودند که هر زمان اراده کنند از آن جدا گردند لیکن تازمانی که آزادانه عضویت در آن را می‌پذیرفتند، ملزم به احترام گذاشتن به دیسپلین کمینترن بودند. لنین در این مورد می‌نویسد: "رسانا، تصمیمات اتخاذ شده از جانب کنگره‌های بین‌المللی برای ملل مختلف لازم الاجرا نیست، لیکن اهمیت اخلاقی آن تابدان است که عمل نکردن به آنها در حقیقت یک استثناست که حتی از عمل نکردن احزاب به تصمیمات متخذه در کنگره‌های خودشان نیز نا در تراست"^{۲۰}

راهی که احزاب کمونیست جوان در پیش رو داشتند آسان نبود. قبل از آنکه این احزاب در عرصه زندگی سیاسی کشورشان به عاملی فعال و تعیین کننده بدل گردند، باید در مسیر مبارزه انقلابی آزموده و آبدیده میشدند. لنین مجموعه شرایط و اوضاع این سالها را اینگونه خلاصه میکند: "ما احزاب ارتشی از کمونیستها در سراسر جهان هستیم. این ارتش هنوز به میزان ضعیفی آموزش دیده و سازمان داده شده است. بی نهایت مضر است که این حقیقت را فراموش کنیم یا اجرات اعتراف بیدان رانداشته باشیم. ما باید سپردن خود بدست دقیق ترین و سخت ترین آزمونها، و با بررسی تجربه جنبش خود، ما باید این ارتش را هر چه با کفایت تر آموزش دهیم، هر چه مناسبتر سازمان دهیم و آنرا در همه نوع نبردها، در حمله و عقب نشینی امتحان کنیم. ما بدون این آموزش دراز مدت و سخت قادر به پیروزی نیستیم"^{۲۱}. در یک چنین شرایطی، موجودیت یک رهبری متمرکز و یک سازمان واحد بین‌المللی یک ضرورت حیاتی بوده و اینهمه در شرایطی مطرح بود که استراتژی جهانی جنبش کمونیستی نه مبارزه در چارچوب کشور خود با بورژوازی خودی و برای بدست گرفتن قدرت در کشور خویش، بلکه مبارزه‌ای جهانی برای سرنگونی بورژوازی در ابعاد جهانی و متکی به پدید آمدن وضعیت انقلابی در ابعاد جهانی بود.

بدنبال سپری شدن نیمه اول دهه سوم قرن بیستم، فوران جنبش توده‌ای و موقعیت انقلابی در سطح جهان فروکش کرد. در میهن مانیز دوره جنبشهای گیلان، آذربایجان، خراسان و... جای خود را به استقرار رژیم رضا خان داد. شرایط ایجاد میکرد که جنبش جهانی کمونیستی از حالت یورش مستقیم و سراسری به مواضع سرمایه‌داری به حالت مبارزه در راه بدست گرفتن قدرت سیاسی در کشورهایی که پدید آمدن موقعیت انقلابی اقدام به این کار را ممکن میساخت گذر کند. تحول شرایط عینی در ابعاد جهانی ضرورتاً تغییراتی را در شکل وحدت میان گردانهای پیشاهنگ طبقه کارگر در کشورهای مختلف به دنبال آورد. از جانب دیگر، شرایط درونی جنبش جهانی کمونیستی نیز دچار تحول شده

بود. در نیمه دهه سوم میلادی (سالهای ۲۰)، کمینترن هدف بدست آوردن حداکثر خصوصیات حزب طراز نوین را پیش روی احزاب عضو انترناسیونال سوم قرار داده بود. بسیاری احزاب میزان ابتکار انقلابی خود را ارتقاء دادند و توانستند درک بهتری از شرایط مشخص کشور خود بدست آورده و پیوند خود را با توده ها گسترش دهند. کمینترن این تحولات در احزاب را قاطعانه پشتیبانی کرده و استقلال آنها را تشویق میکرد.

در گزارش کمیته اجرائی کمینترن به ششمین پلنوم وسیع خود در ۱۷ فوریه تا ۱۵ مارس ۱۹۲۶ میخوانیم: "اکنون زمان آن فرارسیده است که به احزاب بگوئیم: "استقلال بیشتر". در این گزارش آمده است: "اگر ما این پیشنهادات را سه یا چهار سال قبیل می کردیم، تنها سخن پردازی بی محتوا بود. چرا؟ زیرا در آن زمان احزاب بیسیاسی از اندازه ضعیف بودند. آنها هنوز از بیماریهای دوران کودکی خود رنج می بردند. الان شرایط بگلی تغییر کرده است. احزاب قوی تر شده و رشد کرده اند".^{۲۲} "در برنامه جدید مضمون ششمین کنگره کمینترن در سال ۱۹۲۸، دیگر از فراخواندن سراسری کمونیستها برای بدست گرفتن قدرت سیاسی و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا اذری نبود. در این برنامه اشاره میشود که شرایط غالب زمانی "از نظر تاریخی ضروری میدارد که پرولتاریا از راههای گوناگون بسیار و با درجات شتاب مختلفی به قدرت برسد، که برخی کشورها از مراحل گذاری بایده عبور کنند تا به مرحله دیکتاتوری پرولتاریا برسند و اشکال مختلفی را در ساختن سوسیالیسم دنبال نمایند".^{۲۳}

این سیر تکاملی در طی کنگره هفتم کمینترن نیز ادامه یافت. در نیمه دهه چهارم قرن بیستم (سالهای ۲۰) تنها ۲۲ حزب از ۶۷ حزب عضو کمینترن از شرایط فعالیت علنی یا نیمه علنی برخوردار نبودند که از این تعداد هم ۱۱ حزب در اروپا قرار داشتند. مابقی احزاب مجبور بودند در شرایط فعالیت مخفی زندگی کنند. این سالها مقارن بسا تمویب قانون سیاه ۱۹۱۰ و غیرقانونی شدن حزب کمونیست ایران نیز بود. با اینحال رشد تکامل احزاب باعث شده بود که در مقایسه با گذشته، کمونیستها بسیار نیرومندتر باشند. هفتمین کنگره کمینترن وظیفه ای را پیش پای کمیته اجرایی انترناسیونال سوم قرار داد مبنی بر اینکه: "در عین اینکه تاکید اصلی به عرصه تنظیم خطوط اساسی سیاسی و تاکتیکی جنبش جهانی کارگری منتقل میگشت، بکوشد در برخورد به مسائل از زاویه شرایط خاص کشورهای مختلف حرکت کند و به عنوان یک قانون از دخالت در امور تشکیلاتی داخلی احزاب کمونیست پرهیز نماید".^{۲۴} در این دوره متأسفانه بدنبال تمویب قانون سیاه ۱۹۱۰، حزب کمونیست در کشور ما از هم پاشیده شد و برخی رفقا چون عبدالصمد کامبخش و سرهنگ سیامک از طرف هیئت اجرائیه کمینترن ما موراحیاء دوباره سازمانهای حزب گشته بودند. در عین حال این سالها مقارن بوجود آمدن گروه رفیق ثقی اراتی بود که بعدها به گروه ۵۳ نفره مشهور گشت.

با آغاز دهه پنجم (سالهای ۳۰)، شرایط جهانی روبه تغییرات بزرگی نهاد. جنگ دوم جهانی تحولات عظیمی را در شرایط انقلابی جهان پدید آورد. در بهار سال ۱۹۴۳، یعنی در زمانی که جنگ دوم جهانی به نقطه عطف خود رسیده بود و شکست فاشیسم ناکزیر می نمود، چشم انداز مبارزات رها تیبخش ملی و مبارزات اجتماعی در جهان بسیار روشن گشت. در کشور ما نیز این سالها مقارن بود با سقوط حکومت طرفدار هیتلر رضا خان، پدید

آمدن شرایط نیمه دمکراسی و رشد جنبش آزادیخواهان . دقیقاً " در یک چنین مقطع زمانی بود که حزب توده ایران بریستر فوران دوباره جنبش توده‌ای و مبارزات دمکراتیک و ضد امپریالیستی خلقهای ایران متولد گشت . حزب توده ایران حاصل بهم پیوستن بقا پستی حزب کمونیست ایران و گروه رفیق‌ارانی در همکاری با سوسیالیستهای انقلابی چون سلیمان میرزا اسکندری بود . رشد مبارزات خودبخودی اینبار نه در شرایط ضعف مفرط احزاب برادر بلکه در شرایط رشد انفجاری آنان بخاطر شرکت فعالانه میهن دوستانه شان در مبارزات ملی بر علیه فاشیسم هیتلری اتفاق می افتاد . در یک کلام ، شرایط جنبش جهانی کمونیستی کاملاً متضاد با شرایط مقطع جنگ جهانی اول بود . دورنمای بدست گرفتن قدرت سیاسی در پیش روی چند حزب کمونیست در اروپای شرقی و حزب کمونیست چین قرار داشت . احزاب کمونیست ایتالیا ، فرانسه ، اسپانیا ، آمریکا و بسیاری دیگر از احزاب کمونیست در اروپا و دیگر نقاط جهان از محبوبیتی ده چندان در مقایسه با گذشته برخوردار بودند . حزب کمونیست فرانسه حتی فرمت این رایافت که در حکومت فرانسه آزاد پس از سقوط استیلا فاشیسم شرکت جوید . گرایشات انقلابی در احزاب و جریانات سوسیالیست به سوی احزاب کمونیست جلب میشدند که اینک حزب سوسیال دمکرات آلمان در بخش خاوری با حزب کمونیست به وحدت رسید و جریانات سوسیالیست انقلابی در ایران همانطور که شرح آن رفت در کنار گروه رفیق‌ارانی و بقایای حزب کمونیست ایران به تشکیل حزب توده ایران همت گماشتند . یک چنین شرایط عمیقاً متفاوت با گذشته اشکالی عمیقاً متفاوت با گذشته را نیز در امر وحدت جنبش جهانی کمونیستی ایجاد میکرد . اگر در مقطع پس از جنگ جهانی اول برای پاسخگویی به جنبش انقلابی فزاینده در سطح جهان لازم بود سازمانی بسیار متمرکز و جهانی تبلور و شکل وحدت احزاب برادر گردد ، در شرایط پایان جنگ دوم جهانی ، با توجه به وجود احزاب برادر نیرومند در سطح جهان و توانایی آنها در پاسخ گویی به شرایط بی نهایت مختلف کشورهای گوناگون ، عملاً وجود یک چنین تشکیلاتی که خود سبب در طی زندگی خود مداماً به سوی استقلال بیشتر احزاب از یکدیگر پیش رفته بود ، نه تنها ضروری نبود بلکه عملاً غیر ممکن بود . در بهار سال ۱۹۴۳ ، کمیته اجرائی کمینترن طرح انحلال آنرا پیش روی احزاب عضو انترناسیونال سوم قرار داد . این پیشنهاد با استقبال احزاب برادر روبرو گردید .

در قطعنامه هیئت رئیسه کمیته اجرائی کمینترن آمده است : " شکل سازمانی وحدت کارگران که بوسیله کنگره اول انترناسیونال کمونیستی تعیین گشته و منطبق با نیازهای دوره اولیه تولد دوباره جنبش کارگری بود ، بیش از پیش به دلیل رشد جنبش و ارتقاء پیچیدگی مسائل آن در کشورهای مختلف کهنه شده و حتی به مانعایی بر سر راه رشد و نیرومندی بازم بیشتر احزاب کشوری طبقه کارگر بدل گردیده است . ۲۵" مسئله مهمی که هیچگاه نباید مغذوش شود اینست که انحلال کمینترن نه تنها به معنای تضعیف وحدت ایدئولوژیک - سیاسی جنبش جهانی کمونیستی نبود ، بلکه بالعکس گامی در جهت رشد و تقویت آن و گسترش زمینه خلاقیت و توانایی پاسخگویی آن به شرایط بی نهایت متفاوت و متحول جهان بود . هم آنان که انحلال کمینترن را برابر با تضعیف وحدت احزاب برادر تلقی می کردند و از شادی در پوست نمی گنجیدند و هم آنان که از زاویه ای

دیگر برای یک شکل کهنه شده و بازدارنده وحدت در جنبش جهانی کمونیستی نادانسته اشک می ریختند به شهادت تاریخ سخت در اشتباه بودند. اگرچه دسته اول از دشمنان آگاه جنبش جهانی کمونیستی تشکیل میشد، دسته دوم را دوستان ناآگاه آن تشکیل می دادند، همه آنانکه امروز از انحلال و عدم وجود کمینترن این نتیجه را می گیرند که هرچ و مرج بر جنبش جهانی کمونیستی چیره است و شرایط به آنان این امکان را میدهد که زیرکانه از موقعیت سوء استفاده کنند و راساً " مرزبندی ایدئولوژیک " نمایند و از این طرف کره زمین برای برخی جریانات جنبش چپ در آن طرف ارض جواز عضویت در جنبش جهانی کمونیستی و جنبش کمونیستی آن کشورها را صادر نمایند اگر آگاهانه پرچم بلورالیم را بلند نکرده باشند لاف سخت در اشتباه اند. رفیق پوریس لیبسون مینویسد: " اکثریها مهابی که از طرف احزاب کمونیست در پشتیبانی از پیشنهاد انحلال کمینترن فرستاده شد بر ضرورت تقویت پیوندهای ایدئولوژیک میان احزاب کمونیست و بر داشتن گامهای فزاینده در جهت استحکام ایدئولوژیک و سیاسی جنبش جهانی کمونیستی تاکید داشتند. ۲۶"

انحلال کمینترن مقارن با سرآغاز زندگی حزب توده ایران بود. از جانب دیگر، این مقطع زمانی با پایان یافتن عمر فاشیسم و سقوط استیلای آن و برخی دولتهای دیکتاتوری دیگر در سراسر جهان منطبق شد. فاصله سالهای بین پیروزی نیروهای ضد فاشیستی و آغاز همه جانبه جنگ سرد، دوران اوج رشد و گسترش پایگاه توده ای احزاب برادر بود. اکثر احزاب برادرتحت تاثیر یک قانونمندی ویژه قادر گشتند در شایع عظیم کنند. در بین سالهای ۴۶-۱۹۴۲، یعنی برابر با ۲۴-۱۹۲۰، بطور مثال شمار اعضای حزب کمونیست ایتالیا از ۲۰۰۰۰ به ۷۰۰۰۰ (۱۷۰ برابر)، حزب کمونیست فنلاند از ۲۰۰۰۰ به ۵۰۰۰۰ (۲۵ برابر)، و حزب کمونیست چکسلواکی از ۳۰۰۰۰ به ۸۱۰۰۰ (۲۶ برابر) رسید. این پدیده مختص کشورهای سرمایه داری نبود. مثلاً عده اعضای حزب کمونیست برزیل در همین سالها از ۲۰۰۰۰ به ۱۵۰۰۰۰ (۷۵ برابر) رسید. این موج جنبشی شامل کشورهای که اساساً در جنگ فعال نداشتند نیز شد. نقش جنبش جهانی کمونیستی در جنگ دوم جهانی به اندازه ای بود که حتی در کشوری طرف سویی، حزب برادر قادر نبود کلیه معیارهای اساسنامه ای را در پذیرفتن اعضا جدید مدنظر قرار دهد. ۲۷. رشد فزاینده آسای حزب توده ایران نیز در سالهای اول پیدایش آن بر بطن یک جنبش قانونمندی انجام پذیرفت. این که گویا حزب توده ایران بدلیل درکهای غیر کمونیستی و اپورتونیسیم، سیاستهای جبهه ای و درهای با احزاب خرده بورژوازی دمکرات را در نیمه اول سالهای بیست دنبال میکرد است تنها میتوان از زبان کسانی جاری شونده یا از قماش دشمنان آگاه جنبش طبقه کارگر ایران هستند و یا از عدم اطلاع کافی تاریخی و جهانی رنج میبرند. این پدیده، ریشه اصلی خود را در اپورتونیسیم نهفته بود و مختص ایران هم نبود بلکه پدیده ای کاملاً جهانی بود و ریشه در نیرومندی و حیثیت و اعتبار مجموعه جنبش جهانی کمونیستی داشت.

با سرآیدن سالهای ۴۶-۱۹۴۲، شرایط نوینی در سطح جهان و در درون مقوف جنبش جهانی کمونیستی آغاز به شکل گرفتن کرد. از سال ۱۹۴۶، برابر با ۱۳۲۵، دوران جنگ سرد از جانب سرمایه داری بر جهان تحمیل گشت. همچنین، رشد فزاینده آسای احزاب برادر مسائل

و مشکلاتی را بدنبال داشت. رسوخ شمار عظیمی از عناصری که هنوز ویژگیهای پرولتسری را کاملاً جذب نکرده بودند به همراه عناصر خرده بورژوا، شیبات ایدئولوژیک - سیاسی احزاب برادر را خدشدار کرد. حزب توده ایران نیز از این مشکل بی نصیب نماند. از بیگ سوتیلیفات ضد توده‌ای و ضد کمونیستی، شکل گرفتن احزاب و دستجات ارتجاعی راست و شبه فاشیستی، یورش ارتجاع به دفاتر و کلوبهای حزب و تعطیل آنها، دستگیری و ترور اعضاء و فعالین حزب و ... فشار زیادی بر حزب آورد و در نهایت به غیر قانونی شدن آن انجام میداد. از جانب دیگر باند های مختلفی آغازه حرکت سازمان شکنانه و ضد حزب -ی و ضد کمونیستی کردند. انواع و اقسام عناصر و باندهای توطئه گروخیانت پیشه چون باند افتخاری، خلیل ملکی، کشاورز و ... که هر یک در مقطعی پرچم مبارزه بر علیه حزب را برداشتنند عموماً ریشه خود را در این پیامدهای رشد اولیه حزب داشتند. رفیق بوریس لیسون درباره این سالها مینویسد: " از آنجاکه احزاب با یک چنین شناسایی رشد کردند، این غیر قابل اجتناب بود که آنان که به جنبش کمونیستی می پیوستند از سطح آگاهسی طبقاتی متفاوتی برخوردار باشند، و زمینه بیشتری برای بی ثباتی ایدئولوژیک فراهم گردید و بسیاری از عناصر متزلزل تحت تاثیر تغییر شرایط، تبلیغات بورژوازی و غیره از جنبش کمونیستی جدا شوند. بدین لحاظ کمونیستهای مجارستان و چکسلواکی تاکید دارند که یکی از علل پدیده های بحرانی در مجارستان (۱۹۵۶) و چکسلواکی (۱۹۶۸)، رسوخ عناصر خرده بورژوازی به داخل احزاب بوده است. همه اینها به این یا آن شکل برزوازی - به برخورد به مسئله وحدت در جنبش جهانی کمونیستی تاثیر گذاشتند ^{۲۸}."

شرایط حادث جنگ سرد، خطر جنگ و ضرورت مبارزه در راه صلح و همزیستی مسالمت آمیز را به شدت تقویت میکرد. از جانب دیگر برخی بی ثباتیهای ایدئولوژیک - سیاسی در احزاب برادر و متزلزل عناصر تازه وارد در قبایل فشار و حشناک ایدئولوژیک دوران جنگ سرد منجر به تجدید نظر در اشکال وحدت گردید. برای بار دیگر، البته به میزان بسیار کمتری، ضرورت رهبری متمرکز و تنظیم هماهنگی فعالیتها و احزاب برادر و تقویت باز هم بیشتر روابط میان احزاب و تنظیم شیبات ایدئولوژیک در آنها مطرح شد. در اوایل دهه ۱۹۴۷، برابر با اوایل مهر ماه ۱۳۲۶، یک کنفرانس اطلاعاتی بوسیله برخی از احزاب برادر برگزار گردید. در قطعنامه آن که بتوسط احزاب برادر کشورهای اتحاد شوروی، ایتالیا، بلغارستان، چکسلواکی، رمانی، فرانسه، لهستان، مجارستان و یوگسلاوی امضاء شده بود، تشکیل دفتر اطلاعاتی احزاب کمونیست (کمینفرم) اعلام گشت. در این قطعنامه، اهداف کمینفرم " سازمان دادن تبادل تجربه میان احزاب و در صورت لزوم، هماهنگ کردن فعالیتهایشان بر اساس توافق متقابل ^{۲۹}" تعریف شده بود.

تشکیل کمینفرم مقارن با زمانی بود که امپریالیسم به اسلحه اتمی دست یافته و آن را بکار برده بود ولی اردوی انقلابجانی هنوز برای مقابله و موازنه با آن نداشت لیکن در آخر سالهای چهل میلادی و پس از تشکیل کمینفرم، اتحاد شوروی قادر شد بریکه تا زیا امپریالیسم لگام زند. این واقعیت منجر به تقویت عظیم جنبه صلح گشت. در طول سالهای ۱۹۴۶-۵۶ (۱۳۲۵-۳۵)، اتحاد شوروی قادر گشت خرابی ها و نابامانیهای جنگ را بر طرف نموده و جایگاه شایسته خود را در عرصه اقتصادی و نظامی

جهان خاثر گردد. بعلوه در طی این سالها دیگر کشورهایی که قدم در راه صلح و سوسیالیسم نهادهند (اروپای شرقی - چین) به قدرت عظیمی در مقابل جبهه انقلاب جهانی بسسه سرکردگی امپریالیسم آمریکا بدل گشتند. در طی این دوران نظام استعمار رکن تاحدود زیادی از هم پاشیده شد. مسئله آلمان که مدتها عاملی برای ایجاد تشنج و جنگ سرد در دست امپریالیستها بود پایان یافت و آلمان فدرال با اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی روابط سیاسی برقرار کرد. جنگ در کره پایان یافت و مسئله هندوچین در یک مرحله بر سرانجام نسبی رسید. ژاپن با اردوگاه سوسیالیسم رابطه سیاسی برقرار کرد و مسئله ژاپن نیز خاتمه یافت. در پایان این دوره مسئله کانال سوئز و تجاوزیه مصر مهار گشت. در مجموع میتوان گفت که با فرارسیدن نیمه دوم دهه پنجاه، بخش اعظم کانونهای تشنج و جنگ و مسائل دامن زنده به جنگ سرد از میان رفت^{۴۱} همه این تحولات بالنده در کناره برخی نارساییها در عملکرد سالهای آخر زندگی کمینفرم، بار دیگر ضرورت انحلال یک چنین شکل متمرکزی از وحدت را پیش روی احزاب برادر نهاده. کمینفرم در سالهای اولیه پس از جنگ دوم جهانی، در زمانی که امپریالیسم انحصار مالکیت انحصار اقتصادی را در دست داشت و گانوتهای متعدد جنگ سرد و گرم در جهان موجود بود به دنبال برخی بیثباتیهای ایدئولوژیک ناشی از پیوستن عده بیشماری افراد جدید به صفوف جنبش کمونیستی تشکیل شده بود و طبعاً " یک چنین شکل موقتی از وحدت با ازمیان رفتن غالب دلایل وجودی خود، بایدمنحل میگشت. در اطلاعیهای که به مناسبت انحلال کمینترن در ۱۷ آوریل ۱۹۵۶ منتشر گشت آمده است: " بی شک احزاب کارگری و کمونیستی به ملاحظه خود و با در نظر گرفتن شرایط مشخصی عملی، در آینده نیز بهرامون مسائل عام مربوط به مبارزه در راه صلح، دمکراسی و سوسیالیسم تبادل نظر خواهند کرد. " ^{۴۲} در این بسماره بر او دانوش: " احزاب کمونیست برخوردارند از خلاقیت به مسئله تنظیم روابط متقابلشان که بوسیله اصل مشهور لنینیستی (تابعیت اشکال و شیوههای سازمانی فعالیت احزاب طبقه کارگر از ویژگیهای موقعیتهای مشخص تاریخی) هدایت میگردد، می کنند. " ^{۴۳}

با انحلال کمینفرم، یک دوران ۳۷ ساله که با تشکیل شکل رهبری کاملاً متمرکز کمینترن در اوائل پیدایش آن آغاز شد و در طی هفت کنگره جهانی کمینترن، مداوماً بسوی گسترش استقلال احزاب پیش رفت و سپس منجر به انحلال کامل آن گشت و جای خود را تنها به دفتر اطلاعاتی (کمینفرم) داد و این شکل نیز در نهایت با از دست دادن ضرورت وجودی خود منحل گشت، به پایان رسید. در پایان این دوره ۳۷ ساله، جنبش کمونیستی به چنان میزان آزادی و تعیین کنندگی در سطح جهان رسید که عملاً هیچ شکل متمرکزی برای پاسخگویی به شرایط جدید را نداشت و اصولاً هم نیازی به چنین اشکالی از میان رفت. در قطعنامه‌ای که به توسط کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی در ژوئن ۱۹۴۶ تنظیم گشت آمده است: " در شرایط نوین تاریخی، فعالیت سازمانهای بین المللی طبقه کارگر چون کمینترن و کمینفرم پایان یافته است. لیکن این به هیچوجه به معنای این نیست که همبستگی بین المللی و ضرورت تماس میان احزاب انقلابی برادر که متکی به مارکسیسم - لنینیسم هستند، اهمیت خود را از دست داده باشد. اکنون که نیروهای سوسیالیسم و نفوذ افکار سوسیالیستی در سراسر جهان به میزان عظیمی رشد کرده است، اکنون که ویژگیهای راه بسوی سوسیالیسم در کشورهای گوناگون واضح

میشود. احزاب مارکسیستی طبقه کارگر طبقاً " باید وحدت ایدئولوژیک و همبستگی برادرانه بین المللی خود را در مبارزه بر علیه خطر جنگ جدید، در مبارزه بر علیه نیروهای ضد خلقی سرمایه انحصاری که میکوشند جنبشهای مترقی و انقلابی را سرکوب نمایند، حفظ و تقویت نمایند"^{۲۷}

با انحلال کمیته‌نورن و کمیته‌نورم و پایان این دوره، مسئله جدیدی در پیش پای جنبش جهانی کمونیستی قرار گرفت. باید شکل نوینی که پاسخگوی درجه رشد جنبش جهانی کمونیستی باشد برای وحدت درونی آن در نظر گرفته میشد. بدین ترتیب مسئله اشکال نوین وحدت مطرح گشت. در ژانویه ۱۹۵۷، احزاب برادر کشورهای اتحاد شوروی، بلژیک، رومانی، چکسلواکی، رومانی و مجارستان در بوداپست حضور بهم رساندند. در ژوئن ۱۹۵۷، گروهی از احزاب برادر کشورهای آمریکا، لاتین، اجلاس مشترک داشتند. در اکتبر ۱۹۵۷، احزاب برادر آلمان، سوئد، فنلاند و نروژ گرد هم آمدند. در این دوره یک سلسله تماسهای دوجانبه نیز میان احزاب برادر انجام گرفت و کوشش در راه پیدا کردن شکل مناسب وحدت ادامه یافت. در عین اینکه برخی از احزاب برادر تا کید خود را بر روی تماسهای دوجانبه می گذاشتند، ضرورت گردهمایی های جهانی بیشتر و بیشتر درک میشد. اجلاس احزاب برادر کشورهای سوسیالیستی به استثنای اتحادیه کمونیستهای یوگسلاوی در مسکو در فاصله روزهای ۱۶-۱۴ نوامبر ۱۹۵۷، نقطه عطفی در این روند بود. این اجلاس در مورد صلح جهانی به این نتیجه رسید که نیروهای صلح به درجه ای از رشد و نیرومندی رسیده اند که حتی قیام از ناپودی کامل سرمایه داری، امکان پیشگیری از جنگ بوجود آمده است. جنگ یک پدیده گریزناپذیر نیست و مبارزه در راه صلح بستگی به توانمندی کمونیستها دارد. در همین اجلاس بود که ما ثوب برخلاف تصمیمات کنگره هشتم حزب کمونیست چین (۱۹۵۶) بهرامون مسئله جنگ و صلح، نطق معروف خود را بدین مضمون ارائه داد که آینده جامعه بشری از راه جنگ می گذرد و " برای پیروزی انقلاب جهانی سوسیالیستی " او حاضر است ۴۰۰ میلیون چینی ونیمی از جمعیت دنیا را قربانی کند زیرا " اگر نیمی از بشریت نابود شود، نیمه دیگری باقی می ماند ولی امپریالیسم کالملا" نابود گشته و تنها سوسیالیسم در جهان باقی می ماند اما در طی نیم قرن یا یک قرن کامل، جمعیت دوباره رشد کرده و حتی از امروز نیز بیشتر خواهد شد. " این در واقع نقطه آغاز سربل آوردن ما ثوبیم در صلح جنبش جهانی کمونیستی بود. (برابر با او اوریائیز ۱۳۳۶). اگرچه این تفکرات و روشنفکران خود را در محدوده انقلاب چین از خیل پیوسته از آن ظاهر کرده بود. واقعیتهای تاریخی نشان میدهد که سربل آوردن ما ثوبیم معادف بود با از هم پاشیدن سازمانهای حزب توده ایران در کشور و پراکندگی اکثریت عظیم اعضاء، فعالین و کارکنان احزاب.

اجلاس ۱۹۵۷ در مورد روابط میان احزاب برادر به این جمع بندی رسید که این احزاب باید بر پایه اصول اشتراک سوسیالیسم پرولتری، برابری کامل و عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر، همکاریهای برادرانه خود را تقویت کنند. بدینال پایان گرفتن این اجلاس، گردهمایی دیگری در فاصله ۱۹-۱۶ نوامبر ۱۹۵۷ در مسکو با شرکت ۶۴ حزب برادر به مناسبت چهلمین سالروز انقلاب اکتبر انجام پذیرفت. در این گردهمایی نیز اهمیت ویژه ای به تقویت وحدت درونی جنبش جهانی کمونیستی داده شد و بر آن تاکید

گشت. سالهایی که از پس این دوگردهمایی آمد، میدان بزرگی برای آزمایش حقانیت تاریخی مارکسیسم - لنینیسم و ائتترناسیونالیسم پرولتری و بویژه مصوبات اجلاس ۱۶-۱۴ نوامبر ۱۹۵۷ احزاب برادر کشورهای سوسیالیستی در مقابل با ما شوخیسم شد. در آوریل ۱۹۶۰ (فروردین ۱۳۳۹)، جزوهای تحت نام "زنده باد لنینیسم" در پکن منتشر شد که مجموعه تزهایی ۱۹۵۷ پیرامون حلح راتحت لوای "رویزیونیسم" به زیر سوال کشید. این زمان معادف بود با آغاز زرده مبارزات توده‌های سالهای ۴۲-۳۹ در ایران. در این زمان حزب توده ایران با دو مشکل دست به گریبان بود: اولاً "تشکیلات حزب در سطح کشور از هم پاشیده شده بود و ثانیاً مسئله‌ای به نام "ما شوخیسم" در سطح جنبش جهانی سر بر آورده بود و ثانیاً شیرات خود را مستقیماً "در درون صفوف حزب متجلی میکرد این دو مشکل، توان حزب را در جهت شرکت فعال در این مبارزات توده‌ای به حد اقل می رساند.

کوشش پکن برای سر هم بندی کردن نیروهای انشعا بگرد احزاب برادر از همین زمان آغاز شد. در روزهای پنجم و ششم ژوئن ۱۹۶۰، یازدهمین اجلاس شورای عمومی فدراسیون سندیکا بی جهانی در پکن برگزار گردید. رهبری حزب کمونیست چین برخلاف اطلاع و خواست کمیته‌های مرکزی احزاب برادر، آن گروه از نمایندگان شرکت کننده در شورای عمومی را که عفو احزاب کمونیست بودند به دور هم جمع کرد و در این اجتماع بر علیه حزب کمونیست شوروی دست به تبلیغ زد. این عمل بزودی از طرف جنبش جهانی کونیستی پاسخ گرفته شد. در سومین کنفرانس حزب کاررومانی در اوآرژوئن ۱۹۶۰، حزب کمونیست اتحاد شوروی یادداشتی را در اختیار نمایندگان ۵۱ حزب شرکت کننده در کنفرانس گذاشت که طی آن درخواست شده بود قطعاً ماهی در دفاع از مصوبات ۱۹۵۷ اما در گذشته و زمان کنفرانس جهانی بعدی تعیین گردد. هیئت نمایندگان حزب کمونیست چین به این عمل حزب کمونیست اتحاد شوروی حمله کرد لیکن بجز نمایندگان حزب کارآلبانی، بقیه احزاب برادر این برخورد حزب کمونیست چین را رد نمودند. بالاخره قطعاً مه مزبور ما در شه و احزاب کمونیست چین و آلبانی هم آنرا امضاء نمودند. در عین حال احزاب مصمم گشتند که کمیسیونی متشکل از ۲۶ حزب ما مورفرا هم آوردن زمینه کنفرانس جهانی دیگری از احزاب برادر گردد. احزاب برادر کشورهای زیر در کمیسیون مزبور شرکت داشتند: اتحاد شوروی، چین، آلمان دمکراتیک، لهستان، چکسلواکی، مجارستان، رومانی، مغولستان، کره دمکراتیک، جمهوری دمکراتیک ویتنام، آلبانی، کوبا، ایسالات متحده آمریکا، فرانسه، ایتالیا، آلمان فدرال، انگلستان، فنلاند، آرژانتین، برزیل، سوریه، ژاپن، هندوستان، اندونزی و استرالیا. کمیسیون به مدت ۲۲ روز (از اول تا ۲۲ اکتبر ۱۹۶۰) تشکیل جلسه داد. مسئله ممنوعیت فعالیت گروهی و فراکسیونی زمینه مناظرات حادی قرار گرفت و هیئت نمایندگان حزب کمونیست چین حاضر به محکوم کردن فعالیت فراکسیونی نشد. بالاخره کنفرانس جهانی احزاب برادر با شرکت ۸۱ حزب در دفاع از ۱۰ نوامبر اول دسامبر ۱۹۶۰ در مسکو برگزار گردید. هیئت نمایندگان حزب کمونیست چین گوئید نظرات مطروحه در جزوه "زنده باد لنینیسم" را به کنفرانس تحمیل کند و در صورتی که نتواند جنبش جهانی را به انشعا بکشد، حداقل طرفداران قابل توجهی دست و پا کند. آنچه اتفاق افتاد این بود که بجز حزب کارآلبانی

و احزاب برمه ، تایلند و مالایا که رهبریشان درپکن به رسمی برد، تنها حزب کمونیست زاین و چند حزب دیگر از آسیا موضعی میانہ انتخاب کردند. مابقی هیئت نمایندگی ها از جمله حزب توده ایران فعالانہ از خط اجلاس ۵۷ دفاع نمودند. در مورد پیشنها دمنوعیت فعالیت فراکسیونی ، دنگ سیا توپین ، نماینده حزب کمونیست چین ، به شیوہ ای غیر منطقی اعلام داشت که یک چنین مانعیتی عملاً برخلاف اصل برای احزاب است. هیئت نمایندگی حزب کمونیست چین اعلام کرد که فرمول ممنوعیت فعالیت گروهی و فراکسیونی یک "عامل انفجار" است. رفیق بوریس لیبسون در توضیح منطق ما ثوئیستها درقبال این مسئله در طی کنفرانس ۱۹۶۰ مینویسد: "بسیار اساس منطق ما ثوئیستی، انشعابات حامل فعالیت فراکسیونی نبوده بلکه منتج از محکومیت یک چنین فعالیتی است"^{۲۴} این نقل قول و این "منطق" ، انسان را بی اختیار به یاد "منطق" گروه کشتگر- هلیل رودی می اندازد که در توجیه عمل سازمان شکنانہ خود بجای پذیرفتن مسئولیت انشعاب ، استدلال میکند که اقدامات کمیته مرکزی سازمان در مقابلہ با فعالیت فراکسیونی آنان ، "علیرغم خواست قلبیشان" منجر به انشعاب گشته است. به شهادت تاریخ ، این شیوہ توجیه زیرکانه و عوامفریبانہ ، چیزی جز میراث ما ثوئیستی دنگ سیا توپین نیست. بیانیه کنفرانس برتنظیم "نظرات مشترک از طریق مشاوره" و ترتیب "عمل مشترک در مبارزه بخاطر اهداف مشترک" تاکید نمود. کنفرانس برای اولین بار بر "غنا بخشیدن به تئوری مارکسیسم - لنینیسم از طریق فعالیت جمعی" با فشاری نمود. امر دیگری که در کنفرانس مورد تصمیم گیری قرار گرفت این بود که "هرگاه یک حزب بخواد همسانی را درقبال عملکردهای حزب برقرار دیگری روشن سازد، رهبری آن با رهبری حزب مزبور تماس حاصل نموده و در صورت لزوم ترتیب اجلاسها و مشاوره های را می دهند"^{۲۵} این به اصطلاح قانون که گویا هرگز مسأله ای میان دو جریان کمونیستی بروز نکند، حتماً باید به شکل "مبارزه ایدئولوژیک علیی" به سرانجام رسد، و چنانچه کمیته های مرکزی دو جریان در طی تماسهای دو جانبه در حل این مشکلات بکوشند بیانگر "شرکت ندادن توده ها" در امور "زدوبند بالائی ها" و ... است، یک اصل من درآوردی بوده که معمولاً بوسیله همان میراث خواران دنگ سیا توپین و لئون ترسکی در جریان فعالیتهای فراکسیونی سازمان شکنانہ علم میشود. نظر جنبش جهانی کمونیستی خلاف این لفاظی های عوامفریبانہ و دریاطن ضد کمونیستی است. بطور مثال ، کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی نزدیک به شش سال کوشید از علنی شدن اختلافات درون جنبش کمونیستی پیشگیری نموده و در راه وحدت آن مبارزه نمایند و این ما ثوئیستها بودند که از زمان سخنرانی ما ثو در بیستم ژوئیه ۱۹۵۷ تا سال ۱۹۶۴ مداوماً در جهت علنی کردن بیشتر و بیشتر اختلافات گام برداشتند و مبارزه ایدئولوژیک علیی بر علیه ما ثوئیسم را به مجموعه احزاب برادر تحمیل کردند.

سالهای دهه شصت (۱۹۴۸-۱۹۳۹)، از مشکلترین سالهای دوره اخیر تاریخ جنبش جهانی کمونیستی بوده است. رفیق بوریس لیبسون در این باره مینویسد: "دوره ۱۹۶۰ تا ۱۹۶۹ یکی از پیچیده ترین دوران تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی بود. وحدت جنبش و استقلال احزاب به مخاطره افتاد"^{۲۶}. جانب است که سازمان بخاطر اشاره

به یک چنین مغایرتاتی در این دوران و آشرف آن برحزب توده ایران در طی مقالسه "در راه وحدت"، از طرف گروه کشتگر- هلیل رودی متهم به جعل مضمون دوران "گسزار از سرمایه داری به سوسیالیسم" به دوران "ماژوئیسم" میشود. ما بعداً به این اتهام زیرکانه و به ظاهراً نثرنا بیونالیستی و درحقیقت ماژوئیستی رسیدگی خواهیم کرد. در اینجا به بررسی خودادامه میدهم.

در شرایطی که بدنبال حرکات انشعابگرانه حزب کمونیست چین پیش آمد، تکامل اشکال جدید وحدت بدون حل و فصل یک سلسله پیمادهای این حرکات امکان پذیر نبود. این پیمادهای را در مجموع میتوان به دوروندسانترریسم و پلی سانتترریسم تقسیم کرد. یکی از این پیمادهای نادرست، مشکل موضع گیری بی طرفانه یا میانه رواتسه (سانترریسم) بود. برخی احزاب کناره گیری خود از شرکت فعال در حل و فصل مسئله ماژوئیسم و اتخاذ سیاست سردگریبان بردن و انزوا جویانه از جانب خود را اینگونه توجیه میکردند که مسئله حزب کمونیست چین مسئله ای است میان دو حزب برادر چین را متحد شوری. این استدلال به این دلیل اشتباه بود که مبارزه با ماژوئیسم نه متکی بر منافع حزب کمونیست اتحاد شوروی به تنهایی، بلکه در دفاع از سلامت و پاکیزگی مارکسیسم - لنینیسم مطرح شده بود. گروهی دیگر استدلال میکردند که برخوردی با ماژوئیسم دخالت در امور داخلی یک حزب برادر است. این استدلال نیز نادرست بود زیرا از مدت‌ها پیش (۱۹۵۷) ماژوئیسم به عنوان یک مسئله، از مرزهای چین فراتر رفته و در مقطع سالهای دهه شصت مستقیماً "در جهت ایجاد انشعاب در همه احزاب برادر و سرهم بندی کردن احزاب تا نوپا^{۲۷} ماژوئیستی تحت شعار "پیش به سوی تشکیل حزب طراز نوین طبقه کارگر" ره می سپرد. در نتیجه، اتخاذ یک چنین سیاستی مخالف مسئولیت هر حزب برادر درقبال سرخوش رزم جهانی طبقه کارگر و آینده جهان بود و عملاً در خدمت ماژوئیستهای انشعابگر قرار میگرفت. بطور مثال، پیدایش "حزب کمونیست - مارکسیست در هندوستان حاصل یک چنین انحرافی است.

پیامد دیگر، طرح مسئله پلی سانتترریسم (قطب گراشی) بود. برخی از احزاب چنین تمایلاتی را با این استدلال توجیه میکردند که چون شرایط جهانی بسیار گوناگون است، عملاً باید قطبهای مختلفی (جنبشهای رهائی بخش، کشورهای پیشرفته سرما به - داری، کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی و ...) پدید آید. ماژوئیستها قصد استفاده از این گرایش را داشتند و زمانی که فهمیدند امکان به انحراف کشیدن و "رهبری" مجموعه جنبش جهانی کمونیستی وجود ندارد، بناچار برای خسود طرح "معمله" ای را در این جنبش ریختند مبنی بر اینکه اروپا را به حال خود واگذارند به شرطی که "ماژوئیسم" و "تئوری انقلاب دمکراتیک نوین" و لفاظی های ضد علمسی تحت عنوان "مژموشی پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک نوین" به ترتیب به عنوان "ایدئولوژی" و "تئوری" و "خط منی" جنبش کمونیستی در جنبشهای رهائی بخش ملی به رسمیت شناخته شود و به اصطلاح حزب کمونیست چین "پیشوای جهان سوم" گردد. این سیاست سالها بوسیله حزب کمونیست چین دنبال شد و ضربات عظیمی را به روند جنبشهای رهائی بخش ملی در جهان و از جمله کشور ما زد. بدنبال ورشکستگی این سیاست بود که تیز "نه جهان" یعنی در واقع آشتی با "جهان دوم" و بالاخره با امپریالیسم آمریکایی

مطرح گشت و ماژوئیسیم خود را حتی از ظاهر سازی های ماژواد انقلابی و " چپ " همسم آزاد گسرد .

از این روست که مبارزه با تالیات ماژوئستی و پلی ماژوئستی نه پیشنیاز مبارزه در راه وحدت جنبش جهانی کمونیستی و انکشاف و تکامل اشکال نوین وحدت بدل گشت . جالب است که گروه " کشتگر - هلیل رودی " به همه این امراض مبتلا هستند و در عین پذیرش اصل احزاب ثانویه (که خود عملاً در جهت تحقق آن اقدام کردند) در مورد " درک نوین " از جنبشهای رهاشیبخش ملی و مسئله " هژمونی پرولتاریا " با دروغ و اغماز و اداسخن می دهند . آنها نظر سازمان در مقاله " در راه وحدت " پیرامون ریشه ماژوئستی اصل احزاب ثانویه و شعار " پیش به سوی تشکیل حزب طراز نوین طبقه کارگر " را به با دانتفا میگیرند و آنرا یک نظر " ضد تاریخی !! " میخوانند . بی شک چنین تعریف آشکار و فاحشی از تاریخ تنها با سوء استفاده از کم آگاهی نیروهای جوان جنبش کمونیستی میهنمان از تاریخ مبارزه در راه وحدت جنبش جهانی کمونیستی امکان پذیر است . روند تاریخی مبارزه با این انحرافات را بررسی کنیم .

بکن در پاسخ به پیشنهادات یک اجلاس بین المللی جدیداً ظاهر عیداشت که قصد دارد " جروب بحث علنی را برای ده هزار سال " هم ادامه دهد و ادعا میگرد که " بهتر است اجلاس بین المللی احزاب برادریه بعد از سپری شدن شرایط پیشرس موکول شده و حتی بهتر است برگزار نشود . " احزاب برادر در مقابل یک خطر جدی نسبت به استقلال خود قرار داشتند . ماژوئیستها گستاخانه در امور داخلی احزاب دخالت کرده ، فراکسیون و گروه می ساختند و فوراً " آنها را احزاب مارکسیست - لنینیست امیل میخواندند در حالی که احزاب کمونیست واقعی مورد برچسب ریز و بیونیست قرار گرفته و " بریده " از جنبش کمونیستی که تشویق به دنباله روی از حزب کمونیست چین میشد قلمداد می گشتند . احزابی که بوسیله ماژوئیستها سر هم بندی میشدند عموماً " به منظور بوجوئود آوردن " احزاب دست آموز " پدید می آمدند .

در ژانویه ۱۹۶۳ ، هیئت نمایندگی حزب کمونیست اتحاد شوروی که در ششمین کنفرانس حزب متحده سوسیالیستی آلمان شرکت کرد پیشنه داد پایان دادن به جروبهای علنی در جنبش جهانی کمونیستی را مطرح نمود . این پیشنه را از طرف نمایندگان احزاب برادری که در سخنرانی های خود در طی این کنفرانس خواستار انعقاد اجلاسیه ای از احزاب کارگری و کمونیستی پس از آمادگی لازم میشدند مورد پشتیبانی قرار گرفت . حزب کمونیست اتحاد شوروی و دیگر احزاب برادر در راه فراهم آوردن زمینه انعقاد اجلاسیه جهانی احزاب کارگری و کمونیست کوشش زیادی معروف داشتند . پلنوم اکتبر ۱۹۶۴ کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی مسئله وحدت درونی جنبش جهانی کمونیستی را مدنظر قرار داد و پراژند این مورد نوشت : " حزب کمونیست اتحاد شوروی قاطعانه میکوشد وحدت همه انگی مفوف کمونیستها را منکی به اعلی انترناسیونالیسم پرولتری تأمین نماید . حزب ما همچون گذشته به پیشبرد یک سیاست فعال در جهت انعقاد اجلاسیه همه احزاب کمونیست برای بررسی مبرم ترین مسائل مبارزه در راه صلح ، دمکراسی ، استقلال ملی و سوسیالیسم و قدرت بخشیدن به وحدت جنبش کمونیستی و کارگری بر اساس اصول گذشته نا پذیر انترناسیونالیسم پرولتری ادامه خواهد داد " ۲۸

حتی در حادثه ترین شرایطی که ماژوئیستها شک و تردید در درون صفوف احزاب

می پراکندهند، تماسهای دوجانبه و چندجانبه میان احزاب برادران داده یافتند. نمایندگان احزاب برادر آمریکای لاتین در نوامبر ۱۹۶۴ در هاوانا حضور بهم رساندند. در دسامبر ۱۹۶۴ نمایندگان احزاب برادر کشورهای عربی اجلاس داشتند. در مارس ۱۹۶۵، نمایندگان نوزده حزب برادر سندهمهی در دفاع از جمهوری دموکراتیک ویتنام تنظیم و تصویب نمودند. در ژوئن ۱۹۶۵ بروکسل صحنه ملاقات نمایندگان احزاب برادر کشورهای سرمایه داری اروپا بود. در اجلاس ۲۸ حزب برادر در پراگ به مناسبت سیامین سالگرد هفتمین کنگره کمینترن، مسئله تقویت وحدت بین المللی از اهمیت زیادی برخوردار بود. در آوریل ۱۹۶۶ نمایندگان احزاب برادر کشورهای عربی برای بار دیگر حضور بهم رساندند. در مه ۱۹۶۶ نمایندگان احزاب برادر کشورهای سرمایه داری اروپا در وین اجلاس داشتند. کنفرانس "کارلوی واری"^{۲۹} در ۲۴-۲۶ آوریل ۱۹۶۷ نقطه عطفی در تاسیس وحدت میان احزاب برادر کشورهای اروپایی بود. بدنبال کنفرانس کارلوی واری بود که آمادگی برای اجلاس جهانی ۱۹۶۹ آغاز گشت لیکن این روند نیز تا رسیدن بسیار آموزنده‌ای دارد.

در هفتم مارس ۱۹۶۲، کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی نامه‌ای را به همه احزاب فرستاد که در آن پیشنهاد شده بود کمیسیون رایزنی اجلاس جهانی ۱۹۶۰ را پسند کامهای عملی در جهت انعقاد اجلاس دیگری بر دارد.^{۳۰} البته روشن بود که چند سال طول می‌کشید تا این پیشنهادها دجامه عمل بیوشد. در نیمه سال ۱۹۶۲ روشن شده بود که اکثر احزاب برادر موافق آمادگی برای اجلاس جهانی دیگری بودند. در همین حال واضح بود که حزب کمونیست چین در اجلاس شرکت نخواهد کرد اما برخی احزاب دیگر هم اگر چه به دلایل دیگری، در اجلاس شرکت نمی‌کردند. این بر موضع برخی احزاب که میخواستند موضع غنشی اتخاذ کنند تا شرمی گذاشت. به همین علل بود که وقتی برای اولین بار کمیسیون رایزنی در فاصله روزهای اول تا پنجم مارس ۱۹۶۵ گرد هم آمد روشن شد که از ۲۶ حزبی که در کمیسیون شرکت داشتند تنها ۱۹ حزب به کمیسیون نماینده گسیل داشته بودند. احزاب چین و آلبانی به شدت با آن به مخالفت برخاستند. به مجرد پایان یافتن این گردهم‌آیی مشورتی، در حدود ۴۰ حزب برادر پیشینانی خود را از یک اجلاس جهانی جدید اعلام داشتند. برای آمادگی جهت این اجلاس، احزاب برادر انتقاد از ماوئیستها را متوقف کردند. در همان حال رهبری حزب کمونیست چین گردهمایی ماه مارس در مسکو را "انشعابگرانه" و "غیرقانونی" خواند و فشار خود را بر احزاب "غنشی" گسترش داد ولی حمله ماوئیستها دیگر از گذشته رانداشت. این وقایع انسان را به یاد بر خوردهای سازمان ورهبری گروه هلنیل رودی - کشتگر می‌اندازد. کمیته مرکزی سازمان پس از چندی پیشنهاد قطع فعالیت انشعابگرانه و حرکت در جهت کنگره واحدی را به این دسته داد ولی آنچه به عنوان عکس العمل آنان دیده شد تنها با فشاری بیشتر بر شیوه‌ها و اعمال این گروه بود.

در ملاقاتی که به مناسبت پنجاهمین سالگرد انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر (۱۹۶۷) در مسکو برگزار گردید، قطعنامه‌ای از جانب احزابی که در گردهمایی ماه مارس ۱۹۶۵ شرکت داشتند انتشار یافت که در آن از کمیته مرکزی حزب کارگران سوسیالیست بلخارستان درخواست شده بود که امکان یک ملاقات مشورتی را در بوداپست در خدمت فراهم آوردن

زمینه یک اجلاس جهانی بوجود آورد. در ۲۵ نوامبر ۱۹۶۷، کمیته مرکزی حزب کارگسران سوسیالیست بلغارستان موافقت خود را ابراز داشت. مسئله‌ای که پیش‌آمد این بود که برای کدام احزاب باید دعوت‌نامه فرستاده شود؟

پس از اجلاس ۱۹۶۰، در برخی احزاب مثل حزب کمونیست هندوستان انشعاب شده بود. برخی احزاب دیگر هم در کشورهای بی‌قبلا" حزب وجودنداشت تشکیل شده بودند. طبعاً " حزب سوسیالیست کارگران بلغارستان نمیتوانست سرخود تصمیم بگیرد کدام احزاب در این گروه‌ها بی شرکت کنند. حزب برادر بلغارستان پس از مشاوره با حدود ۵۰ حزب برادر دیگر، دعوت‌نامه‌ها را برای همه احزابی که در اجلاس ۱۹۶۰ شرکت داشتند ارسال داشت. همان‌طور که انتظار میرفت رهبری حزب کمونیست چین دعوت را رد کرد و شیدا" به آن حمله ور شد. حزب کارآلبانی هم بدنیا ل چین رفت. حزب کمونیست زلاندنوبسکه دعوت‌نامه پاسخ نداد. امکان تماس با احزاب کمونیست برمه، مالایا و تایلند که رهبری آن از چین دستور می‌گرفتند وجودنداشت. تماس با حزب کمونیست اندونزی امکان نداشت زیرا رهبری آن بکلی نابود شده بود و تنها گروه‌های پراکنده کمونیست‌ها در کشور وجود داشتند. حزب کمونیست پاکستان با انعقاد اجلاس جهانی موافقت کرد لیکن بدلیل شرایط سخت فعالیت زیرزمینی از مشارکت در فرآهم آوردن زمینه آن عذرخواست. حزب کمونیست ژاپن اعلام کرد که هنوز شرایط برای دست زدن به این کار فراهم نیامده است. حزب کمونیست هلند به این علت که همه احزاب در این گروه‌ها بی شرکت ندارند از شرکت در آن سرباز زد. حزب کارگران کره از دعوت تشکر کرد و ابراز داشت که امکان گسیل نمابنده را ندارد لیکن امیدوار است که با تصمیمات گروه‌ها بی تفاهم کامل داشته باشد. رهبری حزب کارگران ویتنام دعوت‌نامه را با بی‌سکزاری دریافت داشت و اظهارتاسف خود را از عدم امکان شرکت در گروه‌ها بی‌بخاطر موقعیت حزب اعلام داشت. حزب چپ سوئد (کمونیست) اعلام کرد در گروه‌ها بی شرکت نخواهد کرد ولی درخواست نمود که حزب را از تصمیمات اتخاذ شده مطلع گردانند تا بتوانند در مورد شرکت یا عدم شرکت در کنفرانس جهانی آتی تصمیم بگیرد. بنا بر این ۶۷ حزب از ۸۱ حزبی که در کنفرانس ۱۹۶۰ شرکت داشتند به این گروه‌ها بی نمابنده فرستادند. این خودگام عظیمی در این راه بود و نشان داد که بیشتر احزاب موافق انعقاد یک اجلاس یا کنفرانس جهانی هستند. البته موافقت آنان با شرکت در یک چنین اجلاسی به این معنی نبود که همگی دارای اشتراک نظر هستند. در همین مرحله هم هنوز مشکلات زیادی در پیش روی بود.

بالاخره پس از بحث‌های مفصل، احزاب برادر بر سر ماهیت کنفرانس آتی به توافق رسیدند لیکن مسئله اصلی یعنی تصمیم در مورد این که چه احزابی حق شرکت در کنفرانس جهانی را دارند مشکل بزرگتری بوده که باید حل میشد. حزب کمونیست رمانی معتقد بود که همه احزاب کمونیست حتی احزاب مائوئیست و احزاب ثانویه هم باید در این کنفرانس شرکت می‌جستند. برخی احزاب شیدا" با شرکت احزاب ثانویه مخالف بودند. برخی از احزاب هم مستقیماً نظری ابراز نمی‌داشتند ولی از بقیه نظراتشان میشد فهمید که با شرکت احزاب ثانویه مخالفند. سخنرانان تا کید می‌کردند که دعوت احزاب ثانویه به این معنی بود که وجود آنان در جنبش جهانی کمونیستی به رسمیت شناخته خواهد شد. به این سوال که آیا یک کشور میتواند دارای بیش از یک حزب کمونیست

باشد قبلاً" درکنگروه دوم کمینترن جواب داده شده بود. قطعاً نه نقش حزب کمونیست در انقلاب پرولتری روشن نمیکرد که: "در هر کشور تنها یک حزب واحد متحد و کمونیست میتواند وجود داشته باشد"۴۱ رفیق بوریس لیبسون در مورد این مسئله مینویسد: "اگر دویا بیشتر از حزب که خود را کمونیست میدانند در یک کشور فعالیت میکنند و اختلاف میان آنان اساسی نبوده، هیچ مشکلی که نتوان بر آن چیره شد بر سر راه پیوستن یا ادغام آنان نمیتواند وجود داشته باشد... ولی وجود اختلافات اساسی بر سر اصول بین احزاب این امکان که هر دو بر اساس مارکسیسم - لنینیسم هدایت میشوند را حذف میکند. در این صورت دلیلی بر وحدت آنها وجود ندارد"۴۲ "بر اساس این قانونمندی که رفیق لیبسون تصریح میکند و درکنگروه دوم کمینترن به تصویب رسیده است و در گذشتهها بیسی مشورتی مورد تکرار نیز بالاخره به تصویب رسید، نه تنها تز "وحدت اصولی" گروه کشتگر - هلیل رودی اصولی نیست، بلکه کاملاً "غداصول مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری و مسموبات جنبش جهانی کمونیستی است. تنها گناهی کمیته مرکزی سازمان این بوده است که در پیلنوم های خود حتی قبل از حل و فصل کلیه مسائل میان حزب و سازمان با حرکت از این اصل کمونیستی که هیچکدام از مسائل مزبور نمیتوانند مانع اساسی بر سر راه وحدت یا پیوستن یا ادغام یا هر نامی که بر آن میگذاریم، میان حزب و سازمان گردد، بر ضرورت مبهم تاریخی وحدت پای فشرده و آنرا تصویب کرده است. اگر چنین نبود، بقول رفیق بوریس لیبسون دلیلی بر وحدت میان حزب و سازمان وجود نداشت و در واقع هر نظر دیگری خلاف آن در ماهیت ضد وحدت و عوامفریبانه و ضد کمونیستی است. بر اساس تز "وحدت اصولی" گروه هلیل رودی - کشتگر، نه تنها کمیته مرکزی سازمان بلکه رفیق بوریس لیبسون، کمینترن و بالاخره مجموعه جنبش جهانی کمونیستی با طرح یک چنین مسائلی و بکار بردن الفاظ "زشتی!" "چون" "ادغام" و "پیوستن" از بیخوبین انحلال طلب هستند!! بهر حال امراض و دردهای گروه هلیل رودی - کشتگریکی و دوتایی نیست و تنها به مسئله احزاب ثانویه و "مبارزه آیدئولوژیک علنی" محدود نمیشود بلکه بر هر نقطه آن که انگشت گذاشته شود آنتی کمونیسم خود را مستقیم یا پوشیده نشان میدهد. مانده از اینکه بوسیله این گروه درکنار "انحلال طلبانی" چون جنبش جهانی و کمینترن قرار بگیریم نگرانیم و نه از اینکه این گروه خارج از جنبش جهانی - کمونیستهای انحلال طلب!! از قبیل کمینترن و اجلاسهای جهانی قرار گیرد. لیکن مشکل وقتی پدید می آید که این گروه به زور و امر میخواستند خود را در داخل همین جنبش جهانی کمونیستی جایزند و نظرات خود را نیز کمونیستی ترین و اصولی ترین نظرات جلوه دهد. از آن مفکک ترین است که این گروه هنوز "برادری" خود را ثابت نکرده بسک قافله جریانات دیگر در هند و ترکیه و آمریکای لاتین را هم به خط کرده و برای آنان کارت عضویت صادر میکند!!

در نهایت، پس از مبارزه عظیمی که به مدت ۹ سال به طبعیه اپورتونیسیم در جنبش جهانی کمونیستی در گرفت و شرح آن از نظر ما گذشته بار دیگر وحدت و استقلال احزاب برادرتا مبن گشت و کنفرانس ۱۹۶۹ با موفقیت برگزار شد. از آنجا که اسناد کنفرانس ۱۹۶۹ به فارسی منتشر گشته است، ترجیح میدهم در این مختصر به آن نپردازم - خواننده را به مطالعه و مذاکره جداگانه درباره آن دعوت نمائیم. امیدواریم

در اینجا موفق به روشن ساختن اهمیت و مقام این کنفرانس در تاریخ جنبش جهانی کمونیستی شده باشیم. تنها برای این نکته تاکید میکنیم که در این کنفرانس هیچ و مطلقاً "هیچ یک از احزاب ثانویه شرکت نداشتند. کنفرانس تنها با نگر پیروزی بزرگ و قاطع نظریه لنینیستی حزب واحد پرولتری در یک کشور و ضرورت به هم پیوستن همه جریانات کمونیستی اصیل و طردیمی شبهه آنانکه شامل چنین شرطی نمیشدند از مفسوف جنبش جهانی کمونیستی بود. شرکت هر حزبی در این کنفرانس به معنی مقام و جایگاه آن حزب در درون جنبش جهانی کمونیستی و طردهر حزبی به روشنی بیانگر طرد آن از مافوق این جنبش بود. از اینجا است که اهمیت حیاتی پذیرفتن اسناد این کنفرانس بعنوان سنگ بنای فکری درک احزاب برادر و هر جریانی کمونیستی اصیل از مارکسیسم - لنینیسم و تطبیق آن بر شرایط جهانی حال حاضر روشن میشود. درک این حقیقت به مایباری می رسد تا به تریه ماهیت و جایگاه جریاناتی که در سازمان برنا درستی تمویب این اسناد بعنوان سنگ بنای فکری سازمان در طی پلنوم اسفند تا کید داشته و پس از تمویب آن هم زیر شعار "درک های نوین" از مسائل مختلف چون تئوری جنبشهای رها شیخشی و ... با آن به مخالفت پرداخته و مودیان از "جوهر انقلابی" این اسناد نام می برد لیکن موضع صریحی نسبت به واقعیت وجودی شکل مشخص تدوین شده آن اعلام نمیکنند بی ببریم ..

در طی دهه هفتاد (۱۹۴۹-۵۹) شمار تماسهای دوجانبه میان احزاب افزایش یافت. در این فاصله بیش از ۷۰ تماس چند جانبه میان احزاب برادر انجام گرفت. طبعاً شرح همه آنها در توان این نوشته مختصر نیست. ما میکوشیم تنها پراهمیت ترین این گردهمایی ها را هر چند فهرست وار یادآوری کنیم. در ژوئن سال ۱۹۷۵، کنفرانسی مشتمل بر ۲۴ حزب برادر آمریکا لاتین (یعنی همه این احزاب) همراه با احزاب برادر آمریکا و کانادا در هاوانا برگزار گردید. اهمیت این کنفرانس در این بود که مسائل مهمی را بندهشال کودتای شیلی و ضد حمله ارتجاع در چند کشور دیگر این قاره بررسی میکرد. این کنفرانس سند بسیار مهمی را به تمویب رساند که طی صفحات بعد آن را مورد بررسی قرار خواهیم داد. احزابی که در این کنفرانس شرکت داشتند به قرار زیر بودند: حزب کمونیست آرژانتین، بولیوی، برزیل، کلمبیا، حزب پیشاهنگ خلق کوستاریکا، حزب کمونیست کوبا، شیلی، دومینیکن، اکوادور، السوادور، گوادولوپ، حزب کارگزاران، حزب پیشرو خلق گویان، حزب متحده کمونیستهای هائیتی، حزب کمونیست هندوراس، مارتینیک، مکزیک، حزب سوسیالیست نیکاراگوئه، حزب شوده پاناما، حزب کمونیست پاراگوئه، پرو، پرتوریکو، اورگوئه و نوزولا، آمریکا و کانادا.

در ژوئن ۱۹۷۶، کنفرانس احزاب کمونیست و کارگری اروپا در برلین منعقد گشت. احزاب زیر در این کنفرانس شرکت داشتند: حزب کمونیست بلژیک، بلغارستان، دانمارک، آلمان فدرال، حزب متحده سوسیالیست آلمان دمکراتیک، حزب کمونیست فنلاند، فرانسه، یونان، انگلستان، ایرلند، ایتالیا، اتحادیه کمونیستهای یوگسلاوی، حزب کمونیست لوکزامبورگ، هلند، نروژ، اتریش، حزب متحده کارگری لهستان، حزب کمونیست پرتغال، رومانی، سن مارینو، حزب چپ سوئد (کمونیست)،

حزب کار سویس، حزب کمونیست اتحاد شوروی، اسپانیا، چکواکی، ترکیه، حزب کارگران سوسیالیست مجارستان، حزب متحد سوسیالیست برلین غربی، حزب پیشرو زحمتکشان قبرس (آکل). در واقع همه احزاب اروپایی به غیر از حزب کارآلبانی در این کنفرانس شرکت داشتند. اگرچه این کنفرانس درگیر شدن بربرخی اختلاف نظرهای موجود میان احزاب کارگری و کمونیستی اروپا نقش مهمی بازی کرد، لیکن در عین حال صحنه مقابل جنبش جهانی با شکل گیری کمونیسم اروپایی بود. رفیق بوریس لمبسون درباره سند موبه این کنفرانس می نویسد: "برخی عبارتها در این سند حاصل ملاحظه بود اما این لنین بود که میگفت: در میان کمونیستها ملاحظه در شرایط خاص لازم است!" اگرچه برخی مطالب در سند برلین کاملاً "نقطه نظر هر حزب را بیان نمیداشت ولی در خدمت وحدت جنبش در مسایل اصلی بود... علیرغم نقش مسلمی که کنفرانس برلین در رشد جنبش کمونیستی به عنوان یک نیروی موثر مبارزاتی داشته است، نقشی که در جنبش جهانی به رسمیت شناخته شد، در عین حال برخی اظهار نظرات پیرامون بوجود آمدن وحدت جدیدی در جنبش جهانی کمونیستی در این کنفرانس شد که اهمیت آنرا کاهش داد. ادعا میشود که کنفرانس گویا اصول جدیدی در رابطه میان احزاب کمونیست و کارگری برقرار ساخت. این اصول جدید کدامند؟ بنظر میرسد که این اصول همان برای احزاب استقلال آنان، عدم مداخله احزاب در امور یکدیگر، تنظیم مستقلانه خط مشی آنان، یعنی اصولی که متضمن رشد جنبش کمونیستی هستند باشد... اینکه بگوئیم برابری احزاب یک اصل جدید است نه تنها به معنی مقابله با حقیقت است، بلکه این درک را میدهد که تا بحال این اصول زیر پا گذاشته میشدند". ۴۵

در سال ۱۹۲۶، کنفرانس احزاب برادر کشورهای عربی برگزار گشت. این کنفرانس تصمیمات مهمی در قبایل مبارزه بر علیه صهیونیسم و امپریالیسم اتخاذ نمود. در آوریل ۱۹۲۸، کنفرانس دیگری از احزاب برادر کشورهای عربی مسئله خیانت سادات در قبایل اسرائیل و مسئله وحدت نیروهای میهن دوست عرب بر علیه امپریالیسم، صهیونیسم و ارتجاع را بعنوان مسائل مرکزی مورد بررسی قرار داد. بدنبال این اجلاس، در آوریل ۱۹۲۹ بیانیه مشترک احزاب برادر کشورهای عربی درباره قرارداد خاکشانه سادات با اسرائیل منتشر گشت. در سال ۱۹۲۸ برای اولین بار احزاب کارگری و کمونیست کشورهای جنوب و مناطق استوایی آفریقا گرد هم آمدند. کلیه اسناد موبه این کنفرانسها و گردهمایی هارشاراز تاکید بر انترناسیونالیسم و ضرورت حفظ پاکیزگی مارکسیسم-لنینیسم از انواع تجاوزات اپورتونیستی بود.

در آغاز دهه هشتاد با گردهمایی عظیم نمایندگان ۹۰ حزب برادر در پراگ (۲۷ - ۲۲ نوامبر ۱۹۸۱) برابری عمده (۱۳۶۰) برای بررسی مسائل مربوط به ماهنامه مشترک احزاب برادر در سطح جهان، یعنی مجله بررسی مارکسیستی جهان (مسائل طرح و سویا-لیسم) مشخص میشود. مافرمت را مفتختم شمرده و توضیح کوتاهی در مورد این نشریه میدهم.

مجله بررسی مارکسیستی جهان (مسائل طرح و سویا-لیسم) که به زبان فارسی تحت نام "مسائل بین المللی" منتشر میگردد، ارگان مشترک اطلاعاتی و بین المللی احزاب کارگری و کمونیستی جهان است. این مجله که ستون فقرات تبادل نظر اطلاعاتی

وکتوریک میان احزاب برادریمیبا شد در سال ۱۹۵۸ بنیادنگزاری شد. دفتر مرکزی ایسین مجله در طول بیست سال گذشته در پراگ بوده است. هدایت این ارگان به عهده یسک نهاد مشورتی گسترده به نام " شورای سردبیری" است که از نمایندگان حدود شصت حزب کارگری و کمونیستی تشکیل میگردد. اداره مسائل جاری آن نیز به عهده نهاد محدودتری به نام " هیئت سردبیری " است، "هیئت سردبیری" در چارچوب تصمیم گیری های " شورای سردبیری" انجام وظیفه می نماید. هر چند یکبار نمایندگان همه احزاب کارگری و کمونیستی به منظور تعیین خط مشی عمومی کار مجله و استماع گزارش "شورای سردبیری" تشکیل جلسه میدهند. این اجلاسها در سالهای ۱۹۵۸، ۱۹۶۹، ۱۹۷۲، ۱۹۷۷ و ۱۹۸۱ تشکیل شده است. در آخرین اجلاس، نو در حزب شرکت داشتند که از نظر اهمیت آن و همچنین به این دلیل که خواننده به نام دقیق احزاب کارگری و کمونیستی جهان آگاه شود، نام این احزاب را ذکر می کنیم :

- ۱- آرژانتین / حزب کمونیست (+)
- ۲- آفریقای جنوبی / حزب کمونیست (+)
- ۳- آلمان دمکراتیک / حزب متحده سوسیالیستی (+)
- ۴- آلمان فدرال / حزب کمونیست (+)
- ۵- آمریکا / حزب کمونیست (+)
- ۶- آنگولا / مپلا - حزب کار
- ۷- اتحاد شوروی / حزب کمونیست (+)
- ۸- اتریش / حزب کمونیست (+)
- ۹- اتیوپی / کمیسیون سازماندهی حزب زحمتگشان
- ۱۰- اردن / حزب کمونیست (+)
- ۱۱- آسیا نیا / حزب کمونیست (+)
- ۱۲- استرالیا / حزب سوسیالیست
- ۱۳- اسرائیل / حزب کمونیست
- ۱۴- افغانستان / حزب دمکراتیک خلق
- ۱۵- الجزایر / حزب سوسیالیست پیشرو (+)
- ۱۶- المالدور / حزب کمونیست (+)
- ۱۷- اندونزی / حزب کمونیست (+)
- ۱۸- انگلستان / حزب کمونیست (+)
- ۱۹- اوروگوئه / حزب کمونیست (+)
- ۲۰- ایتالیا / حزب کمونیست (+)
- ۲۱- ایران / حزب توده (+)
- ۲۲- ایرلند / حزب کمونیست (+)
- ۲۳- بحرین / جبهه رهاشیبخش ملی
- ۲۴- برزیل / حزب کمونیست (+)
- ۲۵- برلین غربی / حزب متحده سوسیالیستی
- ۲۶- بلژیک / حزب کمونیست (+)

- ۲۷- بلغا رستان / حزب کمونیست (+)
- ۲۸- بلیری / حزب کمونیست (+)
- ۲۹- بنگلادش / حزب کمونیست
- ۳۰- بنین / حزب انقلابی خلق
- ۳۱- پاراگوئه / حزب کمونیست (+)
- ۳۲- پاکستان / حزب کمونیست
- ۳۳- پاناما / حزب توده (+)
- ۳۴- پرتغال / حزب کمونیست (+)
- ۳۵- پرو / حزب کمونیست (+)
- ۳۶- ترکیه / حزب کمونیست (+)
- ۳۷- تونس / حزب کمونیست
- ۳۸- جامائیکا / حزب کارگران (+)
- ۳۹- چکسلواکی / حزب کمونیست (+)
- ۴۰- دانمارک / حزب کمونیست (+)
- ۴۱- دومینیک / حزب کمونیست (+)
- ۴۲- رومانی / حزب کمونیست (+)
- ۴۳- زلاندنو / حزب متحده سوسیالیستی
- ۴۴- ژاپن / حزب کمونیست (+)
- ۴۵- سریلانکا / حزب کمونیست (+)
- ۴۶- سنگال / حزب استقلال و کار (+)
- ۴۷- سن مارینو / حزب کمونیست
- ۴۸- سوئد / حزب چپ (کمونیست) (+)
- ۴۹- سوئد / حزب کمونیست (+)
- ۵۰- سوریه / حزب کمونیست (+)
- ۵۱- سویس / حزب کار (+)
- ۵۲- شیلی / حزب کمونیست (+)
- ۵۳- عراق / حزب کمونیست (+)
- ۵۴- عربستان سعودی / حزب کمونیست
- ۵۵- فرانسه / حزب کمونیست (+)
- ۵۶- فنلاند / حزب کمونیست (+)
- ۵۷- فیلیپین / حزب کمونیست (+)
- ۵۸- قبرس / حزب پیشرو زحمتکشان (اکل) (+)
- ۵۹- کامبوجیا / حزب انقلابی خلق
- ۶۰- کانادا / حزب کمونیست (+)
- ۶۱- کستاریکا / حزب پیشاهنگ خلق (+)
- ۶۲- کلمبیا / حزب کمونیست (+)
- ۶۳- کنگو / حزب کار

- ۶۶- کوبا / حزب کمونیست (+)
- ۶۵- گواتمالا / حزب کار (+)
- ۶۶- گوادولوب / حزب کمونیست
- ۶۷- گویان / حزب پیشرو خلق (+)
- ۶۸- لائوس / حزب انقلابی خلق
- ۶۹- لبنان / حزب کمونیست (+)
- ۷۰- لسوتو / حزب کمونیست
- ۷۱- لهستان / حزب متحده کارگران (+)
- ۷۲- لوکزامبورگ / حزب کمونیست (+)
- ۷۳- ناداگاسکار / حزب کنگره استقلال
- ۷۴- مارتینیک / حزب کمونیست
- ۷۵- مالت / حزب کمونیست
- ۷۶- مراکش / حزب ترقی و سوسیالیسم
- ۷۷- مجارستان / حزب کارگران سوسیالیست (+)
- ۷۸- مصر / حزب کمونیست
- ۷۹- موزمبیق / حزب انقلابی خلق (+)
- ۸۰- مکزیک / حزب متحده سوسیالیستی (+)
- ۸۱- موزامبیک / حزب متحده سوسیالیستی (+)
- ۸۲- نپال / حزب کمونیست
- ۸۳- نیجریه / حزب سوسیالیست زحمتکشان
- ۸۴- ونزوئلا / حزب کمونیست (+)
- ۸۵- ویتنام / حزب کمونیست (+)
- ۸۶- هائیتی / حزب متحده کمونیستها
- ۸۷- هندوراس / حزب کمونیست (+)
- ۸۸- هندوستان / حزب کمونیست (+)
- ۸۹- یمن دمکراتیک / حزب سوسیالیست
- ۹۰- یونان / حزب کمونیست (+)

(+) این احزاب در شورای سردبیری مجله بررسی مارکسیستی جهان (مسائل صلح و سوسیالیسم) شرکت دارند.

این مجله هم اکنون در ۲۲ کشور جهان منتشر میگردد که به علت اینکه تعداد و نام این کشورها به علل شرایط سیاسی مداوماً در حال تغییر است ، از ذکر آن خودداری میکنیم. مجله بررسی مارکسیستی جهان (مسائل صلح و سوسیالیسم) به ۲۷ زبان در ۱۴۵ کشور جهان توزیع میگردد که نام این زبانها به قرار زیر است : آلمانی ، اسپانیولی ، ایتالیایی ، انگلیسی ، اتریشی ، ایتالیایی ، اوروپا (هندوستان) ، ایتالیایی ، بلغاری ، بنگالی ، پرتغالی ، پنجابی ، تامیلی (هندوستان) ، ترکی ، تلوگو (هندوستان) ، چک ، دانمارکی ، رومانی ، روسی ، سوئدی ، سینهایلی (سری لانکا) ، عبری ، عربی ، فارسی ، فرانسوی ،

فنلاندی ، کجاراتی (هندوستان) ، لهستانی ، مالایالام (هندوستان) ، مجاری ، مغولی ،
نروژی ، ویتنامی ، هندی و یونانی .

احزابی که این مجله را بنیاد نهادند در آغاز کار آنرا اینگونه توصیف کرده اند :
" این نشریه نباید بکارگان هدایت کننده باشد . نشریه باید در تبلیغات و تنظیم
مسائل تئوری مارکسیستی - لنینیستی دخالت داشته باشد و مفصلاً به روشنی جنبش
بین المللی طبقه کارگر را از فعالیت های احزاب کمونیست مطلع گردانده و یک تریبون
بین المللی را برای تبادل تجربه میان احزاب برادر فراهم آورد . با توجه به این
محدوده ، سردبیران میتوانند فضای لازم را جهت بیانیه هایی که در چارچوب اصول عام
تئوری مارکسیسم - لنینیسم ، منعکس کننده برخی تفاوت نظرها در مواضع نویسندگان
آنها بوده و شیوه تبادل نظر رفیقانه را دنبال نمایند ، فراهم آورند . سردبیران
همچنین از این امکان برخوردارند که نظر خود را در این موارد بیان دارند . اگر در این
روند اختلافات اساسی در هیئت سردبیری بروز کند ، یا در مورد چاپ متونی که از اهمیت
سیاسی عظیمی برخوردارند مواضع احزابی را که در انتشار نشریه دخالت دارند تعیین
میکنند ، مسئله چاپ و انتشار را با دید با توافق کمیته های مرکزی احزاب مربوطه مورد
تصمیم گیری قرار گیرند . "

در سال ۱۹۵۸ آنها ۱۲ حزب در هیئت سردبیری " شرکت داشته و نویسندگانی از طیف
عده محدودی از احزاب نیز در دفتر سردبیری کار میکردند . به تدریج شمار احزاب برادر
در گردان انتشار نشریه افزایش یافت . در اجلاس ۱۹۶۹ پیرامون مسائل این نشریه تصمیم
گرفته شد که نهاد " شورای سردبیری " تشکیل شده و همه احزاب برادر بتوانند بر اساس
حقوق برابر در آن شرکت جویند . همچنین تصمیم گرفته شد که نظر کمیته مرکزی احزاب
مربوطه پیرامون مسائل مورد سوال از طریق نماینده هر حزب برادر در نشریه اعلام گردد .
در اجلاس ۱۹۷۲ تصمیمات دیگری نیز اتخاذ گشت . از جمله در قطعنامه این اجلاس آمده است
که : " هیئت سردبیری و شورای سردبیری اهمیت بیشتری برای تصمیم گیری جمعی پیرامون
مسائلی که پیش روی آنها قرار میگیرد قائل شده و هر نوع اختلاف نظر احتمالی ، متکلی
به روح مارکسیسم - لنینیسم ، به شیوه دموکراتیک و بر اساس گفتگوی رفیقانه ، برای
و توجه و نهایت تأمل در قبال نظرات نمایندگان همه احزاب برادر حل گردد . " این قانون
که مجله بتواند مستقلانه به مسئله تئوری مارکسیستی - لنینیستی برخورد نماید
بعداً " حذف گردید و این حق تنها برای احزاب برادر تضمین شد . این حق که سردبیران
بتوانند راساً در مجله ابراز نظر کنند نیز حذف شد . حذف این حقوق به این دلیل بود
که میتوانست منجر به این درک گردد که خود نشریه به نوعی دروای احزاب قرار گرفته
بود . در اجلاس ۱۹۷۲ ، احزاب برادر کشورهای آمریکا ، عراق و مغولستان نیز وارد هیئت
سردبیری شدند . اجلاس ۱۹۸۱ تصمیم گرفت که نهاد جدیدی به نام " دبیرخانه جمعی
بین المللی " نیز بوجود آید که متشکل از سردبیران اجرائی مجله و مسئولین کمیسیونهای
منطقه ای و مقوله ای مجله باشد . این نهاد هم اکنون آغاز یکا ر کرده است .

ما هنامه بررسی مارکسیستی جهان (مسائل طبع و وسوئالیسم) و بولتن اطلاعاتی
ضمیمه آن تنها یک مجله تئوریک بین المللی نبوده بلکه نقشی بسیار ارزنده و اساسی
در جنبش جهانی دارد . شورای سردبیری این ماهنامه یک محمل دائم تماس میان احزاب

برادر است. وجود دفتر مرکزی این نشریه به معنی موجودیت یک نهاد زنده بین المللی دائمی متشکل از نمایندگان اکثریت عظیم احزاب برادری باشد. کمیسیونهای منطقه‌ای این نشریه یکی از مناسبترین امکانات موجود برای هماهنگی و تبادل نظر میان احزاب برادر کشورهای مناطق مختلف جهان میباشد و نقش ارزنده‌ای در همگونی و وحدت عمل جنبش کمونیستی در بر خورده مسائل و ویژه منطقه‌ای بازی میکنند. کمیسیونهای مقوله‌ای نشریه در واقع محمل زنده و خلاق تدقیق و تکامل تئوری سوسیالیسم علمی در عرصه‌های مختلف میباشد. بی شک نهاد جدیدالتاسیس دبیرخانه جمعی بین المللی نیز در عرصه زندگی و فعالیت آینده جنبش نقش ارزنده‌ای بازی خواهد کرد. مجموعه نهاد های بین المللی که حول این نشریه شکل گرفته است در سالهای گذشته نقشی بسیار پراهمیت در سازماندهی کنفرانسها و نشستهای بین المللی و میزگردهای تئوریک داشته است. نکته پراهمیت این است که همه این فعالیتها متکی به یک سلسله مقررات و اصول مشخص و روشن انترناسیونالیستی میباشد. وجود یک چنین مجموعه عظیم و ارزشمندی که متکی به اصول و مقررات خاص خود است، نمایانگر موجودیت عینی و زنده جنبش جهانی بوده و از یک طرف از جانب همه کمونیستهای وفادار به مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری چون مردمک چشم حفاظت و تقویت میشود و از جانب دیگر چون غاری در چشم همه دشمنان جنبش کمونیستی و گرایشات انحرافی میباشد. از اینروست که پلورالیستها اخیراً "نجوای انحلال آن را سرداده و به آن می تازند. کمونیستهای اروپایی و رهبری حزب کمونیست ژاپن حملات دامنه داری را علیه این نشریه و نهادهای مختلف آن چون هیئت سردبیری آغاز نموده و از پشتیبانی رهبری حزب کمونیست ایتالیا نیز برخوردار شده است. نگاهی به صفحات شماره‌های اخیر این نشریه علت این حملات را بخوبی روشن میکند. موج اخیر پلورالیستی اگرچه از نظر ماهیت و شدت با موج حملات ماژوتیسم در سالهای دهه شصت املا قابل مقایسه نیست و این خود بسیار نگرش و نیرومندی جنبش میباشد. لیکن توجه این نهاد بین المللی را بخود جلب کرده است. هم اکنون این نشریه و مجموعه نهادهای دور آن قاطعانه و مصممانه پرچم مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری را در مقابل پلورالیسم به اهتزاز در آورده اند. کافیت شماره‌های مارس و آوریل ۱۹۸۲ بولتن اطلاعاتی را ورق بزنیم: ۵۱٪ صفحات این شماره به اظهار نظر احزاب برادر در قبایل مواضع پلورالیستی و انحرافی رهبران احزاب کمونیست ایتالیا و ژاپن اختصاص یافته است. اگر این شماره‌های بولتن اطلاعاتی را در کنار شماره‌های همین بولتن در سالهای ۴۲-۱۹۶۲ قرار دهیم، هرگونه شک و شبهه‌ای را در ارتباط با این حقیقت کسبه مبارزه با پلورالیسم در بعد جهانی خود با شدت فرور آفرینی در جریان است. از میان خواهد برد. از جانب دیگر ۱۰٪ صفحات بولتن شماره مارس به انتشار بیانیه مشترک حزب سازمان اختصاص یافته است، یعنی همان بیانیه‌ای که بوسیله این گروه از لای نشریه کار بیرون کشیده میشد و سپس نشریه به فروش می رسید. برآستی مسئله آنقدر واضح است که کند ذهن ترین افراد هم میتوانند با نگاهی به آن به این حقیقت که موج جدیدی از اپورتونیسم در حال طرد و منزوی شدن بوده و انعکاس آن در میهن ما نیز خود را در قالب بانده هیل رودی - گشتگر برشرا بط ایران منطبق کرده است پی ببرند. در این نوشته بارها تا کید شده است که نباید قدیاس ساده نگارتهای میان اشکال اروپا یستی

ژاپنی و ایرانی پلورالیزم به عمل آید و هر یک را با یک درجای خود و بعنوان انطباق یک
مضمون واحد بر شرایط متفاوت دید لیکن این حقیقت هم بی معنی نیست که رهبری حزب
کمونیست ژاپن در اجلاس سوم تا ششم آورده (۲۷-۲۴ نوامبر) احزاب برادرانه ما همان سه
بررسی مارکسیستی جهان (مسائل صلح و سوسیالیسم) حمله ور شد. بنا به هلیگ رودی -
کشتگر در ۱۶ آورده دست به کودتا زد. رهبری حزب کمونیست ژاپن در ۲۸ آورده (۱۳
دسامبر) رسماً "خواستار انحلال نشریه بررسی مارکسیستی جهان (مسائل صلح و سوسیال-
لیسم) شد. رهبری حزب کمونیست ایتالیا بیانیه حمله رسمی خود را در ۹ دسامبر
(۲۵ دسامبر) انتشار داد. و بالاخره حزب کمونیست اسپانیا در ۱۹ دسامبر (۹ ژانویه)
رسماً "علناً" به حزب کمونیست اتحاد شوروی و سوسیالیسم واقعا "موجود حمله ور شد.
آیا همه این حقایق کافی نیست که آن دوستان ما دقتی را که در خواب خرگوشی فرورفته اند
و از این حقیقت غافلند که گروه توطئه گر کشتگر - هلیگ رودی سرخ یک انحراف جهانی
و مدور در ایران است را به خود آورد. کمی تا مل در سر نوشت آنان که هر چند ناگانه،
در سالهای ۶۵-۶۶ در خواب خرگوشی فرورفته بودند، اهمیت برخوردارند، به این
حقایق را برای این دوستان روشن خواهد کرد.

اپورتونیزم هیچگاه ورود خود را رسماً "اطلاع نمیدهد. اپورتونیزم همیشه
در آغاز بر سر پنجه پا و بال بخت بر لبان وارد میشود. تنها گذشت زمان است که پرده از چهره
کره اپورتونیزم پس می زند. سالها طول کشید تا مضمون راست و سازشکارانه ماژونیزم
از پشت عبارات بردازیهای ما و راه انقلابی و به ظاهر "چپ" آن عیان گشت لیکن
این وظیفه هر عنصر انقلابی است که قبل از سقوط کامل در منجلاب، از وجود آن اطلاع
حاصل کند. رفیق گاس هال در سخنرانی ۲۸ فوریه ۱۹۸۲ در نیویورک میگوید: "بیانیه های
اخیر تنها نتیجه منطقی و اثبات دوباره این است که اپورتونیزم متکی به قانونمندی
های درونی خود رشد میکند. یک سلسله منطقی تحولات است که اگر محدود و به عقب
برگردانده نشود، از چشک زدن های سازشکارانه به دشمن، به سازش کامل، همکاری با
دشمن و خیانت به منافع طبقه کارگر میرسد. در این روند، یک نقطه اپورتونیزم بدون
بازگشت وجود دارد... مهمترین درس اینست که بفهمیم اپورتونیزم هیچگاه همه جانبه
ظاهر نمیشود. اپورتونیزم بر روی نوک پنجه پا و با پوزه بند وارد میشود. این یک روند
کند و توطئه آمیز است. بنا بر این زمان متوقف کردن بیماری وقتیست که به اشکال
محدود و به ظاهری اهمیت ظاهر میشود. ۴۶" بیخود نیست زمانیکه رهبری حزب کمونیست
ایتالیا هم برای تئوری راه رشد غیر سرمایه داری اشک می ریزد و میگوید: "کشورهای
دارای سمت گیری سوسیالیستی هم اکنون با روندهای قهقراشی روبرو هستند. (۲۷)" به
نظرمیرسد که در روزهای اخیر تنها گروه کشتگر - هلیگ رودی نیست که به "درکهای نوین"
از تئوری جنبشهای رهاش بخش ملی رسیده است. بازم بی مورد نیست وقتی که رهبری
حزب کمونیست ژاپن نشریه بررسی مارکسیستی جهان (مسائل صلح و سوسیالیسم) را به
دلیل برخورد به ماژونیزم مورد حمله قرار میدهد. ۴۸ و گروه هلیگ رودی - کشتگر
سالوسانه وزیرگانه علت اصلی پدید آمدن حزب کمونیست - مارکسیست هندوستان را از نظر
هواداران خود پوشیده نگاه میدارد. بد نیست بدانیم که بیانیه حزب کمونیست
هندوستان تحت عنوان "در راه یک کنفرانس کمونیستی بین المللی" که در آن نسبت
به ماژونیزم موضع گیری شده بود در شورای کشوری حزب که در تاریخ ۱۵ آوریل ۱۹۶۴ تشکیل

شد به تحویل رسیده و گروهی که خود را "حزب کمونیست" مارکسیست نامید در تاریخ ۱۹ آوریل ۱۹۶۴ از حزب کمونیست هندوستان انشعاب کرد. آیا براساسی دفاع با نیکو دستها از احزاب ثانویه مرزا "تصادفی است؟ مادرش پنهانی به این سوال جواب خواهم بدم تا در بیانیه انشعاب با نیکو دست را با بیانیه انشعاب گروه مذکور از حزب کمونیست هندوستان مقایسه خواهیم کرد.

آنچه در این بخش از نظر ما گذشت را میتوان به صورت زیر جمع بندی کرد:

یکم: تاریخ جنبش کمونیستی ایران موازی با و متأثر از تاریخ جنبش جهان کمونیستی به پیش رفته و پستی و بلندی های موجود در تاریخ جنبش جهانی در اکثر موارد به اتفاق موارد در جنبش کمونیستی ایران انعکاس یافته است.

دوم: چنانچه به شرایط حاکم برجستنی جهانی در طی سالهای دهه شصت توجه نکنیم، اساساً "ازدک روشن شرایط حاکم برجستنی کمونیستی و حزب توده ایران طی سالهای ۱۳۴۰-۵۰ ناتوان خواهیم بود. اساس و بنیاد مقاله "درواه وحدت" بر همین اصل استوار است.

سوم: با توجه به شرایط همین دهه مذکور، روشن میشود که طرح شعار "تشکیل حزب" و ایجاد گروههای جدا از حزب توده ایران یک اتفاق داخلی یا "کفاره گناهان" حزب نبوده بلکه انعکاس یک خط انشعابگرانه جهانی تحت عنوان "احزاب ثانویه" است. و طرح کمیته مرکزی حزب توده ایران مبنی بر احیاء سازمانهای حزب حول رهبر و واحد آن بگانه برداشت درست از نظر جنبش جهانی مبنی بر ضرورت "پیوستن و ادغام" جریانات مارکسیستی - لیننیستی در هر کشور بوده است. بعلاوه برخلاف تبلیغات فرا کمونیستها، "مبارزه ایدئولوژیک علمی" به هیچوجه شکل "انقلابی" و سالم برخوردار میان جریانات کمونیستی نیست.

چهارم: در طول سالهای گذشته و بخصوص در اجلاس ۹۰ حزب برادر در سال ۱۹۸۱ و نهادهای مجله بررسی مارکسیستی جهان (مسائل طرح و سوسیالیسم)، مطلقاً هیچ حزب ثانویه ای از یک کشور شرکت نداشته. و اساس موازین جنبش جهانی متکی بر حزب واحد در هر کشور است. پنجم: همه شواهد جهانی در جنبش کمونیستی بین المللی حاکی از بروز یک انحراف جدید پلورالیستی به اشکال مختلف و تحت تأثیر فشار ایدئولوژیک سرمایه انحصاری جهانی و منطبق بر نقطه عطف تاریخی جدیدی در روند انقلاب جهانی است. شماره های اخیر بولتن اطلاعاتی این واقعیت را اثبات میکنند.

ششم: انطباق مضمون و زمان عمل انحراف وحدت ستیزانه در سازمان با مضمون و زمان عمل انحراف پلورالیستی در سطح جهان بیانگر ماهیت و سرچشمه واحد این دو است. مسأله در بخشهای گذشته (ناسیونالیسم و ناسیونال نیهیلیسم، پلورالیسم ایدئولوژیک) بطور مشخص ماهیت پلورالیستی و سرچشمه ضد کمونیستی این انحراف را بررسی کرده بودیم و در این بخش زمینه تاریخی - جهانی آن نیز توضیح داده شد.

هفتم: و بالاخره مهمترین نکته این که همبستگی بین المللی قویاً وجود دارد و شرایط حاکم برجستنی جهانی کمونیستی به هیچوجه به گونه ای نیست که مخرج بر آن حاکم بوده و هر گروهی، از جمله با ندهلیل رودی - کشتگر، بتواند برای خود و دیگر جریانات کارت عضویت در آن صادر کند.

۵- وحدت حزبی کمونیستها

دروابطه با فاکتورها و تعاریف علمی، موضع ما با بد صریح، دقیق و روشن باشد.
الکساندر لیلیف

عضو دفتر سیاسی و دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست بلژیک

متأسفانه در بسیاری موارد عدم توجه به این اصل مارکسیستی - لنینیستی باعث میشود که دشمن در لباس اپورتونیسیم بتواند پدیده‌ای از غبار توهم در مقابل چشمان عناصر مادی و ملی کم تجربه و جوان جنبش کمونیستی بکشد. بیشک همه رفقایی که در میان مصوف انبوه هواداران سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) بر علیه امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا و همه دشمنان داخلی انقلاب و طبقه کارگر می‌روزمینند بخوبی با مسائل و بحثهایی که در گذشته حول برخی سوالات شکل گرفته‌اند آشنایی دارند. مسائلی از قبیل اینکه آیا مرزبندی‌های ایدئولوژیک در جنبش کمونیستی مجازند یا خیر؟ بر سر چه مقولاتی میتوان مبارزه ایدئولوژیک کرد؟ مرزبندی‌های تبعی و فرعی و اختلافات معرفتی کدامند؟ فرقی میان اشتباه و موضع اپورتونستی در چیست؟ تدوین تئوسوری انقلابات رهاش بخش جزء و وظایف چیست؟ آیا هیچ چارچوبی برای تعیین مقولاتی کسه در جنبش کمونیستی یک کشور حول آنها مبارزه ایدئولوژیک انجام می‌گیرد وجود دارد؟ چگونه است که یک تفکر یا حاکمین آن از جنبش کمونیستی طرد میشوند و کدام معیارها اساس قضاوت قرار می‌گیرند؟

همه این سوالات و مسائل بر سر راه رفیقای که قدم به قدم و مرحله به مرحله اصول و موازین جنبش کمونیستی را در ذهن خود جذب و هضم میکنند نمود می‌یابند و بایدهای سخفای متدولوژیک و روشنی بدانها داد. لیکن چنانچه بخواهیم همه این سوالات و بسیاری سوالات دیگر از این قبیل را پاسخ گوئیم بایدهم همان نقل قول رفیق لیلیف که در مجموع سه ۳ موزشایی از انقلاب و سوسیالیسم - شماره ۳ آمده است بازگردیم. عموماً " این سوالات و گنگی‌ها حاصل تداخل دو رشته از مقولات علم مارکسیسم - لنینیسم می‌باشند. دسته اول به ترتیب عبارتند از: ایدئولوژی، تئوری، خط مشی یا سیاست و بالاخره برنامه ۴۹. دسته دوم عبارتند از: جنبش طبقه کارگر، جنبش چپ و جنبش کمونیستی^{۵۰}. ما می‌کشیم در حد امکان این مقولات را تعریف کرده و اختلافات و روابط میان آنها را توضیح دهیم. دو خصوصیت بسیار مهم فعالیت بشر، جنبه اجتماعی و آگاهانه آن است. وجود این دو عنصر در فعالیت بشر موجب می‌گردد که این فعالیت بدل به کار شود. حاصل اینها اشت اجتماعی و تاریخی کار انسان را فرهنگ می‌نامیم. به عبارت دیگر، فرهنگ مجموعه میراث زندگی بشر در طول تاریخ است. از این روست که در میان دیگر موجودات زنده به ملت خلقت غریزی و غیره دهنند فعالیت آنها و بایه علت فعالیت غیر اجتماعی انسان، میراث فرهنگی به وجود نمی‌آید. فرهنگ بشری به دو بردار بزرگ تقسیم میشود: فرهنگ مادی و فرهنگ معنوی. در اینجا منظور بحث ما فرهنگ معنویست که حاصل فعالیت دهنند

فرهنگ معنوی مهر خصوصیات و ویژگیهای یک ساختار اجتماعی - اقتصادی و یک طبقه معین را بر خود می پذیرد. و از این لحاظ با روینا وجه مشترک پیدا میکند. لیکن از سوی دیگر فرهنگ معنوی شامل عناصری چون زبان ، قوانین منطق و دانش بشریت به خصوص است که در طول تفسیرات اجتماعی و طبقاتی پدید می آید و از اینرو از روینا متجاربتر میگردد. در طول تاریخ تقسیم جامعه به طبقات متخاصم ، فرهنگ معنوی خلقت یکبارگی و موزون خود را از دست میدهد و در پهای ساززه طبقاتی بر سیمای آن نقش می بندد. به همین دلیل ، فرهنگ موزون معنوی به فرهنگ معنوی طبقات متخاصم تقسیم میشود. فرهنگ معنوی طبقات متخاصم که به بارزترین شکل خود در فرهنگ معنوی مسلط طبقه حاکمیت در ساختارهای اجتماعی - اقتصادی مختلف تجلی می یابند ، با یکدیگر رابطه دیاکتیکی دارند. این رابطه هر دو خصیصه تداوم و گسستگی را شامل میشود. در هر مرحله فرهنگ نوین در عین اینکه همه وجوه مفید و مترقی فرهنگ کهنه را حفظ میکند ، عناصر نوین و انقلابی را جانشین عناصر پروسیده و ارتجاعی فرهنگ پیشین میسازد.

آن بخش از مجموعه فرهنگ معنوی که در اینجا اجتماعی در اذهان انسانها متجلی میشود ، شعور اجتماعی نام دارد. شعور اجتماعی همیشه دارای دو بردار خودبخوددی و آگاهانه است. بر اساس درجه اهمیت و نقشی که بردار آگاهانه در شعور اجتماعی بازی میکند ، آن را میتوان به دو سطح اصلی تقسیم کرد. این دو سطح شعور اجتماعی عبارتند از روانشناسی اجتماعی و ایدئولوژی. روابط اقتصادی و مادی ، شرایط اجتماعی کسبه در آن مردم زندگی میکنند ، فعالیت روزمره آنان و بالاخره تجربیات عملی انسانیت شده در ذهن مردم در فعالیت ذهنی آنان بصورت احصایات ، افکار ، انگیزه ها ، عادات و سنن و بالاخره خلق و خوی متجلی میشوند. این پدیده ها را در مجموع ، روانشناسی اجتماعی نام گذاری میکنیم. روانشناسی اجتماعی بصورت نظام تصمیم یافته ای عقاید و ارزشهاست بلکه معمولاً " خود را در قضاوتها ، انگیزه ها ، احصایات ، خلق و خوی ، اقدامات داوطلبانه و غیره منعکس میکند. عقاید مردم در سطح روانشناسی اجتماعی از تبیین ثنوری یک بر خود دار نبوده و متمایل به تجربه عملی است و عناصر معنوی آن با انگیزه ها درهم بافته شده اند. روانشناسی توده ها در یک جامعه طبقاتی به صورت گریزناپذیری مهر ویژگیهای یک طبقه خاصی را بر خود دارد و شرایط زندگی این طبقه را منعکس میکنند. حتی پیش از آنکه شعور یک طبقه به ایدئولوژی آغشته گردد ، روانشناسی آن برجستگی خصوصیات را نشان میدهد که به تندی آنرا از شعور طبقه مخالف آن جدا میکند.

بر خلاف روانشناسی اجتماعی که شعور مادی مردم بوده و مستقیماً " در دوران فعالیت روزمره و روابط متقابل آنان شکل میگیرد ، ایدئولوژی یک نظام کما بیش همگون و همساز بینشها ، فرقه ها و نظرات است (سیاسی - حقوقی ، فلسفی ، اخلاقی ، زیبایی شناسی و مذهبی). بعنوان تعریف میتوان گفت : ایدئولوژی یک نظام دیدگاهها و عقاید است که بصورت مستقیم یا غیر مستقیم ، ویژگیهای اجتماعی و اقتصادی را منعکس کرده و موضح ها ، علائق و اهداف یک طبقه مشخص اجتماعی را بیان داشته و به منظور حفظ یا تغییر ساختار اجتماعی موجود پدید می آید . زمانی که طبقه کارگر پدید آمد ، در ابتدا یک طبقه در خود بود و اما جاهای طبقاتی خود را درک نمی کرد. طبقه

کارگر بایدست آوردن ایدئولوژی خاص خود از " طبقه درخود" به یک " طبقه برای خود" بدل گشت و ایدئولوژی به آن امکان درک علمی شرایط، راه مبارزه و نتایج عام جنبش طبقه کارگر را داد و به آن کمک کرد تا علائق و آمالهای این جنبش را به صورت کلی و عام دریاورد. اهمیت ایدئولوژی در جنبش طبقه کارگر در همین نکته نهفته است. این ایدئولوژی قادر است آگاهی این طبقه انقلابی را تکامل دهد، از فساد آن بتوسط منش فردی و ناسیونالیسم پیشگیری کند و منش جمعی و بینش اخترنا سیونالیستی و میهن دوستی سوسیالیستی را به آن بیاورد.

مارکسیسم - لنینیسم ایدئولوژی طبقه کارگر است. در آمیختن ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم با جنبش خود بخودی طبقه کارگر باعث میشود که این طبقه از حالت خفته (طبقه درخود) به حالت بیدار و مستقل (طبقه برای خود) بدل گردد. به همین علت است که مارکسیسم - لنینیسم به عنوان یک ایدئولوژی نقش وجدان بیدار و آگاه طبقاتی کارگران را در انقلاب بازی میکند و منجر به قطعی شدن جامعه‌ای که بصورت خفته تحت سیطره ایدئولوژیک بورژوازی قرار دارد میشود و صف مستقل و متحد طبقه کارگر را برای انقلاب سوسیالیستی تدارک می‌بخشد. از اینرو بورژوازی میکوشد ایدئولوژی طبقه کارگر را تحت عنوان " دکامتیسیم"، " جانبداری و تعصب کور و فدا علمی" و " آریمان - گرای بیگانه با واقعیت" و ... از میدان بدر کند. حال آنکه نقش تبلیغات ایدئولوژیک بورژوازی و طبقه کارگر از اینها بسیار فراتر می‌رود و در تقابل قرار دارد و در واقع بورژوازی صفات ایدئولوژی خود را که ورشکستگی آن به اثبات رسیده است به مارکسیسم - لنینیسم نسبت میدهد. بیکنین در کتاب خود می نویسد: " مفهوم مارکسیستی تبلیغ هدف اعلی خود را تکامل آگاهی توده‌ها می‌شناسد حال آنکه مفهوم بورژوازی آن معتقد به دستکاری در افکار عمومی است." ^{۵۱} مسئله مبارزه ایدئولوژیک و جنگ تبلیغاتی بورژوازی بر علیه مارکسیسم - لنینیسم خود بصورت غالب و پراهمیتی است که فعلا منظور بحث ما نیست و در اینجا تنها با جمله زیبایی از جامعه شناس دمکرات آمریکا بی، رایت میلز سخن را کوتاه می‌کنیم که در جواب به نظریه پرداز فکرمونیسمت جهان غرب بنام دانیل بل نوشته است. دانیل بل کتابی تحت عنوان " پایان ایدئولوژی" منتشر کرد و رایت میلز او را به ریشخند گرفته و نشان میدهد که این نظریه خود به تنهایی یک ایدئولوژی است و نام جدیدی بر آن می‌گذارد تحت عنوان " ایدئولوژی پایان ^{۵۲}". اشاره رایت میلز در این کتابچه، به ورشکستگی و پایان زندگی ایدئولوژی سرمایه انحصاری است.

همه ایدئولوژی‌های پیش از مارکسیسم - لنینیسم به علت وابستگی خود بسسه ائتشار و طبقاتی که به این شکل یا آن شکل و به درجات مختلف از مالکیت عمومی بروسایل تولید جانبداری مکیبردند، قادر نشدند و منطقا نیز قادر نشدند که تکامل اجتماعی را به مفهوم علمی و کامل خود درک کنند. از اینرو مارکسیسم بانفی دیالکتیکی و فرو پاشیدن همه این کاخهای ایدئولوژیک شکل گرفت. طبقه کارگر یگانه طبقه‌ای است که به علت تضاد بنیادینش با مالکیت عمومی بروسایل تولید میتواند شکاف میان تحزب و جانبداری ایدئولوژی را با علمیت و واقع بینی دانش و تئوری از میان بردارد و این دو عنصر را بر هم منطبق سازد و ایدئولوژی را از خواش و حواشی پندار با فانه و ضد علمی

از راه ملاحظه و آزمون با علم آشتی مجدد. به همین علت، مارکسیسم - لنینیسم اولیسمی
 ریگانند ایدئولوژی علمی است و باقی فراخد مانند. لیکن پیدا یفرا ایدئولوژی فلسفی
 باید راه خود را از طریق دینی همه ایدئولوژیهای ماقبل خود نادانید میداند. به عبارت
 دیگر، همانطور که مارکس و انگلس خاطر نشان ساخته، پرولتاریا برخلاف طبقات ماقبل
 خود در مواقع و اهدافش محتاج به هیچ پنداریابی نیست و آگاهی طبقاتی آن میتواند
 و باید علمی باشد. بنیاد نگاران مارکسیسم هدف تکامل این آگاهی را پیش روی خود
 قرار دادند و پیرومندان آنرا تحقق بخشیدند و بنا بر این سوسیالیسم را از تخیل بسبب
 علم بدل کردند. حاصل آن شد که از همان ابتدا بتوان امکان تبیین و تعریف
 آگاهی طبقاتی پرولتاریا که بوسیله مارکسیسم بیان میشود را به عنوان یک ایدئولوژی
 علمی پذیرا شد. بنیاد نگاران مارکسیسم خود را "اقدام به آن نکردند زیرا اندیشه‌های
 علمی مارکسیسم در آن زمان هنوز به عنعری واقعی در شعور نوده‌های تحت استثمار تبدیل
 نشده بودند. لیکن با پیدایش احزاب مارکسیست و گسترش اندیشه‌های مارکسیسم و استفاده
 از آن به عنوان راهنمای مبارزه عملی، با توجه به این که ایدئولوژی نماینده آگاهی
 طبقاتی است، مارکسیسم حقیقتاً "به یک ایدئولوژی علمی بدل شد. این نتیجه‌ای
 بود که بتوسط لنین استنتاج شد و بنیاد مفهوم ایدئولوژی علمی را پدید آورد." اساس
 مبارزه لنین با اکتونومیستها و محور کتاب "چه باید کرد". بر همین اصل استوار است
 که روانشناسی طبقه کارگر در طی مبارزات خود بخودی آن قادر نیست به درجه ایدئولوژی
 ارتقا یابد و ایدئولوژی علمی با تکیه بر تئوری سوسیالیسم علمی باید بوسیله
 پیشاهنگ به میان طبقه برده شود و با جنبش خود بخودی طبقه کارگر در آمیزد و آنرا بسبب
 سطح جنبش یک طبقه متحد آگاه در جهت سرنگونی سیطره بورژوازی و برقرار ساختن
 سوسیالیسم و کمونیسم برساند. در این راه لنین قاطعانه و خستگی ناپذیر از تئوری علمی
 در جنبش طبقه کارگر و نقش و اهمیت آن دفاع میکرد و با اپورتونیسم "چپ" و راست که قصد
 دست بردن به علمیت و شفافیت حقیقت خواهانه آن را داشتند آشتی ناپذیرانه میجنگید.
 در این راه لنین خود به بزرگترین تئوریسین و دانشمند علوم اقتصادی، سیاسی، فلسفی
 زمان خود بدل شده و شایستگی تمام در مقام رهبری انقلاب کبیرا کتبر و جنبش جهانی
 کمونیستی قرار گرفت. بخش قابل توجهی از آثار و ادانی لنین کبیر سرشار از افشای
 "ولگار یسم" (ابتدال گرایی عامیانه) و دفاع از علمیت و دقت تئوری است.

شناخت بشر از واقعیت عینی خارج از ذهن وی دو عنصر حسی و عقلی را در خود دارد. لیکن
 این شناخت را میتوان در سطوح مختلفی درجه بندی کرد. روند شناخت در ذهن انسان را بر
 این مبنا میتوان به دو سطح کیفیتاً متفاوت تقسیم کرد. این دو سطح شناخت عبارتند
 از تجربی و تئوریک. منظور از شناخت تجربی چنان سطحی از شناخت است که محتسب‌وای
 آن اساساً از تجربه حاصل میشود (مشاهده و آزمایش) و مرجع سطح مشخمی از برخورد
 عقلی قرار میگیرد. در این سطح، شیء مورد شناخت در غالب خصوصیات و روابط
 قابل دستیابی حسی است و انعکاس می یابد. شناخت تئوریک در سطح دیگری نسبت بسبب
 شناخت تجربی قرار دارد. در سطح شناخت تئوریک، شیء در غالب ارتباطات و قوانینی
 که نه تنها به طریق تجربه بلکه بوسیله اندیشه مجرد نیز مکشوف میگردد منعکس
 میشود. سطح شناخت نه تنها از یک لحاظ به دو درجه کیفیتاً متفاوت شناخت تجربی

و تئوریک تقسیم می‌گردد، بلکه از لحاظ دیگر نیز آنرا میتوان در دو غالب مشخص و مجرد تقسیم بندی کرد. روشنگر شناخت در ابتدای خود در سطح حسی مشخص می‌گردد سپس انباشت تجربه و فعالیت اندیشمندانه و عقلی منجر به پدیده آمدن شناخت تئوریک مجرد می‌گردد، سپس این شناخت تئوریک میتواند از سطح مجرد به سطح مشخص ارتقا یا بدو عالیترین شناخت را ازشی، بدست دهد. حرکت شناخت از مرحله حسی مشخص به مجرد و دوباره به مشخص قانونمندی تکامل شناخت تئوریک است. شناخت در سطح تئوریک مشخص، مفهوم تریس-وبا معنی ترین شناختی است که ازشی حاصل می‌آید.

ملاک صحت و درجه انطباق تئوری بر واقعیت را عمل (پراتیک) تعیین میکند. پیرویه تکامل شناخت تئوریک از شناخت مشخص حسی که همان مرحله شناخت تجربی است آغاز میشود. این مرحله از بطن تجربه یعنی عمل هدفمند در جهت تغییر واقعیت عینی موجود شروع میشود. نهایت شناخت تئوریک نیز از راه شناخت مشخص وهمه جانبه است. این معمول شناخت تئوریک مستقیماً در عرصه عمل قابلیت کاربرد دارد. نتیجه اینکه ما رهیج دیالکتیکی شناخت در پیرویه مراحل کلی مشخص - مجرد - مشخص در هر دو سویا عمل پیوند دارد و در حقیقت در طی این گذر دیالکتیکی عمل هدفمند را از سطح خود بخودی به سطح آگاهانه ارتقا میدهد. این روش در جنبش طبقه کارگر اهمیت تعیین کننده و حیاتی دارد. حاصل این پیرویه، زایش سیاست یا خط مشی علمی طبقه کارگر است. در همین روش است که روانشناسی طبقه کارگر که در سطح شعور عادی قرار دارد متکی به تئوری علمی به سطح ایدئولوژی علمی ارتقا می‌یابد و در جنبش طبقه کارگر با پیوند خوردن با آن در هم بافته شدن با آن به نیروی مادی تبدیل میشود. در همین گذرگاه است که رابطه میان تئوری و سیاست درک میشود.

رفیق لیلیف در مقاله‌ای که در شماره سوم مجموعه آموزش‌های از انقلاب و سوسیالیسم ترجمه وبه چاپ رسیده است می‌نویسد: "تاکید میکنیم که ارتباط متقابل تئوری و سیاست نه تنها مسئله‌ای مهم است، بلکه برای یک حزب مارکسیست - لنینیست در هر دوره از تکامل آن نیز اهمیتی بنیانی دارد... تئوری سوسیالیسم علمی به مثابه یک مفهوم ملی پدید نمی‌آید. سوسیالیسم علمی بنا بر موضوع خود، و بنا بر سلسله روندها و پدیده‌ها و کل جوهر آن، بین المللی است... اما مواقع در رابطه با سیاست طور دیگر است. مارکس در اثر خود به نام نقد بر برنامه گوتا نوشت: "کاملاً بدیهی است که برای اینکه طبقه کارگر بتواند تحت هر شرایطی نبرد کند، باید خود را در داخل کشورش به مثابه یک طبقه سازمان دهد و بدیهی است که کشور خود را و میدان بلاواسطه مبارزه اوست. در این حدود مبارزه طبقاتی او نه از لحاظ ماهیت، بلکه همانطور که ما نیست کمونیست میگوید، از لحاظ شکل ملی است. این امر به این معناست که پوشش سیاسی به مثابه مهم ترین طریق سازماندهی نیروهای پرولتاریا، در چارچوب ملی و بر پایه یک آموزش بین المللی آغاز میشود و اینک سیاست عبارتست از بیان مشخص ویژه‌ای از این آموزش (و از جمله جزء سیاسی آن) در این با آن واقعیت اجتماعی در بر تو خصوصیات و حالت تکامل ملی... رابطه میان تئوری و سیاست در دوره بعدی نیز ویژگی غنود را حفظ میکند: تئوری - از لحاظ شکل و مضمون - همچنان فرا ملی، بین المللی است، اما سیاست حزب کمونیست در حالیکه در عمیق ترین مشون، امور و اهداف خود بین المللی

است، قبل از همه همچنان سیاست ملی باقی میماند، زیرا مبارزه سیاسی، علی-ه بورژوازی آن کشور برای حل تضادهای طبقاتی در چارچوب مرزهای ملی و مرزهای دولتهای معاصر، صورت میگیرد. آموزش مارکسیستی - لنینیستی و تجربه مشترک آموزش کمونیستی، که در تئوری متبلور است، حتی امروز نیز در سیاست شکل مشخصی بخود میگیرد... عبارت دیگر، تئوری شالوده و ویژه‌ای است که سیاست بر پایه آن گسترده میشود. سیاست ابزاری است که تئوری از آن طریق با نیروهای مشخص اجتماعی و جنبش خودبخودی کارگری پیوند می‌یابد، تئوری بوسیله سیاست طبقه کارگر را به سطح علم، به سطح عالی خود آگاهی و خودشناسی ارتقاء میدهد... از یک سو تئوری برای سیاست عرصه عمل می‌گشاید. از سوی دیگر، تئوری بدون سیاست نمیتواند به توده‌ها برسد، آنها را در بر گیرد و به نیروی مادی تبدیل شود... در نتیجه، تئوری مارکسیسم - لنینیسم همان نظریه حزب در باره جنبش بطور کلی، از لحظه پیدایش تا اهداف نهائی آن است. نظریه‌ای جهانی که حزب کمونیست را از سایر نیروهای سیاسی که در جنبش کارگری فعالیت میکنند، متمایز میسازد. آنچه در سیاست تصمیم‌گیری و تعیین میشود این است که در لحظه تاریخی مشخص چه کاری باید انجام داد و اینکه تصمیم متخذه چه خدمت موثری به منافع جنبش بطور کلی و منافع حیاتی طبقه کارگر و مبارزه او برای سوسیالیسم میکند... هرگونه ادعا در مورد محدود نمودن تئوری در تنگنای چارچوب ملی و تدوین تئوری خاص برای هر کشور واحد نشانگر آن است که راه خطا برگزیده شده است. هر حزب و ملت به تئوری پراکتیک و سوسیالیسم چیزی از خود می‌افزاید و بدین طریق آن را غنی و تکامل می‌بخشد، اما سوسیالیسم علمی همواره یک تئوری جامع برای تبیین علمی و نو سازی انقلابی سوسیالیستی جامعه بوده است و خواهد بود... در اوضاع پیچیده، سیاستی که از تئوری چشم‌پوشی کند محکوم است که راه خود را کورمال کورمال پیدا کند و این امر بطور اجتناب‌ناپذیر به از دست دادن دورنمای طبقاتی و تاریخی در تحقق بخشیدن به آرمان اجتماعی طبقه کارگر منجر میگردد.^{۵۴}

رفیق نیک آتشین در واژه‌ها می‌گوید: "سیاست یعنی اولاً هدفها و آرمانهایی که یک طبقه اجتماعی در مبارزه برای تامین و حفظ منافع خود تعقیب میکند و ثانیاً روشها و شیوه‌هایی که به کمک آنها این منافع حفظ شده یا به کرسی نشاندن میشود." نکته مهمی که در بررسی سیاست با خط مشی باید بدان توجه داشت اینست که این یا آن سیاست پرولتاریا به خودی خود آن عاملی نیست که بتواند کاملاً نقش و جهت‌گیری طبقه کارگر را نسبت به دیگر اقشار و طبقات خلق بازی کند. تاریخ مبارزات طبقاتی ثابت کرده است که در میان متحدان دراز مدت طبقه کارگر - سوسیال دهمقان کم زمین و بی زمین، نیمه پرولتاریا و زحمتکشان شهر، لایه‌های تحتانی خرده بورژوازی و روشنفکران و کارکنان فکری متعلق به اقشار میانی جامعه عموماً گرایش به تقلید و پذیرش این یا آن سیاست و خط مشی طبقه کارگر در عرصه‌های معین وجود دارد. نمایندگان سیاسی این بخش از جامعه آرمانهای طبقه کارگر را به صورت تخیلی می‌پذیرند و حتی در برخی موارد آتشین مزاج تراز نمایندگان اصیل پرولتاریا - آرابرزیان می‌رانند. بسیاری روشها و شیوه‌های پرولتاریا در مبارزه طبقاتی نیز از جانب این نمایندگان سیاسی به صورت مصلحت‌گرایانه (پراگماتیک) تقلید

میشوند. لیکن از جانب دیگر تاریخ مبارزات طبقاتی به مأمی آموزد که تنها نماینده امیل و پیشاهنگ حقیقی طبقه کارگر است که قادر است این آرمانها و روشها را بصورت علمی و همه جانبه استنتاج کرده و بکار گیرد. البته درحالی که هژمونی سیاست حقیقی پرولتاریا بوسیله پیشاهنگ بر این اقلار و طبقات اعمال گردد، و قادری انسان به مبارزه در راه تأمین سوسیالیسم تضمین میشود لیکن شرایطی که مکان انقلابی در دست این نمایندگان سیاسی باقی بماند، امید به تأمین سوسیالیسم. سرمای بیش نخواهد بود. واضح است که بحث ما درباره شرایطی که خود این نمایندگان سیاسی درک و درک مبارزه به سطح پیشاهنگ پرولتری ارتقاء یابند نیست. آنچه باقی مینماند اینست که پس جدا از ایدئولوژی علمی و تئوری سوسیالیسم علمی که هر دو از غلظتی جهانی و ماوراء ملی برخوردارند، این کدام مقوله است که در عرصه عمل انقلابی در برهه ملی نیز میتواند به روشنی وجه ممیزه طبقه کارگر قرار گیرد؟ نام این مقوله برنامه طبقه کارگر است.

درحالی که خط مشی و سیاست بسیارست اما عمل انقلابی است، برنامه یک نظام تفصیلی همه جانبه و فراگیر تعیین کننده عمل انقلابی میباشد. این عمل همه جانبه و فراگیری تفصیلی برنامه است که امکان تقلید دقیق آنرا از همه دیگر بخشهای جامعه میگیرد. از جانب دیگر، برنامه روشنگر راه درازمدت و تمام و کمال مبارزه پرولتاریا تا مرحله استقرار سوسیالیسم است حال آنکه خط مشی و سیاست میتواند جهت پاسخگویی به این یا آن مقوله یا مرحله تاریخی تنظیم شود. البته برنامه‌های کوتاه مدت و مرحله‌ای به عنوان اجزائی از برنامه کامل طبقه کارگر وجود دارد لیکن این برنامه‌ها تنها متکی و استوار به برنامه کامل این طبقه تنظیم میشوند حال آنکه دیگران به شکل ملحق گرایانه و یا تخیلی آنرا می پذیرند و قادر به دیدن عنصر دورنمای آن که در خدمت تحقق برنامه کامل طبقه کارگر قرار میگیرد نیستند. برنامه شامل مولفه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی است. حال آنکه سیاست تنها بصورت فشرده، اقتصاد را بیان میکند. درحالی که اقتصاد در سیاست پرولتاریا به صورت فشرده بیان میشود، در برنامه بصورت قائم به ذات و تفصیلی مطرح است. برنامه آنچنان نظامی از اهداف و روشها در همه عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی است که چنانچه بصورت همه جانبه به اجرا درآید به ناگزیر به تحقق سوسیالیسم ختم میشود و به همین جهت نیز نمیتواند در همه جوانب خود از طرف نمایندگان سیاسی غیر پرولتری جستجو و پذیرفته شود. به بیان دیگر، برنامه یعنی خط مشی تفصیلی دقیق و همه جانبه و درازمدت و کامل طبقه کارگر در قبال همه معضلات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی که بر سر راه این طبقه برای طی کامل مسیر رسیدن به یک جامعه سوسیالیستی قرار دارد. از اینرو برنامه همه عناصر ایدئولوژی طبقه کارگر را بر شرایط مشخص ملی منطبق کرده و در همه این عرصه‌ها پاسخگوست و از همه آنها یک کل منسجم و موزون و یکپارچه علمی بدیدمی آورد. به همین جهت موزونی و یکپارچگی برنامه است که عدم اجرای هر یک از مولفه‌های آن یا نارسایی جدی در اجرای آنها منجر به بدید آمدن بدیده‌های بحرانی در مسیر ساختن سوسیالیسم میگردد و به همین دلیل است که برنامه را حامل انطباق مارکسیسم-لنینیسم بر شرایط مشخص یک کشور می دانیم. به عبارت دیگر، از آنجا که ایدئولوژی مارکسیسم-

لنینیسم یگانه ایدئولوژی طبقه کارگراست و در عین حال طبقه کارگر یگانه طبقه‌ای است که این ایدئولوژی را دارد، تجلی عملکرد ملی آن که برنامه است، اولاً یگانه و واحد است یعنی طبقه کارگر فقط یک برنامه دارد و ثانیا "وجه تمایز این طبقه در درون خلق است یعنی طبقه کارگر یگانه طبقه‌ای است که این برنامه را تا به آخر می‌پذیرد. دیگر بخشهای جامعه تنها تحت رهبری این طبقه و در اتحاد با آن قدم در راه تحقق این برنامه می‌گذارند.

آنچه تا اینجا بعورت خیلی مختصر و فشرده توضیح داده شد از اهمیت زیادی در درک سه مقوله جنبش طبقه کارگر، جنبش چپ و جنبش کمونیستی و در نهایت، درک قانونمندی‌های وحدت حزبی کمونیستها برخوردار است. هدف از توضیحات بالا این بود که چهار مقوله ایدئولوژی، شعوری، سیاست و برنامه هر یک به تنهایی و در ارتباط با یکدیگر توضیح داده شود و آثار مغرب و ابتدال گرایانسه اپورتونیسیم از ذهن خواننده پاک گردد تا بتوان درک روشنی از سه مقوله جنبش طبقه کارگر، جنبش چپ و جنبش کمونیستی بدست آورد.

دائرة المعارف کبیر شوروی جنبش طبقه کارگر را به این صورت تعریف میکند: "مبارزه طبقه کارگر در راه ریشه کن کردن سرمایه‌داری و بوجود آوردن جامعه کمونیستی، در راه منافع روزمره اقتصادی، سیاسی و فرهنگی طبقه کارگر و برای حقوق و احتیاجات عام دمکراتیک طبقه کارگر. جنبش لیسن المللی طبقه کارگر شامل فعالیت‌های احزاب سیاسی طبقه کارگر، اتحادیه‌ها و سازمان‌های کارگری میشود. منافع اساسی طبقه کارگر در پیگیری‌ترین وجه خود بوسیله احزاب مارکسیست - لنینیست بیان میگردد ۵۵" با توجه به آنچه قبلاً توضیح داده شد میتوان نتیجه گرفت که جنبش طبقه کارگر آن چنانسان جنبشی است که طیف وسیعی از جریان‌اتی که صرفاً "متکی به روانشناسی طبقه کارگرند" الی احزابی که به ایدئولوژی طبقه کارگر وفادارند را در بر میگیرد. جریان‌ات درون جنبش کارگری بسته به اینکه تا چه درجه‌ای متکی به ایدئولوژی طبقه کارگرند، بسه همان نسبت نیز منافع تاریخی و استراتژیک این طبقه را منعکس میکنند. مثلاً برخی اتحادیه‌ها و فعالیت‌های اتحادیه‌ای که تحت رهبری عناصر آگاه پرولترو وابسته بسه احزاب برادر هستند، قادرند مبارزات اقتصادی و روزمره کارگران را در جهت منافع تاریخی این طبقه که همان استقرار جامعه کمونیستی است هدایت کنند. در حالی که برخی دیگر از اتحادیه‌ها در محدوده تنگ منافع روزمره و کوتاه مدت این طبقه و متکی بسه سطح محدود روانشناسی این طبقه عمل میکنند و حتی به زیر رهبری جریان‌ات فرمیسیت یا آنارکوسندیکالیست غیر کارگری کشیده میشوند. پس کاملاً قابل انتظار است که در شرایط تسلط فرهنگ طبقات غیر پرولتری و بویژه فرهنگ سرمایه‌داری، انواع و اقسام انحرافات و مزیبندی‌های ایدئولوژیک به جنبش طبقه کارگر تحمیل شود و وجود داشته باشد. بسیاری از این انحرافات اگرچه ریشه در طبقات دیگر و حتی طبقات ضد پرولتاریا دارند، به عنوان انحرافات درون جنبش کارگری قابل بررسی هستند. وظیفه احزاب برادر در جنبش کارگری این است که این جنبش را از این انحرافات پاک کنند و مجموعه آنرا حول برنامه‌ای که متکی به مارکسیسم - لنینیسم یعنی ایدئولوژی واحد طبقه کارگر تدوین شده است متحد نمایند. در این راه چه بسا که احزاب برادر مجبور

میشوند برای نامین وحدت طبقه کارگر در یک مبارزه خاص و در راه یک هدف معین با دیگر جریانات درون جنبش این طبقه حول سیاستهای معین و در چارچوبهای مشخص به توافق برسند. یک چنین سیاستی کاملاً علمی و مارکسیستی - لنینیستی است و چنانچه به شکل صحیح و دقیق پیاده شود، میتواند از نظر درازمدت به سود طبقه کارگر باشد. انترناسیونال اول خود نمونه بارزی از کاربرد این سیاست از طرف مارکس و انگلس بود و در نهایت منجر به انقراض و طرفداران تحرافات پر قدرتی چون آنا رشیسم از درون صفوف آن گشت. پس میبینیم که تفاوت میان جنبش طبقه کارگر و جنبش کمونیستی در این است که جنبش کمونیستی متکی بر ایدئولوژی علمی و واحد مارکسیسم - لنینیسم و تبلور علمی آن که برنامه طبقه کارگر است متقدم میشود حال آنکه جنبش طبقه کارگر مفهوم گسترده تر و فراگیرتری است که بالنتیجه معیارهای بازتری را نیز بدنبال می آورد. این معیارها لزوماً به چارچوب ایدئولوژی محدود نمیگردد و در سطح روانشناسی اجتماعی طبقه کارگر باقی میماند لیکن در پروسه تکامل تاریخی جنبش این طبقه مداوماً "ارتقاء" یافته و به حدایدئولوژی نزدیک و نزدیکتر می گردد. به همین دلیل است که اصل استقلال مبارزه سندیکا پس و خلعت غیر ایدئولوژیک آن به رسمیت شناخته میشود ولی از طرف دیگر مبارزه سندیکا پس در چارچوب اقتضای روزمره زندانی نمیشود و این امکان را میباید که به سطح شعارهای جنبش کمونیستی تکامل یابد. از طرف دیگر همه آن مرزبندیها و انحرافات موجود در جنبش طبقه کارگر در همان محدوده باقی می ماند و به درون جنبش کمونیستی راه نمی یابد. بسیار اهمیت دارد که درک کنیم که اگرچه در مواردی تزلزل و انحراف یا مرزبندی به جنبش کمونیستی تحمیل شود، از طرف این جنبش پذیرفته نشده و به رسمیت شناخته نمیشود و در اسرع وقت با مبارزه پیگیر و متحد کمونیستها طرفداری میشود. حال آنکه در مورد جنبش کارگری وضع به این منوال نیست. در حالی که سیاستهای حزب کمونیست هیچگاه بر مبنای موجودیت فراکسیونها به رسمیت شناختن آنها و یا مصالحه با انحرافات اپورتونیستی ریخته نمیشود، ولی در درون جنبش طبقه کارگر در بسیاری موارد حزب کمونیست در فعلیتهای مختلف خود مثل فعالیت سندیکا پس، سیاستهای متناسب با واقعیت وجودی فراکسیونهای مختلف در سندیکا و سازمانهای مختلف کارگری در کل جنبش طبقه کارگر و مصالحه های معین با آنها را اتخاذ و دنبال میکند. به همین دلیل است که معتقدیم دو حزب برادر در یک کشور نمیتواند وجود داشته باشد و باید در حالت خاص پیدایش آنها به وحدت برسند، احزاب ثانویه محکوم اند و فراکسیون پذیرفته نمیشود حال آنکه در درون جنبش کارگری، وجود مبنی سازمانهای مختلف عامل مهمی در تدوین سیاست احزاب برادر است و خود این احزاب دست به ایجاد فراکسیون حزبی در اتحادیه ها می زنند و تحمیل وحدت تشکیلاتی برجریانات درون جنبش کارگری که هنوز معیارهای مشخص جنبش کمونیستی را حائز نشده اند انحلال طلبانه است.

در مورد جنبش چپ، یک نمونه برخورد روشن و علمی به مسئله را میتوان در سنسند کردهمایی احزاب برادر آمریکا لاتین در سال ۱۹۷۵ مشاهده کرد. در این سند آمده است: "اتحاد نیروهای فدا مپریالیست ضروریست اما لازم ترازان اتحاد میان نیروهای چپ است. تاثیر جهانی اندیشه های سوسیالیستی، پی آمد پیروزی های بازگشت ناپذیر اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی اروپا و آسیا، همچنین پیشرفت مداوم اقتصادی،

سیاسی و اجتماعی کوبا، گسترش تئوژی مارکسیسم - لنینیسم به عنوان تنها نیروی قادر به حل و فصل مسائلی که بر سر راه جامعه قرار میگیرد، و فعالیت‌های احزاب کمونیست - همه اینها در آمریکا لاتین در کنار احزاب کمونیست و سازمان‌های سوسیالیست سنتی - منجر به پیدایش جریان‌های مختلف شد که برخی از آنان خود را سازمان‌های مارکسیست - لنینیست می‌دانند و سوسیالیزم را بعنوان هدف مبارزاتشان اعلام میکنند. احزاب کمونیست اختلاف خود را با این جریان‌ها پنهان نمیکنند، ولی تفاوت میان دیدگاه‌های اشتباه را با عملکردهای محکوم ما جراحی‌ها، تشخیص میدهند. هیچ جنبشی که مواضع ضد کمونیستی یا شوروی ستیزانه داشته باشد دست چپی بینه حساب نمی‌آید. از اینرو کمونیست‌ها می‌گویند آنها را که یک چنین مواضعی دارند منفرست - نما بیند. احزاب کمونیست که با افتخار خود را نمایندگان امیل سوسیالیسم در آمریکا لاتین میدانند، آماده اند در مبارزه همراه با همه آنان که جدا "اهداف مشترکی را دنبال میکنند شرکت جویند... بحث با جنبش چپ باید همیشه در جهت اتحاد به پیش برده شود و سطح اتحاد را بر مبنای اصول و اهداف مشترک و بر اساس تاکتیک‌های متناسب با شرایط و اوضاع مبارزه مشترک ارتقاء دهد. تا کمونیست‌ها نسبت به درستی مواضع خود اطمینان داریم و آماده ایم که گفتگوهای لازم را بر اساس احترام متقابل به پیش ببریم تا توده‌های زحمتکش به ماهیت مسائل آگاه شوند. این در راه تحلیل کامل و روشن مواضع همه طرف‌ها با مبارزه در راه اتحاد بیشتر جنبش چپ‌ها را ایجاد نمیکنند. تا کمونیست‌های آمریکا لاتین خواستار روض و تحلیل بوده و آماده‌گی خود را برای چیره شدن بر سر تها هم‌ها به منظور تأمین اتحاد عمل اعلام میداریم ۵۶"

جنبش چپ‌ها را "یک مقوله سیاسی است و طبیعتاً" به جریان‌ها و سازمان‌های سیاسی اطلاق میشود و در چارچوب عنبر ذهنی انقلاب میگنجد. مفهوم جنبش چپ تا بعضی از شرایط تاریخی جهان‌هاست. مثلاً "در دوران ما قبل مارکسیسم، برخی جناح‌های بورژوازی دمکرات نیز در این چارچوب می‌گنجیدند. بطور مثال، مارکس از لحاظ طبقاتی جریان‌های هگلی‌های چپ را در چارچوب بورژوازی ارزیابی میکرد. با تحول مفهوم دوران‌های تاریخی، مفهوم جنبش چپ نیز دچار تحول شده است. در عصر ما بودی سرمایه‌داری و گذار به سوسیالیسم، یعنی در عصر تاریخی فعلی که مضمون تکامل تاریخی جهان را مبارزه میان دو نظام سرمایه‌داری و سوسیالیسم تعیین میکند، جنبش چپ به آن جریان‌ها اطلاق میشود که اولاً "در مبارزه میان دو نظام سرمایه‌داری و سوسیالیسم دارای سمت‌گیری سوسیالیستی باشند و ثانیاً "موجودیت و نقش اردوی انقلاب جهانی را با لئنیسم و کمابیش به رسمیت بشناسند. به همین دلیل، نیروی چپ آن نیروی است که ضد کمونیست و ضد سوسیالیسم واقعاً موجود نباشد و بخصوص چون اتحاد شوروی نقش تعیین‌کننده‌ای در مقابله با خطر تهدیدکننده جنگ گرما هسته‌ای از جانب سرمایه‌داری انحصاری جهانی به عهده داشته و پیشرفته‌ترین جامعه عصر حاضر است، یک نیروی چپ نمیتواند شوروی ستیز باشد زیرا در غیر اینصورت، با نقی جنبش کمونیستی و سوسیالیسم واقعاً موجود در راس آن اتحاد شوروی، عملاً "همسویا اردوی ضد انقلاب جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا قرار میگیرد و طبعاً "نمیتواند در آرایش نیروهای انقلاب و ضد انقلاب عصر ما جهت‌گیری روشن داشته باشد. ما ثوابت‌ها نمونه بارزی از جریان‌ها هستند که اگر چه به ظاهر

شعارهای سوسیالیستی میدهند و خود را " چپ " می نمایند، لیکن به هیچوجه در درون جنبش چپ ارزیابی نمیشوند. به همین علت به ماژوریتها مفت " چپ " ناماطلاق میشود.

اما اگر از " چپ " نماها بگذریم، نیروهای واقعاً چپ انقلابی را میتوان به دو دسته تقسیم کرد. دسته اول چپ اصیل است و نیروهای چپ اصیل نیروهای هستند که پیگیرترین برنامه و سیاست را در قبال آرمانها و اهداف جنبش چپ دنبال میکنند. تنها نیروهای در چارچوب چپ اصیل می گنجد که در درون جنبش کمونیستی ارزیابی شوند. پس چپ اصیل دارای معیار ایدئولوژیک نیز هست. لیکن معیارهای جنبش چپ به تنگی معیارهای جنبش کمونیستی نیست. برخی نیروهای چپ روغیره نیز که سمت گیری سوسیالیستی دارند و روابط خود را بر اساس احترام متقابل همکاری با جنبش کمونیستی تنظیم میکنند در این چارچوب می گنجد. در مجموع میتوان گفت که چارچوب جنبش چپ رانه ایدئولوژی بلکه سیاست تعیین میکند. باید توجه داشت که حتی ضروری نیست که نیرویی حتماً " ادعای پذیرش مارکسیسم - لنینیسم را داشته باشد تا چپ به حساب آید. نیروهای غیر مارکسیستی و حتی مذهبی نیز میتوانند به عنوان نیروی چپ ارزیابی شوند لیکن نباید فد سوسیالیسم یا شده. در کشور ما نیز میتوان برخی جریانها درون جنبش مسلمانان انقلابی را به عنوان نیروهای چپ ارزیابی کرد. در سنده احزاب برادر آمریکای لاتین در ۱۹۷۵ آمده است: " بهشکرا نه آگاهی روبه رشد کارگران و کشاورزان، رادیکالیزه شدن گروههای مختلف اقشار میانی، ورود اقشار وسیع مسیحی به مبارزه نیروهای چپ و ... بحران سلطه امپریالیسم در طی سالهای اخیر حادث شده است ^{۵۷} البته روشن است که نیروهای که در عین حال اعلام اعتقاد به مارکسیسم - لنینیسم میکنند به جنبش کمونیستی نزدیکتر اند و زمینه های همکاری و اتحاد عمل وسیعتری با آنان فراهم است.

نکته مهم اینست که چون جنبش چپ با ایدئولوژی طبقه کارگر محدود نمیشود، در درون آن میان کمونیستها و دیگر نیروها مرز بندی وجود دارد و حتی این مرز بندی میان خود نیروهای که در جنبش کمونیستی قرار نمیگیرند نیز موجود است. در نتیجه مسئله وحدت تشکیلاتی (حزبی) تنها در درون جنبش کمونیستی مطرح است ولی در جنبش چپ مقوله اتحاد و اتحاد عمل طرح میشود. البته کمونیستها همیشه میکوشند نیروهای چپ مستعد را به سطح جنبش کمونیستی ارتقاء داده و جذب کنند و زمانی که معیارهای لازم حاصل آمد، در جهت جذب تشکیلاتی و وحدت حزبی با آنان نیز اقدام و رزند لیکن هدف کمونیستها انفرادی و طرفداری از نیروهای انقلابی چپ نیست اگر چه اختلافات میان خود و آنان را با وضوح کامل به نوده ها توضیح داده و در جهت اصلاح این نیروها حرکت میکنند. کمونیستها همیشه در مقابل این گرایش نیروهای چپ که میکوشند انحرافات خود نسبت به سیاست اصیل پرولتری را به درون طوف جنبش کمونیستی تحمیل و تزریق کنند قاطعانه و مبارزه جویند. مقاومت میکنند زیرا این گرایش نیروهای چپ ناقصا اصل شناسایی و احترام متقابل میان آنان و جنبش اصیل کمونیستی است.

حزب توده ایران در طول تاریخ بر فراز و نشیب خود از پرچم مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری در میهن ما پاس داشته و بگواه تاریخ جنبش کمونیستی

مینهن و تاریخ جنبش جهانی کمونیستی ، عضو شاخسته خانواده فرورآفرین احزاب برادر
 بوده است . حزب توده ایران ، یعنی حزب برادر کشورما ، در طول زندگی خود یکبار
 دست به وحدت حزبی با فرقه دمکرات آذربایجان زده است و در عین حال همیشه خواستار
 نزدیکی و برقراری روابط اصولی متکی بر همکاری و احترام متقابل میان خود و دیگر
 جریانات جنبش چپ ایران بوده است . اسناد حزب توده ایران حاوی مطالب بیشماری
 در این جهت برای نزدیکی با مجاهدین خلق در آن دورانی که رهبری آن به منافع انقلاب
 و مردم مومن بود و قدم در راه غیانت به خلق و انقلاب نهاده بود می باشد . جریان
 موسوم به راه کارگرنیز در مقاطعی از ابتدای پیدایش خود در نمایش یک جریان وابسته
 به جنبش چپ انقلابی را با حفظ انحرافات خاص خود نشان میداد . در این مورد نیز حزب
 برادر کشورما از کوشش در جهت خط مشی اتحاد نیروهای چپ فروگذار نکرد . لیکن
 مهمترین روندی که در این عرصه قابل مطالعه و دقت است پیرو جنبش فدائیان خلق
 می باشد . در اینجا قلم ارائه تحلیلی دقیق از تاریخ جنبش فدائیان خلق و کنش و واکنش
 آن با جنبش کمونیستی ایران را نداریم و اصولاً این مهم را نه در توان خود و نه در
 محدوده مسئولیت خود می دانیم . تنها حزب و سازمانی میتوانست اظهار نظر لازم را در
 این مورد بنماید . آنچه از اسناد مدون برخورد حزب و سازمان به این روند تاریخی
 چندین ساله برمی آید اینست که حزب توده ایران در عین مرزبندی قاطع با انحرافات
 ناسیونالیستی و آوانتوریستی ، شی چریکی غالب بر جنبش فدائیان ، در مقاطع زمانی
 مختلف کوشیده است زمینه های اتحاد عمل با فدائیان خلق را بوجود آورده و گسترش دهد .
 تاریخ جنبش فدائیان خلق نیز نشان میدهد که این جنبش ریشه در جنبش انقلابی چپ
 ایران داشته و یک مسیر پرپیچ و خم و طولانی نزدیکی به جنبش کمونیستی ایران و جهان
 را پیموده است . گذشته فدائیان خلق بیشک در درون جنبش انقلابی چپ قابل ارزیابی
 است و نماینده گرایش چپ روانه میباشد . آنچه اهمیت دارد اینست که مسیر زندگی
 جنبش فدائیان خلق نمایانگر پیرومای فرورآفرین و کم نظیر در جهان است . اگرچه این
 مسیر پیچ و خم های زیادی را از سر گذرانده ، لیکن مضمون آن نزدیکی و پیوستن به جنبش
 کمونیستی ایران و جهان بوده است و به این دلیل ، کم نظیر و فرورآفرین است که جز
 در محدوده ای از آن که طی انشعابات گروه های اشرف و اقلیت و هلیل رودی - کشتگر
 در این راه بازماندند ، بخش عمده آن در قالب مجموعه سازمان به جنبش کمونیستی
 ایران و جهان پیوست . امروز در این حقیقت هیچ شکی نیست که سازمان فدائیان خلق
 ایران (اکثریت) یک گردان رزمنده از پیروان سوسیالیسم علمی در ایران بوده که
 پرچم مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری را بردوش میکشید .

در این پیرویه ، پلنوم های کمیته مرکزی سازمان هر یک نقاط عطف بزرگی را بسط
 ثبت رسانده اند . اولین پلنوم سازمان پرده مشی چریکی را در تاریخ جنبش فدائیان خلق
 به ثبت رساند . دومین پلنوم با طرح ضرورت مطالعه و بحث حول اسناد جنبش جهانی
 کمونیستی ، عرصه نوینی را بر روی نیروهای سازمان گشود . پلنوم اسفندماه توانست
 پذیرش اسناد جنبش جهانی و وفاداری به اصول انترناسیونالیسم پرولتری را در سازمان
 تثبیت کند . لیکن هنوز طرح شعار "تشکیل حزب" که میراث توهمات ما کونیستی در زندگی
 سازمان و دارای مضمون نظریه احزاب ثانویه بود ، چون نقطه تاریکی در افق روشن و گرم بخش

تشبیت اصول انترناسیونالیسم پرولتری و مضامین پذیرفته شده جنبش جهانی کمونیستی در سازمان باقی بود. از آنجا که هنوز با مسئله احزاب ثانویه در سازمان و استناد رسمی آن مرزبندی روشنی انجام نگرفته بود، امکان حیات برای جریان مغرب و توطئه گری معتقد به این شعار نظریه در صفوف فدائیان خلق (اکثریت) مهیا بود. در این رابطه ما نوره‌های گروه کشتگر - هلیل رودی در مخالفت با پلنوم اسفند و در همین حال پذیرش نهایی آن کاملاً قابل درک است زیرا این پلنوم از یکسو آینده تیره و تاریکی برای این جریان رسم مینمود ولی از دیگر سو شرایط حیات آشفته را قطع نمیکرد. پلنوم مراد با طرح روشن و واضح شعار وحدت، انگشت بر این شرایط حیات می‌گذازد. به همین دلیل این جریان برای مقاومت در مقابل پلنوم مراد در انداختن و کف بردن فریاد اعتراض سرداد. بلاخره پلنوم آنوما ۱۳۶۰ با اتخاذ موضعی قاطع و روشن، طرد همه جانبه آخرین پایگاه نظریه احزاب ثانویه را در سازمان رسمیت بخشید.

ما قبلاً در مورد پرده پوشی های زیرکانه باند کشتگر - هلیل رودی پیرامون انگیزه و زمان بوجود آمدن حزب ثانویه هندوستان، یعنی "حزب کمونیست (مارکسیست)" اشاره‌هایی داشتیم. در اینجا علاقمندیم پرده از روی حقیقتی که این گروه تا به این اندازه در پرده پوشی آن کوشیده‌اند برکشیم. واقعیت اینست که این حزب در سال ۱۹۶۴ درست در مقطع موقع‌گیری قاطع حزب کمونیست هندوستان در قبال نظریه احزاب ثانویه رهبری حزب کمونیست چین و مقاومت آن در مقابل موج ماژوشیستی سالهای دهه شصت میلادی پرچم انشعاب و سازمان شکنی را در مقابل حزب کمونیست هندوستان بلند کرد. گروه هلیل رودی - کشتگر هم در مقطع موج پلورالیستی در سالهای دهه هشتاد میلادی و درست در عکس العمل به تصمیمات تاریخی پلنوم مراد که دارای مضمونی ضد احزاب ثانویه بود بیانییه انشعاب خود را انتشار دادند. لیکن مسئله به همینجا ختم نمیشود. باند هلیل رودی - کشتگر تنها از جنس و ماهیت احزاب ثانویه نبوده بلکه شاگرد خلف مکتب حزب ثانویه هندوستان است. آنان بسیاری از تاکتیکها و شگردهای توطئه‌گرانه و سازمان شکنانه خود را مستقیماً از اعمال این حزب کپی برداشته‌اند. برای اینکه مسئله را روشن کنیم به سال ۱۹۶۴ بازمی‌گردیم. در بیانییه‌ای که در نشریه "عصر جدید" ارگان حزب کمونیست هندوستان تحت عنوان "در جهت یک کنفرانس بین‌المللی کمونیستی" انتشار یافته است، شورای کشوری حزب کمونیست هندوستان در تاریخ ۱۵ آوریل ۱۹۶۴ نوشت: "شورای کشوری حزب کمونیست هندوستان مرحله جدیدی از جدال و برخورد علنی در جنبش جهانی کمونیستی را که بدنبال دعوت علنی رهبری حزب کمونیست چین در مقاله روزانه روزانه خلق و هونگی (پرچم سرخ) در چهارم فوریه ۱۹۶۴ برای سازماندهی انشعاب در احزاب کارگری و کمونیستی مطرح نموده‌است، با نگرانی عمیق مورد توجه قرار میدهد... آنان فعالیتهای انشعاب‌گرا را خود را به سازمانهای بزرگ جهانی مربوط به طبع، کار، زنان، جوانان و همبستگی آفریقا و آسیا گسترش میدهند. آنان علناً "سازماندهی احزاب کارگری و کمونیست رقیب را در عده‌ای از کشورهای از جمله کشور ما تشویق کرده و بیشرمانه در امور احزاب برادر برای اعمال خط خود بر آنان دخالت میکنند... شورای کشوری حزب کمونیست هندوستان قطعاً به پیشین خود در راه برگزاری یک کنفرانس جهانی از احزاب کارگری و کمونیست در اولین فرصت ممکن را تحریر میکند... ۵۸"

گروه انشعابی که عملاً "ازمدتها پیش حرکات توطئه گرانه و سازمان شکنانه خود را در میان صفوف حزب کمونیست هندوستان آغاز کرده بود به دنبال طرح اتخاذ این موضع گیری در اجلاس شورای کشوری انشعاب کرد و ۲۲ تن از اعضای شورای کشوری که وابسته به فراکسیون انشعابی بودند اجلاس را ترک کردند. درقبال این انشعاب ، حزب کمونیست هندوستان بیانیهای تحت عنوان " تاریخ هرگز آنان را نخواهد بخشید" ^{۱۵۹} منتشر نمود. برای آشنائی خواننده با شگردهایی که فراکسیون انشعابی در حزب کمونیست بکار گرفت و باند کشتگر - هلیل رودی با او موختن از این فراکسیون آنها را در ایران مورد استفاده قرار داد، برخی از آنها را نقل می کنیم :

مهمترین نکاتی که درقبال توطئه منتشرکنندگان بیانیه ۱۶ آذرماه باید مدنظر قرار داده شود اینست که اولاً " این گروه ازمدتها قبل در سازمان دست به توطئه و فراکسیون سازی زده بودو ثانیاً " حرکت آنان جدا از مسائل جهانی نیست و تمام آنچه تا بحال گفته شد برای روشن شدن نکته دوم بوده است. در این باره دربیانیه حزب کمونیست هندوستان درقبال انشعابیون میخوانیم : " این ۲۲ رفیق با ترک اجلاس و در بیانیات متعاقب آن خود را در خارج از چارچوب حزب قرار داده اند. آنان حقوق خود را به عنوان اعضای حزب کمونیست هندوستان از دست داده اند ... در این رابطه خوب است برخی حقایق سرسخت را درگذشته و حال مدنظر داشت. اولاً این نخستین بار نیست که همین گروه " چپ " در تاریخ حزب به تاکتیک ضد حزبی با جفواهای از طریق تهدید به ترک اجلاس و انشعاب متوسل میشود. واضحترین مثال آن درکنگره سال ۱۹۶۱ حزب در ویجا پلادا بود که وقتی خود را در اقلیت دیدند، این رهبران " چپ " و پیراوانشان تهدید به ترک کنگره کردند مگر آنکه تعدادی بیشتر از آنکه قانوناً " میتوانستند در شورای کشوری جدید نماینده داشته باشند... ثانیاً " ، شورای کشوری در وظیفه خود تصور کرده بود اگر اعمال آشوبگرانه اخیر گروه بکتاریست چپ را در چارچوب بین المللی مناسب آن افشا نمی نمود یعنی نه بعنوان واقعه منفرد، نه بعنوان یک انطباق تصادفی ، بلکه بعنوان جزئی جدایی ناپذیر حرکت جهانی در جهت تقسیم و ایجاد انشعاب در بیشترین تعداد احزاب کمونیست در جهان . (همانجا)

باند هلیل رودی - کشتگر مداوماً " تبلیغ کرده و میکنند که کمیته مرکزی سازمان آنان را تک تک و گروه گروه اخراج کرده و به این ترتیب آنان را در اقلیت قرار داده بود. در این باره در بکارگیری همین شگرد از جانب فراکسیون انشعابی دربیانیه حزب کمونیست هندوستان میخوانیم : " بنا بر گفته جدایی طلبان ، اکثریت مقابل آنان در شورای کشوری نتیجه شامی " بحران " اکتبر - نوامبر ۱۹۶۲ بود یعنی اعلام حالت فوق العاده و بازداشت شماره بزرگی از رفقا . بیش از این نمیتوان حقیقت را وارونه جلوه داد. " بحرانی " که بوسیله رهبران " چپ " تا این اندازه دیپلماتیک به آن اشاره میشود البته بحرانی بوده که بخاطر تجاوز چین حاصل شد. زمانی که اجلاس شورای کشوری در سال ۱۹۶۲ منعقد گشت تا تجاوز را محکوم کرده و موضع مریخ خود را برای دفاع ملی اعلام کند، حتی یک بازداشت انجام نگرفته بود. قطبنا مه شورای کشوری زمانی که این جدایی طلبان حضور داشتند و هیچ یک از آنان بازداشت نشده بود پس از مذاکره و مباحثه کامل بوسیله اکثریت قاطع به تمویب رسید. پس چگونه میتوان ادعا

کرد با خلقین نمود که اکثریت مزبور یک اکثریت احمیل نبوده است؟ (همانجا) "
 یاند کشتگر - هلیل رودی مدعی آنکه جلوی شرکت آنان در بحث درون سازمانی،
 گرفته شده بود. آنان ادعا میکنند که مقاله‌ای را که برای انتشار درونی تدارک
 دیده بودند کمیته مرکزی منتشر نکرده است اما هیچگاه نمیگویند که آنان مقاله
 را در اختیار کمیته مرکزی گذارده بودند و کمیته مرکزی در صدد انتشار درونی آن بوده
 است ولی خود آنان مقاله را از مسئول مربوطه به بهانه تصحیح پس میگیرند و در مقابل
 رجوع مکرر مسئول، مسئله را چندین بار به عقب می‌اندازند زیرا در تمام این مدت
 بطور مخفیانه مطالبی را در میان برخی اعضا پخش میکردند. در همین مورد در بیانیه
 حزب کمونیست هندوستان آمده است: "ولی یک مخدوش کردن بیشمارانه دیگر در بیانیه
 جدایی طلبان چپ به ادعای آنان پیرامون رد پیشنهادشان برای "سازماندهی بحث
 درون حزبی" و "ابجاد شرایط لازم برای انعقاد کنگره حزب" از جانب شورای کشوری
 اشاره دارد. آنان مدعی اند که این امر باعث شده است که در همکاری در جهت حل
 مسائل درون حزبی شرکت نجویند. این ادعا احتمالاً به مذاکراتی که در اجلاس
 اکتبر ۱۹۶۳ شورای کشوری پیرامون سندی که بوسنله رفیق بسا واپونیا و ۱۶ نفر دیگر
 تحت عنوان "آشوب خطرناک و انشعاب حزب - چگونه از مصیبت پیشگیری کنیم؟" اشاره
 دارد. این سند که به طرق مخفی در خارج از شورای کشوری نیز پخش گشت بوسنله رفیق
 دانگ به نمایندگی از طرف دبیرخانه پاسخ داده شد و هر دو سند بعداً "به چاپ رسید.
 در خود اجلاس، شورا موافقت کرد که درباره همه مسائل مورد اختلاف زمینه بحث را باز
 کند، برای کنگره حزبی آماده کرده و نامزدهای گروه اقلیت را در این کار دخالت
 دهد. شورای کشوری موافقت کرد که کنگره ولی عقب‌اندازد اگرچه از موعد آن گذشته
 بود تا اینکه رفقای زندانی آزاد شوند. کمیته اجرایی مرکزی یک کمیسیون را برای
 آماده نمودن اسناد کنگره انتخاب کرد که در آن رفقا م- بسا واپونیا، نامبودیریبباد،
 جیوتی باسو، و پ-رامامورتی شرکت داشتند. وقتی که اجلاس کمیسیون فراخوانده شد،
 این رفقا اجلاس را با یکوت کردند و بعداً "کنفرانس خود را تشکیل دادند. چرا این
 پیشنهادات بوسنله "چپها" رد شد؟ دیگر چه چیز میخواستند؟ آنان امروز خود را به
 عنوان قهرمانان وحدت حزبی معرفی میکنند که بوسنله اعمال "فدمکراتیک" به
 خارج از حزب زانده شده‌اند. اما حقیقتاً مزاین است که آنان در تمام مدت مصمم
 بودند اصول اساسی سازمان حزبی و اتوریته و انضباط شورای کشوری را به ریشخند
 گیرند و فعالیت خود را به صورت یک حزب رقیب در داخل حزب ادامه دهند. (همانجا) " این
 مطالب برده از روی بسیاری تاکتیکهای یاند هلیل رودی - کشتگر از قبیل داد و فریاد
 پیرامون ضرورت بحث درونی برای آماده شدن جهت کنگره، پس ندادن مقاله خودشان
 به رفیق مسئول مربوطه، رد کردن پیشنهادات متعدد کمیته مرکزی، نپذیرفتن تنها
 شرط منطقی ساده کمیته مرکزی برای کنگره، طرح شعارهای وحدت طلبانه "اصول
 در جهت سنگ اندازی در راه وحدت و اشک تماشای ریختن برای آن، انتشار مخفیانه
 برشنامه‌ها و نوشته‌ها در درون سازمان، و ... برمی دارد.

کمیته برداری از اعمال فراکسیونیتها در هندوستان و درس آموزی از شگردهای
 آنان به اینجا ختم نمیشود. بیانیه حزب کمونیست هندوستان ادامه میدهد: "رهبران

"چپ" هم اکنون فلنا " راه آینده خود را اعلام کرده اند. بطور خلاصه میتوان آنسرا سازماندهی یک شورش علنی بوسیله اعضاء و واحدهای حزبی بر علیه شورای کشوری و خط مشی پذیرفته شده حزب و آماده شدن جهت تشکیل کنگره سراسری خود که بی پروا یا نه آن را " هفتمین کنگره حزب کمونیست هندوستان " می نامند اعلام کرد. آنان تصمیم گرفته اند اسناد خود را بخش کرده و اجلاسی از " نمایندگان اعضای حزبی از سراسر هندوستان " پس از دو ماه برگزار کنند. این تصمیم و دیگر تصمیمات در کنفرانس جدا بی طلبیان که به اعتراف بیانیه خودشان از دوم تا نهم آوریل در دهلی برگزار گشته اتخاذ شده است. پیش نویس " برنامه " و دیگر اسناد برای اعضای حزبی که بطور خاص از ایالات و نواحی مختلف به این کنفرانس دعوت شده اند صادر گشته و مورد بحث واقع شده است. بروشنی یک حزب رقیب - بجز تا بلو آن - علنا ساخته شده است. و هنوز سازمان دهندگان آن در آخرین لحظات " پیشنها داتی " پیش روی شورای کشوری قرار میدهند که به قیمت همکاری آنان پذیرفته شود. این هیچ چیز بجز آخرین کوشش مذبحانیه برای دیکته کردن مسائل به اکثریت نیست. شورای کشوری آرزومند است روشن سازد که همیشه آماده و علاقمند است که همه راهها را برای برقراری دوباره وحدت حزبی در هر مرحله ای امتحان کند. اما تا زمانی که جدایی طلبیان بدون قید و شرط نپذیرند کسبه مراکز رقیب و ثانویه حزبی را تعطیل کنند و بدون درنگ اتوریته شورای کشوری را نپذیرند، چگونه وحدت میتواند برقرار گردد. (همانجا) . باند کشتگر - هلیل رودی تنها اقدام به سرقت نام سازمان و ارگان سراسری آن نکرده اند بلکه حتی تشکیل کنفرانسهای مخفی از عده انگشت شماری از اعضای کمیته های ایالتی و " نمایندگان " برخی اعضای سازمان آنها در زمانی که هنوز در درون سازمان بصری بردند و علنا " و رسا " انشعاب نکرده بودند را نیز از دوستان هندی خود آموخته اند. و بالاخره بیانیه حزب کمونیست هندوستان ادامه میدهد: " تاریخ هرگز آنان را برای جنایت انشعاب در حزبی که دهها هزار انقلابی شجاع و کارگزار خود گذشته به قیمت جان خود و فداکاریهای بی مانند برپا ساخته اند، حزبی که امید میلیونها زحمتکش هندوستان است نخواهد بخشید. (همانجا)"

ما در این فصل کوشیدیم یکا یک پایه های اصلی نظرات باند توطئه گر هلیل رودی - کشتگر را به خواننده معرفی کنیم و سپس نشان دهیم که چنانچه پرده غبار کم تجربگی و عدم اطلاع از تئوریا و موازین پذیرفته شده جنبش جهانی کمونیستی را از روی آنها به کناری زنیم، کلیه این پایه های اصلی تا چه اندازه پوسیده و ورشکسته است. این جریان ادعای خود را پیرامون تئوری جنبشهای رهائی بخش ملی به شیوه های غیر علمی رله تیویستی و استنتاجات آکسیوما تیک ذهنی بنا کرده است. دیدگاه آنها در مورد وحدت حزبی و موازین جنبش جهانی کمونیستی کاملاً " ورشکسته و کپی برداری از نظریه احزاب ثانویه دهه شصت میلادی بوده و بر تحریف تاریخ جنبش جهانی کمونیستی بنا شده است. زاویه بر غورد پلورا لیستی آنها به تئوری و عمل جنبش کمونیستی همزاد کمونیسم اروپائی است البته در قالب آسیایی - ایرانی آن. این جریان در سرقت نام سازمان شکست بزرگی را متحمل گشته و با برسمیت شناخته شدن بیانیه مشترک از طرف جنبش جهانی کمونیستی و نام کمیته مرکزی سازمان در پی آن به بن بست رسیده است. و در نهایت

این جریان حتی شگردها و تاکتیک های توطئه خود را نیز از دیگر احزاب ثانویه کپی برداری کرده و این حقیقت را لاپوشانی میکند. اینها همگی نمایانگر اوج ورشکستگی لجنزاری است که گروهی عناصر ساده دل با کشیده شدن بدنیا ل این باند رهسپار آتند. ما در ابتدا گفتیم وهم اکنون نیز ترمیح میکنیم که این عاقبت ناگزیر آن جریان سی است که میکوشد با توسل به توطئه و دروغ و تهمت در مقابل جنبش اصیل کمونیستی قدا علم کند .

ما نیز به نظر حزب کمونیست هندوستان معتقدیم که " تاریخ هرگز انسان را نخواهد بخشید " و با ایمان به این حقیقت ، ثابت قدم در راه خدمت به طبقه کارگر ایران به پیش می رویم . نه سازمان را ونه حزب را ارثیه هیچکس نمی دانیم و معتقدیم آنکس که نام وارگان سازمان را به سرعت ببرد و بکوشد پرچم پیشاهنگی پرولتاریا را از دست حزب خارج سازد ، ستاره افتخار و ایمان طبقه کارگر را می دزدد و بیشک هر آنکس که در این راه قدم گذارد نمیبی جز شکست مفتضحانه در پهنه تاریخ افتخار آفرین جنبش کارگری و کمونیستی جهان و میهنمان را از آن خود خواهد ساخت . ما بسوی افق روشن وحدت ره می سپاریم . بگذار نمل شیران شوزهی جنگل سیاهکل که در گهواره خون و آتش چشم به جهان گشودند بدنیا ل کسب دانش و تجربه کمونیستی با پلنگان رزم دیده ای که نژاد از کمینترن می برند درهم آمیزند . بگذار در این میان روبهان و پییر گفتاران هر آنچه خشم در سینه دارند مذبحخانه سدهند . ما را از آن با کسی نیست .

توضیحات

- (1) نگارنده برای اولین بار کاربرد این واژه را برای توضیح دوران در آثار رفیق طبری مشاهده کرده است.
- (2) *AUGUST BEBEL* از بنیانگذاران حزب سوسیال دمکرات آلمان بود. برعکس مرسوم و جنبش کارگری این کشور در قرن نوزدهم و دوستان نزدیک مارکس و انگلس و رهبر جناح مخالف رایشتاک
- (3) *AUGUST VOSJ*
- (4) *V.I. LENIN, COLLECTED WORKS, Vol.20, p.289*
- (5) *V.I. LENIN, COLLECTED WORKS, 1977, Vol.30, p.293*
- (6) *V.I. LENIN, COLLECTED WORKS, Vol.30, p.326*
- (7) *STRATEGY OF ADAPTATION* استراتژی سازگاری یعنی کوشش امپریالیسم برای انطباق پذیر ساختن روابط تولیدیه کمک معیارهای انحصاری - دولتی برای به خدمت درآوردن انقلاب علمی زینتی در جهت منافع سرمایه بزرگ و تخفیف خیزشهای نتیجه شده از پیشرفت علمی و فنی در جامعه سرمایه داری. این استراتژی دارای پنج مولفه است: ۱- تحریک پیشرفت علمی و فنی سه توسط دولت ۲- سیاست جذب بحرانهای داری ۳- آدام سرمایه ۴- نواستعمار ۵- فساد جنبش طبقه کارگر
- (8) *M.I. BASMANOV, B.M. LEIBZON, THE REVOLUTIONARY VANGUARD, Progress Publishers, Moscow, 1977, p.288*
- (9) *M.I. BASMANOV, B.M. LEIBZON, THE REVOLUTIONARY VANGUARD, Progress Publishers, Moscow, 1977, p.291*
- (10) *PRAVDA, March 2, 1976*
- (11) *V. V. ZAGLADIN, THE WORLD COMMUNIST MOVEMENT, Progress Publishers, Moscow, 1973, pp.465-466*
- (12) *INFORMATION BULLETIN, Progress Books, Toronto, No.18, 1977, p.35*
- (13) *ZHORES MEDVEDEV, NEW LEFT REVIEW, No.117, 1979, pp.3*
- (14) *B.M. LEIBZON, UNITY, SOLIDARITY, INTERNATIONALISM, Progress Publishers, Moscow, 1981, p.202*
- (15) *V.I. LENIN, COLLECTED WORKS, Vol.5, p.408*
- (16) *B.M. LEIBZON, UNITY, SOLIDARITY, INTERNATIONALISM, Progress Publishers, Moscow, 1981, pp.210-216*
- (17) *B.M. LEIBZON, UNITY, SOLIDARITY, INTERNATIONALISM, Progress Publishers, Moscow, 1981, p.219*
- (18) *V.I. LENIN, COLLECTED WORKS, Vol.21, p.40*
- (19) *V.I. LENIN AND THE COMMUNIST INTERNATIONAL, p.228*
- (20) *V.I. LENIN, COLLECTED WORKS, 1962, Vol.13, p.85*
- (21) *V.I. LENIN, COLLECTED WORKS, 1965, Vol.32, p.520*
- (22) *INTERNATIONAL - PRESS CORRESPONDENCE, Vol.6, No.18, March 10, 1926, p.274*
- (23) *PROGRAMME OF THE COMMUNIST INTERNATIONAL, Moscow, 1932, p.41*
- (24) *SEVENTH WORLD CONGRESS OF THE COMMUNIST INTERNATIONAL. RESOLUTIONS AND DECISIONS, Co-operative Publishing Society of Foreign Workers in the USSR, Moscow, 1935, p.7*
- (25) *DAILY WORKER, London, May 24, 1943*

- (26) **B.M.LEIBZÓN, UNITY, SOLIDARITY, INTERNATIONALISM**, Progress Publishers, Moscow, 1981, p.92
- (27) **ARVID RUNDBERG, MEMOIRES OF A SWEDISH WORKER**, Stockholm, 1973
- (28) **B.M.LEIBZON, UNITY, SOLIDARITY, INTERNATIONALISM**, Progress Publishers, Moscow, 1981, p.97
- (29) **FOR A LASTING PEACE, FOR A PEOPLE'S DEMOCRACY**, No.1, Nov.10, 1947
- (30) **B.PONOMARYOV, A.GROMYKO, V.KHVOSTOV, HISTORY OF SOVIET FOREIGN POLICY**, Progress Publishers, Moscow, 1974
- (31) **FOR A LASTING PEACE, FOR A PEOPLE'S DEMOCRACY!** April 17, 1956
- (32) **PRAVDA**, April 18, 1956
- (33) **THE COMMUNIST PARTY OF THE SOVIET UNION IN RESOLUTIONS AND DECISIONS OF CONGRESSES, CONFERENCES AND CC PLENARY MEETINGS, Vol.7, 1955-1959**, Moscow, 1971, p.216
- (34) **B.M.LEIBZON, UNITY, SOLIDARITY, INTERNATIONALISM**, Progress Publishers, Moscow, 1981, p.124
- (35) **THE STRUGGLE FOR PEACE, DEMOCRACY AND SOCIALISM**, pp.79-80
- (36) **B.M.LEIBZON, UNITY, SOLIDARITY, INTERNATIONALISM**, Progress Publishers, Moscow, 1981, p.130
- (37) **PARALLEL PARTIES**
- (38) **PRAVDA**, Oct. 17, 1964
- (39) **KARLOVY VARY**
- (40) **KOMMUNIST**, Moscow, Oct. 1964
- (41) **THE COMMUNIST INTERNATIONAL, 1919-1943. DOCUMENTS, Vol.I**, p.135
- (42) **MERGER**
- (43) **B.M.LEIBZON, UNITY, SOLIDARITY, INTERNATIONALISM**, Progress Publishers, Moscow, 1981, pp.152-153
- (44) **V.I.LENIN, COLLECTED WORKS, Vol.32**, p.468
- (45) **B.M.LEIBZON, UNITY, SOLIDARITY, INTERNATIONALISM**, Progress Publishers, Moscow, 1981, pp.182-188
- (46) **GUS HALL, MARXISM-LENINISM IN THE WORLD STRUGGLE AGAINST OPPORTUNISM**
- (47) **L'UNITA**, Dec. 30, 1981
- (48) **AKAHATA**, Dec. 11, 1981
- (49) **IDEOLOGY, THEORY, POLICY or POLITICS, PROGRAM**
- (50) **WORKING CLASS MOVEMENT, LEFT MOVEMENT, COMMUNIST MOVEMENT**
- (51) **N.B.BIKKENIN, SOCIALIST IDEOLOGY**, Progress Publishers, Moscow, 1981, p.103
- (52) **THE FUNDAMENTALS OF MARXIST-LENINIST PHILOSOPHY**, Progress Publishers, Moscow, 1974, p.473
- (53) **V.Z.KELLE, IDEOLOGY AS A PHENOMENON OF SOCIAL CONSCIOUSNESS PHILOSOPHY IN THE USSR**, Progress Publishers, Moscow, 1977, p.262
- (54) **ALEXANDER LILOV, DIALECTICS OF THEORY AND POLITICS IN LENINISM, WORLD MARXIST REVIEW**, Progress Books, Toronto, April 1981, pp.6-12
- (55) **THE GREAT SOVIET ENCYCLOPEDIA**
- (56) **LATIN AMERICA IN THE STRUGGLE AGAINST IMPERIALISM, FOR NATIONAL INDEPENDENCE, DEMOCRACY, PEOPLE'S WELFARE, PEACE AND SOCIALISM. INFORMATION BULLETIN**, Progress Books, Toronto, No. 12-13, 1975, pp.52-53
- (57) *ibid* p.48
- (58) **FOR AN INTERNATIONAL COMMUNIST CONFERENCE, NEW AGE**, India, April 19, 1964
- (59) **HISTORY WILL NOT FORGIVE THEM. NEW AGE**, India, April 19, 1964